


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی





یک رطل [illegible] مثقال [illegible] میباشد

رطل نود مثقال میباشد

هذا کتاب فرس نامه
اسد الله خان خونساری

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس بی قیاس خداوند جهان را که ابلق لیل و نهار چندانکه در خیابان ازل و ابد
نوردد از حد عزتش نشان نیابد و بر خنگ پشت دیرینه سال سپهر [illegible]
برد اگر دو عالم در وادی معرفتش چون کره نوآموز سرآسیمه حیرت بشد بیچاره
سمند بادپای اندیشه را چه یارا که بهم عنانی او هم قلم از فارس جهان [illegible]
زاست که بجولان سلسله جنبانی چگونه اشهب قلم بصفحه کاغذ ارسند [illegible]
داری سخن بی نیاز حقیقی فرموده تک تاز ساز و همان به عنان عطف [illegible]
از این تافته کمیت اشک گلگون بصفحه رخساره دو هیزه [illegible] عجز و انکسار
بلکه بطریق مباهات و افتخار بر روی مجمع عرصه صفحه فصاحت و میدان [illegible] دقیق
رسالت یکه تاز براق برق سیر سبحان الذی اسری بجسم بهمان خوانند و حی الی
الی عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله و اولاده و ذریته چند بکه [illegible] مامور
حق معرفتک از راه نارسائی [illegible] بقرارگاه ارسیدگی رسد
اما بعد شیرین مقالی که [illegible] حکایت اسب [illegible]

اوست



اوست و چون موضوع این فن از اسب و آلات جنگ است چنانچه قسمت جلو [illegible]
اقسام مقرر شده این نسخه نقیز مقدمه و مرحله که بمنزله قلب و جناحین و خاتمه
که بجای ساقه است اشتمال یافت در زمان دولت ابد مدت مهر بستان سعادت
سلطان سلاطین عالم فرمان فرمای طوائف امم فلک دربار ملک حشم
السلطان العادل و الملک المقتدر الکامل السلطان ابن السلطان ابن
السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ادام الله ظلاله السبحی و اهتمام علیجاه
اسد الله خان خونساری غلام پیشخدمت این دولت ابد مدت صورت
اتمام پذیرفت و مخفی نماند که کتاب فرسنامه بسیار کم یاب و اگر بندرت
یافت میشد صحیح و معتبر نبود و بعض مطالبات و دواها قدیم بکار این
زمان نمیخورد لهذا علیجاه مشار الیه نسخه معتبری داشت و خود هم بسیار
تجربه بکار برده خوش نمود و مفید افتاده است در شناختن اسب و لوازم
و رسومات سواری از همه نوع کامل و ماهر لهذا سعی نموده نسخه فرسنامه
شایع شود که از برای [illegible] صاحبان [illegible] و غیره در نگاهداری اسب و استر و لوازم
کرده و گرفتن نتایج از مادیان و شناختن اسب و خواص هر یک بدون غلط

بر ایشان باشد در رجوع باشخاص و وقوف کنند خصوص از ناخوشی و معالجه
وغیره

در بیان آفرینش اسب و باعث رام شدن اسب

بدانکه اول اسبی که در میان عرب یافت شده است بر ضمایر ارباب دانش پوشیده
نماند که اگر یاری حکمت ایزدی نکند سهولت بر کردن صعاب و از فلک فکندن
بقدم تدبیران لخ این راه دشوار سر چگونه سر آمدی و آن راه دشوار را چگونه
و چنان بمنزل رسیدی و که هوشیار خردمند به کمال این قدرت و حکمت پی برد
که آدمیزاد ضعیف نهاد را بر حیوانات توانا نا و تسلط داده است و اکثر انواع
را از وحشت گاه خودرای بمعموره الفت کشیده و از فواید ایشان بنی
انسان را منت نهاده است چنانکه در مقام امتنان میفرماید والخیل والبغال
والحمیر لترکبوها الخ که قشر یدیم اسبان و استران و الاغان از برای آنکه سوار شوید
و زینت باشد شما را و شک نیست که این آیه کریمه دلالت میکند که روز از
نامه ازلی کرشمه مقرر شده است منافع وجود این حیوانات
بانسان راجع گردد و در تفسیر از سید کاینات علیه السلام روایت شده است که
چون حق تعالی اراده آفرینش اسب را نمود باد جنوب را فرمود که میخواهم از تو
خلقی بیافرینم که او را عزت دوستان و ذلت دشمنان و زینت بندگان

فرمان

فرمان بردار گردانم پس باد آفرینش اسب را امتثال نمود پس حضرت حق سبحانه
و تعالی بید قدرت قبضه از باد گرفت و اسب آفرید و خطاب باو رسید که ترا عربی
و عجیب آفریدم و خیر و برکت در موی و کاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمتها را مجموع
در پشت تو قرار دادم و تو آنگران را با تو پیوستم پس هر جا که باشی و مهربان کردم
بر تو دل خداوند ترا و چنان گردانم ترا که بی پر و بال پرواز کنی و گوی سبقت
از میان بدر بری پس طلبیدن هر چیزی را و گرفتن از هر چیز شایسته خواهی بود
زود باشد که بر پشت تو متمکن سازم مردانیکه تسبیح و تمجید گویند مرا و جهاد
نمایند با دشمنان من چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت اسب را
دیدند پس گفتند بار خدایا ما فرشتگانیم و تسبیح میکنیم ترا از چه جهت از برای ما
نیافریدی پس خداوند عالم اسب ابلق را آفرید که گردن آنها مثل گردن شتر
بود و چون خلق اسب بر زمین قرار داد و اسب شیهه کشید پس ندا آمد که
مبارک باش ای اسب و خوار میگردانم بسبب آواز تو کافران را و شکسته
میگردانم دندانهای آنها را و پر میسازم گوشهای ایشان را و میسازم
دلهای ایشان را و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع معارف و حقایق
امام جعفر الصادق ع روایت است که اسبان وحشی بودند در بلاد عرب که هیچ کس

دست تصرف بر ایشان بود پس حضرت ابراهیم خلیل الله و اسماعیل ذبیح الله

بر کوه ابو قبیس آمدند و آواز دادند که آگاه باشید و رام شوید اسبها رام شدند

پس نانه اسبی را که داد با طاعت خود را و در بعضی نسخه‌ها مذکور است که

اسبان در دریا بودند و هشت شرط کردند و رام شدند اول زن زانیه و جنب

سوار نشوند دوم آنها را بار نکنند سیوم از خورش دادن و خدمت کردن

و جای پاکیزه بستن تغافل نکنند چهارم دست و پای او را الغب بندی ننمایند

پنجم موی و کاکل آنها را نبرند ششم کسانیکه غیر خدا را پرستند سوار نشوند

هفتم سر و کله آنها را مجروح نکنند و آنها را چندان ضرب نزنند که بی

قدرت و قوت شوند بدانکه اول اسبی که در میان عرب یافت شد

طایفه از عربان عمان نزد حضرت سلیمان آمدند و مسئله چند از امور دین

پرسیدند و جواب شنیدند چون کار ایشان ساخته و اراده بازگشتن

نمودند خدمت آن حضرت عرض کردند که بلد ما دور است القدر توشه

نداریم که بدیار خود برسیم پس آن حضرت سه اسب ... با ایشان عطا

فرمود یکی کمیت که اسم او وزنه بود دیگر کبود که اسم او ابیان بود

دیگر کمرند که اسم او جلفه بود و فرمود که اینها توشه شما را خواهند داد تا بلاد

خود برسید

خود برسید پس هر جا که آهو دیدید از عقب او بتازید و شکار کنید بعد از آن

که عربان رفتند تا در منزل شکاری کردند با هم قرار دادند که مادیان ما را بتازند

هر کدام عقب ماندند او را بکشند و بخورند چون تاختند مادیان کمیت که وزنه

بود کم دید و عقب افتاد او را بستند و انداختند که بکشند در این بین

گله آهوی نمودار شد صاحب مادیان گفت شکاری نمودار شده است سوار

میشویم و میتازیم عقب شکار اگر شکار کردیم فبها و الا مادیان را میکشیم سوار

شدند و عقب شکار تاختند اول مادیانی که شکار نمود مادیان کمیت وزنه بود

این است که میان اسب عربی هر کدام وزنه باشد بهتر از سایر میباشند بجهت

آنکه در وقت کشتن تعقیف داد که آنها را نکشتند و در وقت شکار نمودن

هنر خود را آشکار نمود و در میان اعراب مادیان وزنه و اسب وزنه بهترین

جمیع اسبهاست دیگر روزی شخصی خدمت رسول صلی الله علیه و آله شکایت کرد

که شبها سنگ بخانه من می‌اندازند و معلوم نیست و سنگ انداز ... باشد

حضرت فرمودند که اسبی سفید عربی در خانه نگاه دار که از بودن اسب عربی

در خانه شیاطین و جنه در خانه نخواهند شد و خیر و برکت در آن خانه بدیده خواهد

شد و روزی اسب و صاحبش زیاد میشود و از کوه ... وصف از امام محمد باقر ع

بر روایت که مجموع انواع خیر و برکت در موی و کاکل اسب بسته است تا روز قیامت
از آن جهت خیر و برکت در هر چیزی آماده است و نگاه داشتن اسب باعث زیب و زینت
و خیر و برکت دنیا و آخرت و ثواب افزودن است و هیچ شبهه نیست که اقسام انتفاعات
از اسب متمشی میشود قسم اول وسیله جهاد که عمده عبادات است بکرد و همچنین
مشاهده اماکن مشرفه و برادران دینی بآسانی صورت میپذیرد و در سایر عموم
لذات حاصل میشود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت
و جمال و سرعت و حرکت و اشتغال و تسلط بر دشمنان و خلاصی از مخاوف
و مهالک و امور خرید و فروخت و تماشا کردن و نتاج گرفتن از کثرت
منافع و خیرات و اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعارف
شده در قرآن مجید در قصه فوت شدن نماز حضرت سلیمان بجهت اسبان ابلق
که اسبان عربی برسم هدیه از برای آن حضرت آورده بودند از بسکه اسبان
بسیار خوب و مرغوب بنظر آنحضرت بتماشای اسبان تشریف بردند تا آنکه
آفتاب بمحل غروب رسید و اسبان عربی دایم بر سر سه پای ایستاده اند
و از پای دیگر گوشه سم را بزمین میگذارند و گوشهای تیز مثل گوش آهو
و دم را افشان میکنند روایت از حضرت امام رضا ع که هر که ببندد اسب

عربی

عربی بکشب محو میشود هر روز از نامه عملی او سه بدی و نوشته میشود برای او دوازده
خوبی باز میفرماید که هر که ببندد اسب کشب عربی یا بقصد زینت و یا بقصد قضای
حاجت و یا بقصد دشمنی محو میشود هر روز از او یک بدی و نوشته میشود
برای او شش خوبی بدانکه اسب عربی چندین خواص دارد اگر بخواهیم جمیع
خواص اسب عربی را بیان کنیم باعث تطویل کلام میشود لیکن چیزی که مناسب این
رساله است بیان میشود اسب عربی صاحب خود را میان میدان نخواهد گذارد
اگر چند گلوله بردارد چنانچه مکرر دیده و از اشخاص معتبر شنیده ام چنانچه وقتی
در عربستان میان اعراب نزاعی واقع شد بعد از آنکه یکی از مشایخ که شیخ سلمه
نام داشت مغلوب شد مادیان عربی داشت پنج شش زخم برداشته بود سوار
شده و از میان دشمن بیرون رفت شیخ عجیل نام بادیه که یکی از مشایخ
عربستان است از حاکم عربستان روگردان بود حاکم جمعی را تعیین نمود که او را
بگیرند در کنار آب فلاحیه منزل داشت آب فلاحیه هم مثل رودخانه سواران
مأموران میریزند بر سر شیخ مذکور شیخ هم بسیار باجرئت بود فرصت میکند سوار
میشود بمادیان و میرود کنار آب سوار مطلع میشوند و شیخ کنار آب
عقب شیخ میروند شیخ پسری هم داشت عقب خود سوار کرده بود میرفتند میان

میان آب سوار است از کنار آب چند تفنگ باو می‌اندازند کاری نمیشود مادیان
میان آب میرود تا آن طرف و از میان آب جستن میکند میان خشکی شیخ
و پسرش هر دو از مادیان میان آب می‌افتند پسرش سبک تنه بوده است
از آب بیرون میرود و شیخ در میان آب میماند مادیان ملاحظه مینماید صاحب خود
در میان آب و بشرف هلاکت است از خشکی بمیان آب می‌آید و تنه میدهد شیخ
شیخ سوار میشود و از آب بیرون میرود و این حکایت در اول دولت ابد مدت
اتفاق افتاد که سلیمان خان سهام الدوله حاکم بوده است دیگر از خواص اسب عجیب
در عهد حکومت مرحوم محمد علی میرزا شیخ عرب را گرفته بودند در میان قلعه سلاسل
شوشتر محبوس نموده بودند و این قلعه در کنار آب واقع است و ایوانی دارد
بسیار بزرگ که در کنار رودخانه است البته از ایوان قلعه تا میان آب ده ذرع
ذرع است شیخ عرب استدعا مینماید که من آرزو دارم که یک مرتبه دیگر بمادیان خود
سوار شوم میان ایوان بگردم حاکم شوشتر از آنجا که این مرحله را محال عقل
تصور می‌نمود که مادیان از میان ایوان بمیان آب بپرد مادیان او را داده بعد
شیخ زره و شمشیر و نیزه خود را هم خواسته بعد حاکم بدون مضایقه داده شیخ اسباب
خود را می‌پوشد سوار مادیان میشود میان ایوان قدری مادیان را گرم میکند و هذا

حافظ

حافظ کرده مادیان را نهیب داده مادیان از میان ایوان بمیان آب می‌پرد
و بقدر ربع ساعت در زیر آب بوده است بعد بیرون می‌آید و از میان آب بیرون
می‌رود بعد از چندی مرحوم محمد علی میرزا او را اطمینان میدهد مبادرت بخواهش
مادیان را میکند شیخ هرگز قسم میخورد که اگر بعد از من جدا کنی مادیان را کور کنم
داد مگر اینکه الله یار خان نامی بختیاری اسبی داشت عربی وقتی از اوقات میان
کوهستان بختیاری شب با طایفه خود بوده است دشمنان او شب بر سر او میریزند
خان مذکور فرصت جستن خود را باسب میرساند و سوار میشود و در کوه سرازیر
میشود تا جایی که راه مسدود میشود دشمن عقب او را میگیرند نهیب باسب میکند اسب از
بالای کوه هفت پنج ذرع به پایین میپرد و فرار میکند دیگر شکر نامی از طوایف
بختیاری که در سقناقی منزل نموده بود و اموال مردم را بسرقت میبرد در عهد
خاقان مغفور چندین مرتبه حکم بگرفتن او شده تا دفعه او را در سر بلندی یافتند
که اطرافش بسیار سرازیری بوده است حکم بگرفتن شده و از بالا تا زیر
سه فوج و دشت سوار اطراف او را احاطه نمودند شکر نام عرصه را تنگ دید
سوار شد و از بالای آن بلندی از هر طرف راه فرار جست هر جا که مظنه فرار
کردن او را میکردند سوار احاطه نموده بغیر از راهی که محال عقل تصور میکردند که اسب

بخوانند برود شکر نام عیب یاب خود داده از بالای آن مکان بتاخت بر زیر آمده قرار
نمود خلاصه اگر بخواهیم شرح خواص اسب عربیه را بنویسیم این رساله گنجایش ندارد
از این قبیل خواص بسیار است آمدیم در سر شناختن اسب و مادیان عرب

شناختن ذیها اسبهای عربیه

فصل در شناختن اسبهای عربیت بدانکه اسبان عربیه بر دو قسم میباشند یک
قسم آنها این است که در میان ایلیات بختیاری بهم میرسند و دایم ایلات
ییلاق و قشلاق دارند یعنی در فصل بهار از عربستان میکوچند در سر دیرات و
همه راه آنها کوهستانات و سنگلاخ است و اول عقرب بازمی کوچ میروند در گرم
سیرات اینها یک نوع اسبهای عربیه میباشند که اصل اینها از عربستان است ولیکن
در کوهستانات نشو و نما کرده اند و هم نتاج کرده اند لهذا ترکیب و روش با اسبان
عرب تفاوت دارند اگر چه جوهرشان یکی است و یک قسم دیگر آنها اسبهای عربستان است
که کوه و کمر و سنگلاخ ندیده اند و در زمین هموار با گرمای آن مکان نشو و نما کرده اند ترکیب
و روش تفاوت بهم دارند و ما هر دو را ان شاء الله بیان میکنیم که طالبان آسان تر بشناسند

ذیها تعریف اسبان عربستان است

شناختن بدانکه اسبانی در عربستان نشو و نما کرده اند و علامت آنها سر آنها بسیار
نازک و زنگین قلم آنها مثل قلم آهو گوشها مثل خنجر تیز سمها بسیار سخت و رگهای
سر بزرگ و چشمهای آنها مثل چشم آهو دایم فراخ و آدم است پوست آنها
بسیار

بسیار

بسیار نازک موی آنها مثل مخمل کوتاه نازک و بسیار نرم یال و کاکل بسیار نازک و بلند
دم بسیار نرم مثل ابریشم از زیر چشم تا دهن آنها بسیار نازک مثل گوشت مثل کله
آهو و استخوان شانه و کمر آنها بسیار محکم در کمر بسیار با طاقت فاصله میان
گوشهای آنها چهار انگشت بلکه بیشتر جای رستنگاه کاکل قوی و برآمده از سم تا زانو بلند و بی
گوشت بسیار نازک در وقت ایستادن در قفا پشت با قفا و سر را از زیر بالا نگاه میدارند و روی
سه دست میایستند یک پا را [illegible] از زمین میگذارند دم را بالا نگاه دارند و افشان میکنند
بسیار فخرانه و مجوب میایستند لولهای دماغ بسیار فراخ و کشیده لب زیر بلند تر از لب
بالا و آویزان از دندان رد میشود وقت سواری و حرکت سر و گردن را بلند نگاه میدارد
و سر را مثل کمان چنبر میاندازد گوشها را مثل گوش آهو نگاه میدارد دم را برق نگاه
میدارد و بسیار تیز و تند حرکت مینماید جهت [illegible] و رکاب ندارد دایم سنگدمات [illegible]
و نارت

کوهستانات ذیها

اما اسبان عربیه که در کوهستانات پرورش نموده اند گوش و کله و گردن
دوم ترکیب تفاوت ندارد ولیکن دست و پای اینها بر خلاف دست و پای آنها درشت و کلفت
تر و سم اینها محکم تر چنانچه وقت تاختن بسیار سده ندارد و پوست اینها بر خلاف
آنها ضخیم موی اینها بیشتر و بلندتر یال و دم کلفت تر گردن چندان بلند نیست در کوه
سنگلاخ طاقت ایشان بیشتر است بسرما خوردن طاقت زیاده دارند کمرشان بسیار

تعریف اسبان ترکی است

کوتاه چندان درشت نشیند که از حد اعتدال بلند زند گرد سرین شکیل مجموع القلب است
چنانکه شاعر گفته است   کلفت دم سم تنگ پیر و فر   اما اسبان ترکی و ارسنت
فارس می‌آورند که از ولایت قفشاق و غیره ترکیب هیچ لیک شباهت ندارند و بکشی ابلز
برای تاخت تاز چندان اعتبار ندارند اما اسبان ترکی سخت قوه دماغ در اسبان
ترک که سمت فارس بهتر و خوشتر که بیشتر پاشند در تاخت تاز ترکی فارس بهتر بند
در صفات است که بیب اگر از صاحب او در شب جاده را مفقود نماید عنان را بگردن
اسب انداز جاده را پیدا خواهد نمود مکرر تجربه شده است باز هم بیان میشود گوش اسب باید
راست و تند چون گوش آهو بلند و از یکدیگر جدا و باریک باشد و اندرون گوش پر موی باشد
و سر گوشش باید که پیچ و ابلیت نباشد بلندی استخوان میان دو گوش و محل رستن کاکل
بلند باشد و پیشانی بلند و بی گوشت نه بر آمده نه چون پیشانی گاو فرو رفته استخوان
بالای چشم زیاد بلند نباشد و چشم هر چند کشاده و کشیده و صاف و باشد بهتر
مانند چشم آهو در وقت نظر کردن باید نظر را تند و کشاده دارد باید نور
نظرش ضعیف و شبکور نباشد و استخوان چینی راست و بی گوشت و بی پیچ و جه
بر آمدگی و فرو رفتگی نداشته باشد و سوراخهای دماغ هر چند کشاده و نزدیک
بیکدیگر باشد بهتر است لبها باریک و بلند که خود لب زیرین باید بلندتر باشد

دهن فراخ

دهن فراخ موضع بر آمدن دندانها از فوق قوی و پهن مجموع سر ربی گوشت و نازک پوست
و بلند و از اخته میان دو استخوان زیر گلو باید فراخ باشد چنانچه دو انگشت سر اسر گذارد و از گردن
جای لب بر چسپسته است و عرب آنها را فایق گویند بلند باشد که اگر آنجا بلند باشد تمام گردن بلند باشد و
گوشت پاره که بهر دو طرف گردن است آنجاکه موضع بر آمدن نازکی باشد هر چند قوی تر باشد
بهتر است دلیل قوت گردن است و گردن بلند و پهن باید گردن کوتاه بد است و مجموع
گردن از پشت از اخته تر باید و اگر اصل گردن با سینه‌اش افتاده باشد بد است و بر آمدگی
که آخر یال است باید بلند و ارشانه دراز باشد و شانه بلند نباشد چندان و پشت کوتاه
و کمر کوتاه و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها از هم دور باشد و دو طرف کفل
یکسان باشد برابر که هیچ یک از دیگری بلند تر نباشد و تهی گاه تنگ و پر باید و استخوان
دم کوتاه و موی دم بلند و بیخ دم قوی و دم شل نباشد و قلم باید و زیر گردن آنجا
که سینه بند گذارد قوی و فراخ سینه باید و دو گوشت پاره که از طرف سینه بر آمده است
هر چند قوی تر بهتر و برآمدگی هر دو یکسان باید و استخوانهای پهلو قوی و بلند پر گوشت
و شکم کشاده و پر کشیده خاصه مادیان و خصیه کوچک و چندان آویزان نباشد
و استخوان بازو میان شانه و ساعد است کوتاه و قوی باید و استخوان ساعد که
با پایین تر از بازو است که زراع و قلم نیز گویند باریک و بلند و بی گوشت چون

زراع تازی و باریکی که میان زراع است کوتاه و استخوان ساق پا تیز لی گوشت و باریکی پس پشتش بلند
و استخوان بالای ساق بلند باید چنانچه وسط ساق پا اگر از پیش ملاحظه نمایند باریک باشد
و اگر از پهلو ملاحظه نمایند پهن نمایند و اگر از عقب ملاحظه کنند متوسط باشد و بزرگی و کوچکی
زانوها یکسان باید و موی آن از ساق سیاه و نرم و فرورفتگان دست پا که هرابان ان سوسیع (?)
و ترکان بخولق کویند کوتاه باید و سست نباید باشد چنانکه سم کاهی باین طرف و کاهی
بان طرف میل کند و باید سم بطرف میان کمی کج باشد که شبر دست گویند و از طرف برون
کج نباید که سگ دست باشد و سم پهن و سیاه و مدور میان چندان تهی نباشد
و چون سم و مثل سم گاو نباشد از انوشیروان منقول است که بهترین اسبان آنست که سه
عضوش دراز و سه کوتاه و سه پهن و سه غلیظ و سه وسیع و سه سیاه باشد اما
آن سه عضو دراز گوش و گردن و زان است سه عضو کوتاه استخوان دم و خورد کان (?)
و پشت سه عضو پهن پیشانی و سینه و کردن و سه عضو غلیظ موی و کاکل و عصب
دست پا در انها است و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و شکم است و سه عضو
صافی موی یال و پوست کفل و اصل سم است و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است
و دیگر از شناختن اسب نجیب آنست که بلندی رو از میان هر دو سوراخ بینی
تا میان هر دو چشم مساوی باشد با استخوان بازو بلندی گردن می باید که از

طول



کمر پیوسته و کاکلش دراز باشد و از انجا تا محل برآمدن دم مثل چوبه بکر باشد و فراخ بینی
باشد هرچند فراخ بینی باشد بهتر است در وقت دویدن باید دم را بیرق کند و در دویدن
و راه رفتن باید دست را تند بر دارد و سم را بقوت بر زمین گذارد و سم را چنان
بر دارد که زانو خم شود و بر زمین گذارد مثل انکه بازمین جدال کند چنین گویند که
عبدالرحمن ابن الحکم وقتی هزار اسب در موضع دوانیدن آورد ابن قیصر اسلام بابت شیخی (?)
مشهور طبیعه (?) سؤال نمود که از این هزار اسب کدام سبقت از دیگری میگیرند ابن
قیصر اشاره به اسب کمیت کرده گفت این از همه پیشتر میرود ولیکن همان که نخست
خواهد مرد در وقتیکه دوانیدند چنین شد ابن قیصر گفت بعد از او سؤال نمودند
که سبب این حکم را از کجا گفت دیدم در رفتار مالایان (?) از تیزی و تندی و برداشتن
دست و پا و بسرعت بر زمین زدن و دست را بطریقی رسیده است که بموضع گذاشتن
تنگ نزدیک میشد این علامت تندرو و دویدن است پس پرسیدند که چون دانستی
که خواهد مرد گفت سوراخ بینی او بسیار تنگ بود و در نفس زدن بسیار عاجز
بود دانستم که خواهد مرد دیگر در وقت سواری باید سر اسب مقابل سوار نگاه دارد
خاصه در وقت دویدن که سر و دم را باید نگاه دارد و پسی در وقت
دویدن سر و گردن را بر زمین اندازد اگر چه پدر مادر او عربی اصیل باشند سواری

در پیچهای موی اسب

او خطاست **فصل** در پیچ های موی اسب که انها را اهل علم مینامند و هم دایره میگویند انچه از
برای اسب بیان میشود اما در طرف صورت اگر پیچ داشته باشد ان را التاره مینامند
و بسیار بدست سینه چاک و یکی دریده و فرش اگر دایره بگردن اسب باشد و از میان
سینه او بگذرد او را سینه چاک میگویند و بسیار بدست و اگر در طرف سینه که در گوشت
برامدگی دارد و هر دوی اینها دایره پیچ باشد و از میان سینه بگذرد ان را لخته در بند میگویند
و بسیار بدست در بغلهای اسب نزدیک تنگ دو دایره باشد از دو طرف یا از یک طرف
او را پنج لغت میگویند بدست و در روی شکم بپهلوی شکم کمر اسب اگر دایره باشد ان را
پنج نکلتو میگویند چندان عیب ندارد و بعضی این را باب میگویند اما دایره گردن
اسب نشان دویدن و خوبی است همان دهن اسب سیاه باشد و او را سیاه میگویند
بدترین کو ستهاست اسب چپ دار در نامه میگویند که هرگاه در وقت بیرون امدن
از مکان دست چپ را جلو گذارد چپ است و اگر دست راست را جلو گذارد راست و لیکن
انچه لغو نیست و عیب میدانند این است که اگر دست راست سفید باشد یا سم یا مو
دست چپ سم و نه مو سفید نباشد او را چپ میدانند چنانچه شاعر گفته
دو پای سفید و یکی دست راست سواری بران اسب کس خطاست بر خلاف انکه
انکه اگر دو پای سفید و دست چپ سم سفید باشد بسیار خجسته است چنانکه
گفته اند

گفته اند دو پای سفید و یکی دست چپ سزاوار شاهان عالی نسب ولیکن اگر دست
راست سفید باشد و بقدر پنج با موی سفید در دست چپ یا در شاخ مو باشد یا اگر بقدر
خط سفیدی در سم داشته باشد عیب ندارد و خالهای سفید یا سیاه در اطراف
شاخ مو که بالای سم است باشد بدست و اسبی که در وقت سواری پیوسته
دم را حرکت دهد بسیار بدست و این از سواری میشود که تو بی وقوف سواری
کرده است و اسبی که در دویدن دم را بر زند و میان شلوارش کند بسیار
بدست و شکوهی ندارد و ایمن نمی شود مگر این که آدمی بی وقوف در وقت
دوانیدن یا راه رفتن تا زیانه زیاد بزند دم و دم را بترساند و اسبی که
خبره ما کند یا که گیری کند یا تندی کند یا سرکشی کند یا جلف باشد یا بد بغل
باشد یا آدم گیر باشد یا سر دو پا بسته خاصه وقت دوانیدن
اینها جمیع از بی وقوفی سواری است که با وقوف نبوده و از ان الله گرد را صلح
کرده است و معالجه هر یک ذکر خواهد شد و اسبی که پیش تو دایره
داشته باشد بعضی در پیچ و بهم پیچیده است از ان فقنه میگویند و بسیار
بد میدانند فصل در باب گشیدن ماریان و آن انچنان است که
هرگاه ماریان داخل رمه نباشد و عادت رمه نباشد و دایم بسته باشد

ازاو نتاج گرفته باشند باید بهمان قسم ازاو نتاج بگیرند و کره مادیان تا چهار ساله نشود خوب نیست
اسب باید بیندازند بلعکس اگر کره کوچک بیند باید در چهار سالگی فحل بگیرد و عرب مادیان را
در چهار سالگی بخدمت اسب میاندازند اگر آبستن شد فبها والا در پنج سالگی
میکشند و وقت کشیدن اول بهار است که او بیده علف خورده باشد بعد از آنکه ~~علف~~ ... مادیان
هوای فحل را وارد باید سه چهار روز او را بچرانند و نمک بدهند بعد شب و اول
از عادت کمتر آب و علف دهند و صبح بسیار زود که هوا خنک باشد اسب را لگام نموده بگذارند
تا براق کند و جبر مادیان را محکم نگاه دارند که بدوش مادیان سپر دو دوم مادیان
را بعضی بکشند و زیر سینه مادیان ببندند تا اسب کار خود را تمام کند بعد از فارغ شدن
قدری آب سرد بریزند بر کمر اسب و فرج مادیان اگر مادیان بعد از آنکه اسب فارغ شد و زیر آمد
آب از فرج بیشکند آبستن نمیشود دیگر لازم نیست که دو مرتبه اسب بریزند مگر بجهت احتیاط
عصر هم یک دفعه بکشند و چون مادیان تا چهل روز در یک اربعین باشد هوای
فحل دارد از اسب پنهان کنند و هر جای بهتر ببندند که صدای شیهه اسب را نشنود
و متوجه باشند که اسبی دیگر با او نیفتد ... عرب این است
بعد از آنکه مادیان را کشیدند فرج او را حلقه میزنند که دیگر اسب
با او نتواند بیفتد و اگر مادیان عادی است که پهلوی اسب باشد باکی

نیست

نیست چنانچه اکثر اعراب اسب و مادیان را پهلوی یکدیگر می بندند و اما مادیان
که ... واقف ... که الخی باشد باکی نیست هر وقت فحل کشیده خواهد
گرفت فصل در شناختن آبستنی مادیان است تا سه ماه این است که
اول سر پستان او سیاه میشود و فرج او غنچه میشود مثل بادام و بی رطوبت و
رگهای شکم او برجسته میشود رنگ روی او زرد و رنگین میشود و در راه رفتن سنگین
و با وقار و آرام راه میرود از گودال و جوب آهسته عبور میکند و باید تا سه ماه
ملاحظه سواری بشود که چون کره هنوز بسته نشده است در سواری و ضرب
زدن یا کشیدن مادیان دفعه دیگر در مدت سه ماه رحم کره سوار طرف میافتد
و دیگر زود زود آبستن نخواهد شد بعد از سه ماه آشکار و مشخص میشود آبستنی
مادیان صبح که مادیان را آب رسیده همه برهنه کرده در آفتاب گرم ... عینیت
نگاه دارند بعد دست بگذارند بر شکم او کره حرکت خواهد کرد معلوم میشود
و ... مادیان بسیار شوخ است تا سه ماه بلکه چهار ماه هوای فحل دارد
اسب چنده ... اسب عراغ از آن اگر عادت اوست منافات اعتبار نیست
و اگر عادت او این است و اطمینان با آبستنی مادیان ندارد مجدداً او را بکشند
با مادیان ... که اگر ... رسیده است آبستن است ولیکن اسب ... نشان

او میدهند از ترس اشتعال اغراز نهد و لیکن مضطرب میشود اضطراب او نشان احتیاج است
و در وقت کشیدن مادیان اگر اسب بسیار خوب و خوش ترکیب بنظر مادیان بیاورند
کره بهمان قسم میشود و اگر اسب بدترکیب در نظر او بیاورند کره بدترکیب میشود چنانچه وقتی
مادیان را بکشیدند و اسبی سینه چاک در نظر مادیان بود کره سینه چاک شد
مکرر تجربه شده است که لوحی هنگام جماع اگر در نظرش خوش و رقیقی بگذارند
آن طفل خوش شکل خواهد شد چنانچه طفلی شبیه پستان از طفل ولادت خوش صورت
نزدیک شبیه بلکه [illegible] صورتهای نقش در اطاق دارند وقت نطفه بستن آن
صورتها در نظر جلوه دارد طفل خوش صورت میشود بلا شک همین مادیان بچه
دارد چنانچه در میان بچه اگر شال تیره بگذارند بازان شال است و اگر کرباس
بازان کرباس است مادیان هم این حکم را دارد و اسب عجیب جنید از نه کره
او هم عجیب میشود و اگر اسب [illegible] جنید از نه کره او بد میشود ماه [illegible] در زائیدن
ده ماه یازده ماه هر وقت زاید هر چند کره بیشتر در شکم بماند بهتر خواهد بود
و سه روز مانده باشد که مادیان بزاید باید شب و روز آدم متوجه باشد مادیان
وقت زائیدن تلف نشود یا کره ها هلاک نکنند و فی الحال سر کره از فرج
مادیان بیرون بیاید بهتر این است که چادر شب بر زیر کره نگاه دارند که

کره

کره بر زمین بنشیند تا تمام کره بر زمین آمد اگر در پرده است پرده را پاره کنند و کره را با
چادر شب بلند کنند که بروی دست و پا بایستد و در پستان مادیان را فوراً بمکد بعد کره
را جدا کنند زیر مادیان و پرده که از فرج مادیان بیرون آمد آنرا بگذارند تا خود بیفتد
برون آید و در آب روان بیندازند که مادیان او را نخورد و کره را چند روز متوجه باشند
که خوب شکم شود و خوب نتواند عقب پا بر گردد و شیر بخورد تا یکماه بعد از یک ماه شیر
دستی عادت دهند بدانکه شیر مادیان نیکوتر از [illegible] کره بهترین چیزهاست استخوان را قوی
میسازد و شکم [illegible] کند شیر شتر همین قوت و قدرت میکند شیر گاو پر مغز میکند
شیر گوسفند پرورده میکند بعد از یکهفته الا ده روز بعد از زائیدن باید مادیان
با اسب بکشند در وقت کشیدن کره را نگاه دارند که اسب کره را نکشد بهتر این است
که بعد از یکماه مادیان را در کوه ها گردش کنند و میان سنگلاخ بگردش نمایند که
سم و استخوان او قوی و محکم شود و از سرما و گرما و ترس عادت کند بعد از
سه ماه که شیر مادرش را خورد از عقب مادرش بگیرند اگر چه عرب بعد از
یکماه کره را بگیرد ولیکن آنچیزها که عرب بکره میدهند از برای بعضی مردم
کم است [illegible] خوب یک کادمیش ماده شتر مختص کره نگاه
میدارد که صبح و عصر شیر آنها را میدهند و علف ذرت میدهند

فرمایند که استخوان را محکم کند جو میدهند کم کم جو میدهند تا آنکه میرساند
بهیچ منّ و جو استخوان کره را قوی و محکم میکند چنانکه زرّه سبزه هم این خواص را دارد
کره را شیر دشتی باید داد تا وقت تمام شیر بخورد بعد از دو سال باید سواری نمود
مدار این مدت ایام باید کره را کلهفی بگردنش کنند و به بندند تا یکسال که شده
آن وقت افسار کنند و پابند کنند و تیمار کنند که خوب رام شود بعد از آنکه دو
سال تمام شد سوار کنند اما طریقه سواری و تعلیم او چنان که این است
اول باید کره را چند روز زین کنند و دست گردان کنند بعد طفل ده ساله
چند روز سوار کنند و چوب در دست داشته باشد و میان چوب
بریده باشد که صدا کند بزند بگردن کره و آدمی مواظب باشد تا آنکه
پشت کره محکم شود بعد دهنه آب خوری سر او کرده افسار هم بر سرش
زیر دمش را نمد بزنند تا یکسال و آدم سر رشته که خوب آزار ایشان میگوید
سوار شود و بگرداند و چوب بگردنش بزند و رکاب هرگز نزند بلکه رکاب
را از پهلوی کره باید بلند نگهدارد که پا در رکاب به پهلوی کره نخورد
تازیانه نزنند و کره را بگردانند تا شش ماه باید کره را راه برند صبحهای
خیلی زود سوار شود و هر روز مسافت را دورتر کنند و به نهر آب

دربیده

دربیده که میرسند کره را نهیب کنند که جستن کند اگر بد چشمی کند
از سنگ یا چیز دیگر خیرهگی نماید باید که او را نهیب کنند که خیرهگی نکند
که خیرهگی باعث کهگیری کره میشود اگر کره آرام است و در سواری هرزهگی
نمیکند بعد از پنج شش ماه دستهای او را نعل کنند و باید که آدم صاحب
وقوف نعل کند که میخ کوزه ردتیر بد و بد نعل نشود و جلو دهنه را باید
بلند نگاه دارند و کوتاه هم نگاه ندارند متوسط نگاه دارند تا خوب
براه رفتن عادت کند و بد چشمی و خیرهگی نکند گاهی شبها سوار شوند که بد
چشمی خیرهگی او رفع خواهد شد و گاهی میان سنگلاخ بگردانند که سم را
محکم نماید وقت مراجعت که بمنزل رسیدند قدری دست
گردان کنند بعد دستها را از قلم تا زانو و پاها را آب سرد
و نمک بشویند که دست و پا را محکم کند تا مدت شش ماه باید براه برد و بعد
از شش ماه باید کره را تاخت کنند که ترک و فارس آن را یرتمه را
میگویند و عرب تراتت میگویند باید کره را تراتت کرد بقاعده که
بعضی اشاره باید کره با بسته تا پنج شش روز باین روش تراتت
تراتت کنند و بعضی اشاره دهنه کره را نگاه دارند تا خوب آرام

شود بعد باز بهمان قاعده ترآت باید کرد و کله شش هیچ هم بر بند که اداب سواری در جنگ
و جدال و بازی نگذارند از قاعده و این ترآت تکلف نماید تا مدت یکسال باید ابدا نتازند
و باین روش که ذکر شد عمل نمایند بعد شبها شبگرد ببرند باین قسم و یکساعت باقیمانده
بصبح مانده سوار شوند و مسافت طی کنند و در رجعت ترآت کنند تا منزل و هر روزی
قدری مسافت بیفزایند تا اگر فرصتی شود مثلا چهار فرسخ براه میبرد و در رجعت این
چهار فرسخ را ترآت کنند تا منزل و میان ترآت بطرف چپ و راست باران و جلوه
کره سوار بگرداند که چیزی از عمل بازی و جنگ ماهر شود و قاعده ترآت آنکه کره
باید چهار نعل بدواند و دوانیدن هموار چیزی باین و این هموار علامت دهند
بعد پای او را نعل کنند و بعد با سوار و جمعیت سوار شوند و براه ببرند و نگذارند
کره از راه رفتن باز ماند و هرزگی کند و جلو سوار کره به ترآت کوشش دهند
و لوازم سواری از چپ و راست رفتن در ترآت و تفنگ کشیدن و نعل اسب
رقاص چون [illegible] را عادت بدهند و عادت باید نماید چیزی از عمل سواری بعد از
یکسال کره چیزی از عمل سواری ماهر شد آن وقت باید بتازند باین قسم که
مسافت بسیار کم یکمرتبه بتازند و جلو را یک موافق بکشند و نگاه دارند
تا چیزی آرام شود بعد قدری براه میبرند باز ترآت کنند بدانکه باعث

سرکشی

سرکشی اسب این است که لوم بی وقوف میتازد و میدان او را خیلی میکند و در وقت
نگاه داشتن بی قاعده جلو را میکشند کره سرکش میشود و باعث هرزگی اسب که براه
نمیرود خاصه در میان سوار این است که لوم بی وقوف سوار میشود کره قدری کم راه
میخواهد با سوار برود نمیرسد بهر قسم کره حرکت کند تحمل نمیشود و سوار این است که فلان
میشود و بعضی دیگر حاجت به سیخ زدن و کوشش دارد که بگویند اسب فلان کس چنین و چنان است خوش
محافظت اسب وقت قالب جا میکند و بعضی دیگر آنکه هر روزی یکنفر لوم سوار میشود و یکی
حفظ نمیکند از نرم اسب و روش و رفتار حرف بزند هم سرکش میشود و هم قلادش میشود
اما باعث چیزی که دو که گیری گردن اسب باعث دارد یکی آنکه اسب یا کره در جایی میرود
از سنگ یا چیز دیگر میترسد چیزی که میکند سوار او را سر برگرداند یا بسی جلو [illegible]
یا پیاده میشود و اسب میبرد کم کم اسب عادت میکند و گیری میکند و چاره ندارد
روز بروز بدتر خواهد شد و [illegible] علامت که بخواهند بتازند یا از چیزی دیگر چشمی
رفع کنند سرد و پا راست میشود یکی آنکه اسب بالایان زیاد است خسته اند و هوای
مادیان بر سر دارد و خاصه وقتی مادیان همراه باشد او هم که گیری میکند و
هم لوم میگیرد و دایم شیهه میکشد بدانکه [illegible] مادیان دارند و اسب [illegible]
اسب گشن [illegible] علیحده دارند و اسب سواری حفظ او هرگز بردی مادیان [illegible]

که ضایع میشود کره را باید در سه سالگی از علم سواری آنچه لازم است یادش داد که نا تمام نماند
در سال چهارم بعضی اوقات بتازانند در راست بتازانند و در تاختن از هیچ رحم نکنند
گاهی اسب که زیاد میل دو دو جو بیند از آن دکره سوار عقب او بتازند که در تاختن آنچه هنر
دارد آشکار کند و بعضی جلو کشیدن باید ببستند و در سال چهارم کره سست میشود چنانچه
شاعر گفته — سه سالش بتاز و بچابکش دار / که در سال پنجم بیاید بکار

در نعل بندی اسب است

فصل در نعل بندی کره و اسب باید همیشه اوقات ملاحظه نمود که نعل بند وقت
تراشیدن سم ملاحظه کند که بیک قاعده سم را بتراشد که این طرف و آن طرف
سم را زیاد کم نتراشد پست و بلند خواهد شد بلکه دایم ملاحظه کند که سم را از طرف
بیرون بیشتر بتراشد که سم اسب بشیر درست شود و اگر از اطراف بیرون کم تراشند
و از طرف میان بتراشند اسب کج سم میشود بدانکه قاعده اسب تازی است
در تاخت و مشق باشد هر وقت از اوقات که دو سه ماه بسته شد باز میتوان در سواری
تعلیم باو داد بر خلاف یابوان که آنچه سالار گری تعلیم برداشت دیگر امکان ندارد
تغیر کنند مگر چنانکه با چو محله در اوقات بسیار صرف کنند و بغیر از خوش [illegible]
دیگر سوار نشود و بمرار بها می چند عادتها سوار یابوان و ترکنند

در بیان خدمت کردن اسب است

فصل در خدمت کردن و نگاه داشتن اسب بدانکه نگه که بخواهند اسب خوب

نگاه

نگاه دارند و اسب شان ضایع نشود باید در سالی دو دفعه اسب چاق و لاغر کنند جگرش
بزرگ نشود و چه زیاد نشود بگیرد دو مرتبه وقت دادن علف که باید اسب لاغر کنند
و سه مرتبه روز ده باشد یک مرتبه هم وقت آن جستن طویله اول خوش باشد این دو دفعه
باید اسب لاغر کنند بدانکه اسب چاق که گوشت کهنه داشته باشد و گوشت تازه
هم بگیرد اگر پنج فرسخ مسافت طی کند یا هلاک میشود یا دست و پای او خراب میشود
و کسانی که سال البلک اسبهای نازنین را میبندند منتهای منزل و مسافت آنها از منزل
تا دولتخانه مبارکه یا در شمیران یا الالا مکرر فرسخ و اگر اتفاق بیفتد آن اسبها
بجای دوری بکار ببرند خواهند خورد و تنگ النفس خواهند کرد اسب که
زیاده چاق باشد منتهای سواری دو یک فرسخ یا دو فرسخ باشد اعتنا از پنج
که صبح تا شام زیر زین با بیان تنها اینها نه و آنکه نه برود اگر چهار
فرسخ یا دو فرسخ دیگر یا در تازد یا تاخت و تاز کنند جگرش
عیب میکند و چه آب میکند و هلاک میشود اسب نباید خیلی چاق
و خام باشد باید اسب سو غن بگیرد و دایم نیم گوشت باشد که از
برای مسافت بعهده یا اتفاق که سوی ده [illegible] کنند بدانکه در
وقت علف دادن اسب را نباید سوار شود فصل در فصل

در بیم

تا بلند تر و آفتاب گرم نباید او را تاخت و تاز کرد که هلاک میشود یا آنکه زود
آب او بحرکت میاید و دیگر هرگز چابک و زبده نمی شود و طرق نمیکند و دایم
رنجور است تا هلاک شود خوب باشد که تا خوش [illegible] میگیرد باید اسب را
لامحاله ماه تمام علف داد و با وضرب و صدمه زنند تا باحوال خودش باشد
و در آفتاب گرم صبح پیش از نه و سرکش کنند که تاثیر آفتاب چندان
اذیت نکند اما علف شبدر را اگر بدهند خیلی خوب است اسب را
پاک میکند اگر شبدر نباشد خسیل جو بدهند بعد از یک ماه آن وقت یونجه
بدهند بسیار خوب است بعد از یونجه تر بدهند با این قسم که یونجه
را خورد کنند و داخل کاه کرده بدهند صبح و شام یال و دست
های او را با آب سرد بشویند اگر در وقت علف دادن سوار شوند
هر جا آب برسند دماغ اسب را با آب سرد بشویند پیشه را آب
سرد بزنند خیلی مفید است و اگر جا رسته که اسب علفزار باید
سوار شوند و سه ساعت بعد طی کنند اگر ممکن باشد منزل آخرین منزل
بدهند یعنی علف با کاه و جو را کم بدهند و اگر کاه بدهند
و زین های اسب خواه علف و خواه کاه بخورد باید دایم خورنگ باشد

ویهان

و پهن خشک بریزند و جایش متعفن نباشد و پاکیزه باشد که آدم میل کند پهلوی اسب بخوابد
باید که شب و روز لامحاله اسب دو ساعت گرسنه باشد که بمیل و رغبت علف یا کاه بخورد و چنان
باشد که وقت دادن علف اسب گرسنه نباشد و رغبت داشته باشد بخورد اگر بعضی
در وقت کاه دادن اینقدر میریزند خرد اسب بو زده میکند و بمیل و رغبت نمی خورد
و این نامربوط است هر وقت جو دادن باید یک ساعت قبل از آنکه جو بدهند با کاه علف
هر چه بیخود است باز دارند و دهنه بر سر او بزنند تا وقت جو دادن که بمیل و رغبت
جو را بخورد و بشکند و هضم کند هر وقت جو دادن علف سه روز یک مرتبه نمک بدهند
و در وقت کاه لامحاله هفت روز یک مرتبه باید نمک بدهند و آخور یا توبره
او را پاک کنند و خاک نداشته باشد که خاک بخورد یا آنکه از بی نمکی خاک بخورد
این ملاحظات را باید کرد در باب اسب نه آنکه بطمعش باشد و من اسب دارم و جز از او داشته
باشد و بدست مهتر یا جلودار واگذارد و خیلی آدم حلال زاده و دلسوز صاحب ارباب
بکند لامحاله روزی یکدفعه از امورات طویله مطلع باشد و خودش سرکشی بکند
با اسب یا استر یا حیوان دیگر خودش و از کار مهتر و جلودار با خبر باشد که آنچه لازمه خدمت است
بعمل میاورند یا تا چیزی را او ور دارند نه آنکه مثل آن شخصی که در سفر میرفت غلام
سیاهی داشت و شبی که بمنزل رسید اسب خفه شو بان سیاه واگذار میکرد [illegible]

کار خود میرفت یکدفعه احوال میپرسید غلامم اسب را آب دادی جو دادی
تیمار کردی غلام میگفت بلی تا آنکه شبی آن شخص خوابیده دید که غلامم با کیف خود
در جنگ است گفت ای غلام چه می کنی گفت فکر می کنم گفت چه فکر می کنی
گفت فکر می کنم که این یراق را آقا بردارد و خورجین را من گفت اسب را [illegible]
گفت سر شب اسب سرد خوابیده از برای مسافر که باید تا هنگام سواری خود
متوجه نشود و آرام نکند خود آرام نگیرد و مسافر باید وقتی به منزل میرسد
اسبش را خوب بگرداند و عرق او را خشک کند و او را ببندد و بعض
منزل رسیده آب جو ندهند اقلاً نیم ساعت او را بردارند ملاحظه نمایند
اگر پشت اسب زخم شده یا ورم کرده است آب سرد بزنند یا روغن گاو
چرب کنند و تیمار کرده بعد سرکش کنند و ببندند تا قدری اسب استراحت
نماید بعد از نیم ساعت اسب را آب بدهند دست های او را با آب سرد
بشویند و پشت او نیز آب سرد بشویند و جو را پاک کرده بدون خاک
و ریگ بدهند و آخر شب باز متوجه شود و جو صبح او را با وقت بدهد
جو را کم و زیاد و بی وقت ندهد که باعث شقاق میشود مسافر باید روغن
دنبه تازه نمک جا و شیر کوهی و افیون که تریاک باشد همراه داشته
باشد

باشد که اگر اسبش در سفر صدمه خورد یا از رفتار باز ماند و احتیاج شد معطل نماند
و این دواها را هر یک در مقام خود ذکر خواهیم کرد مسافر باید همیشه اوقات
ملاحظه اسب خود را بکند در هر منزل و گردنه و سر بالا و سرازیری پیاده شود و اسب را
در سواری زیاد اذیت نکند و ضرب نزند و از خدمت و خوراک کوتاهی
نکند تا آنکه اسب او همیشه اوقات با قوت و قدرت باشد اسب باید
که دشمن در راه باشد اسب باید قوت و قدرت داشته باشد که از چنگال
خصم رها شود و بسا اتفاق که از رفتن بمانده یا لنگ آمده یا پیاده با نهایت سرگردان مانده اند
که اسبشان هلاک شده است یا از دست خصم به هلاکت رسیده اند
مسافر باید همیشه اوقات ملاحظه جان خود را بکند و ملاحظه این
امورات را هم بکند تا آنکه اسب همیشه با قوت و قدرت باشد
در بیابان سرگردان نشود و هلاک نگردد و دایم اسب از جان و دست راحت
خود بیشتر بخواهد تا آنکه سالم بماند و به منزل برسد و الا نه خودش و نه اسبش
به منزل نخواهد رسید بدانکه اسب عربی در ولایت ایران پیشتر بسیار کم
یاب بود و اگر کسی یک راس اسب عربی داشت بسیار شهرت داشت و
کسی هم با این شدت در جستجوی اسب عربی نبود تا اینکه کم کم شیوع بهم رسانید

و از هنرهای اسب عربی مطلع شده‌اند و از کمالات اسب و الصفات اسب عربی کما ینبغی کرده‌اند و آورده‌اند

و در عهد این دولت ابد مدت اسبهای عربی بسیار خوب از ولایت ایران بسیار است و در

ولایت بغداد آورده‌اند و کسیکه بتواند مادیانی بگیرد البته بغیر از اسب عربی اسبی دیگر نگاه

ندارد نخواهد که بلکه اسبهای عربی را ترکمان برده‌اند و نتاج از آنها گرفته‌اند و بیشتر

اسب ولایت کردستان و ایران که دست آنها باکچان و ایلات شاهیسون و قشقائی

باشد اسبهای عربی و مادیانهای عرب با کمال خوبی که ترکیب با اسبهای ترکی بهم انداخته‌اند و نتایج

از آنها گرفته‌اند و بسیار خوب هنر میکنند و خیلی از آنها مرغوب و مشهور خاصه اسب عربی که

در کوهستانات و سرحدات بعمل میایند از اسبان خوش تر و بسیار هنر دارند

فصل در شناختن سال اسب و دلیلان است بدانکه اسب یک سال از روز بچه گی تا شش

تا هفتم شرح در برآمدن دندانهایش میکند و شش بالا و شش زیر بیرون میاورند چهار

از آن جمله که در میان واقع است که از دو بالا و دو از پائین که در لغت عرب آنها را ثنایا

گویند و بلغت اهل ایران پیش میگویند و چهار دیگر را وسطات و چهار دیگر را رباعیات

که اهل ایران شیره میگویند در سال اول همه دندانهایش کوچک و نرم و سفید است برنگ

صدف و در سال دویم تمام میشود برنگ برابر و در اواسط سال سیوم دندانهای پیش

از بالا و زیر میافتد که آنها پیش میگویند و میگویند پیش کنده است و در سال چهارم

دو دندان

دندانهای وسطات و شیره باشد یکی از بالا یکی از زیر میاندازد که در عوض

چهار تا باشد دیگر شیره دیگر از بالا و زیر میاندازد و در سال پنجم تمام شیره‌ها را

میاندازد و میکند پاک شیره شده است آن وقت پنج ساله است و بجای

شیره آن دو دندان بیرون میاورد و میان آن دندان گود است تا ریشه

از طرف دهن اسب دو دندانی هم بیرون میاورد که او را نیش می

گویند و در سال ششم گودی دندان سیاه می شود و بالا می آید که جودان لو

دان می گویند و در سال هفتم آن گودی سیاه تر میشود و دندان برنگ عاج مایل

می شود و گودی دندان که جودان باشد بالاتر می آید و در سال هشتم گودی

جودان هیچ بالا می آید و سیاه تر و در نه سالگی گودی که جودان باشد بقدری

بالا می آید که بتوان فهمید که جودان باقیست و نیش کلفت و بزرگ و زرد

رنگ میشود و در ده سالگی اثری کمی از جودان باقی ماند و نقطه دندان چون

نازک میشود و در یازده سالگی آثار سیاهی در جودان ملاحظه میشود و در دوازده

سالگی آثاری از جودان باقی نخواهد ماند که باصطلاح ایران میگویند تخت

و سال اسب بعد از آنکه تخت شد و اثری از جودان نبود و از دندان

باقی نماند باید از نقطه دندان زیر چونه شناخت هر چند از گذشت اسب پیر

پیر رشت و از صورت اسب هم میتوان شناخت و از پنج بابی که بیشتر اسب بیشتر دندان هر
یک چیزی کمیاب است و اما از مادیان جودان و لنودان بهاین قیاس است لیکن تفاوتی
این است که اسب در پنج سالگی بلکه چهار سالگی نیش میزند و مادیان در هفت سالگی نیش
بیرون می آورد و در نه سالگی نیش را فرو میبرد و در سیزده بیرون می آورد و مادیان
هم تا هفت سالگی باید از نیش شناخت بعد از آن مرگ بال اسب و بدانکه
قوت و قدرت و هنر اسب تا دوازده سالگی است از این سن به بعد در تنزل است چنانچه
شاعر گفته است   در ده ساله اسب و در ده ساله مرد   ها نا نماید بروز نبرد   منظور
از ده ساله اسب دوازده است و از دوازده باشد و مرد سی ساله که سرد گرم دنیا را
چشیده است و تجربه های بسیار نموده است چه هنر است که تجربه بسیار نکرده باشد اگرچه
مشهور است میان عوام میگویند تا [illegible] که از رودخانه بگذرد دیوانه از
گذشته است و لیکن همه وقت بی کنار از آب عمیق گذشت لب دیوانها غرق گشتند
و عاقلان از آب سالم گذشتند اما رنگهای اسب فلک چهره پردازان خطاب
کارکنان چنین تصویر کرده اند که الوان سه طرف میباشد یکی سیاه یکی سرخ
از آن بتره تر باشد دیگر سفیدی با این جهة هیچ مشابه از رنگ
دیگر نداشته باشد میان این سه طرف رنگهای بسیار مرکبات مقدور است

جلفی

که بعضی از اینها در بعضی از لغات مسمّی باسم معین شده اند مانند منقش و سبز
و بعضی سوا چیزی نامی معلوم نیست هنگام تعبیر به چیزی که شبیه باشد لیکن میرسند
مانند عسل و جوز بر [illegible] این حروف اصلی رنگها با اینها باز [illegible] و اینها
مرکب میباشند چنانکه از ملاحظه تفصیل او معلوم شود اما سیاه در عرب اول [illegible] میگویند
و ایرانیان شبدیز میخوانند چنانچه خسرو پرویز اسبی سیاه داشت باین اسم مشهور بود
آنچه در کمال تیرگی باشد و هم چنین اگر به رنگ [illegible] باشد [illegible] و بعضی
سرخ در چشم داشته باشد و از رنگهای سرخ آنچه مایل به سیاهی باشد و [illegible] آن
سیاه باشد عرب کمیت میگویند و ایرانی کهر میگویند بسیار خوب است و از همه رنگها بهتر است
و [illegible] سرد گرما قوت و قدرت توانا تر است چنانکه تعریف کرده اند
کمیت کمیاب [illegible] و [illegible] سیاه که [illegible] که پادشاه   و اگر سیغ رنگ مایل
به سفیدی باشد آن را اشقر گویند رنگهای اشقر الوان است [illegible] شبیه باشد و
اسب [illegible] خود رونده میباشد اما [illegible] و کرانه است و صبر بر گرسنگی و تشنگی ندارند
و بسیار کمیت [illegible] به رنگ خرما باشد خوب است در سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی در نور
و [illegible] و لنگ [illegible] از همه صبورتر باشد چنانچه شاعر گفته است
کمیت [illegible] بسرما و گرما توانا بود   و از رنگهای [illegible] سمند گویند

آنچه بزردی تخم مرغ ماند و کلها از صحت آن بقدر درهم کم رنگ تر داشته

باشد و آنچه برنگ صندل باشد و زانو و سم و یال و دم سیاه باشد

و بر پشت از یال تا دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوبست و آنها را آسی

کری گویند یعنی اسب ترکستان است با این صفت شد بعد از آن اسار گویند

بسیار خوبست و بر قوت می شود لیکن از عسر باین صفت و رنگ

بسیار خوبست و اسبی که سبزه و سیاه باشد خنگ گویند و دیران ابلق

سیاه نیز گویند و رنگ آن فی الحقیقه مرکب از سیاه و سفیدست

بعضی از آثار موها آن سیاه و بعضی سفید است خوبست خصوصا که کاکلی

مایل بسرخی بقدر درهم داشته باشد و کبود خاکستری که هرتا بموی

برنگ خاکستر باشد بدست ولیکن این قسمیست که از جمله اسرع

الوان شمرده اند و از اسب سفید که اشهب گویند بعضی دو دهن و پیشانی

و دست و پای چپ و دست چپ و چشم و یال و دم سیاه باشد بسیار خوب

و اگر دست و پا و دم آن سفید باشد ضعیف دست میباشد و از

رنگها آنچه از شبی باشد بعضی نقطهای سیاه و کوچک کشیده و سرخ داشته

باشد چندان تعریف ندارد و آنچه برنگ نارنج است و قدری

سیاه

سیاه تران را اگر نه میگویند و عرب بور میگویند و اگر دست و پای او سفید باشد خوش نشان

باشد و خوبست و ابیض رنگ است خولیش خیلی خوبست و بر پشتش بسیار بد و اکثر بسیار شده و

عجز نفاق مر شده ترک میگویند همه گرند سنه کرند یعنی محنت کرند منظور پیش کنند

بدست و مغرور شیدا کرند بعضی خولیش بد است لیکن بسیار رنگها از رنگ کمر که کمیت

باشد بهتر نیست اسب اگر ستاره پیشانی باشد بدست بعضی بقدر ستاره میان

پیشانی او سفید باشد بهتر این است و سفیدی کشیده باشد و لب زیرین

اگر سفید باشد خوب نیست و در کتب اقوال کاملیه چنین روایت که لشکر

شیبان ابن عبد العزیز بعد از آنکه با مردان جنگ شد و اکثر لشکرش کشته

شد فرار سوار برفرار اجبار کرد لشکر مردان از پی میرفتند در اثنای راه غلام

خود گفت ملاحظه کن از لشکر مردان کسی جدا شده است و با نزدیک سیاه

یا نه غلام بعد از ملاحظه گفت شخصی بر اسب سفید سوار است و با نزدیک است

شیبان متوجه شد و غلام گفت اسب سفید تاب سفا نمی فتابد

تند از آن بعد از ساعتی باز غلام اشاره نموده گفت که ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه

گفت مردی بر اسب سیاه سوار است و نزدیک رسیده شیبان گفت که در پای بیست

بران که اسب سیاه در کار و زمین قولانی تند از آن بعد از زمانی باز اشاره غلام

گفت باید حفظ کن غلام بعد از روزی چند گفت سواری بر اسب اشقر سوار است و بانو زنگ است فرمود بیان
سنگلاخ و زمین سخت بگو آن که اسب اشقر توانائی سنگلاخ و زمین سخت ندارد بعد از
لحظه باز پرسید غلام گفت شخصی بر اسب کمیت سوار است و بر زنگ است چون شب بیان میدان
که گرگیش از اسب کمیت صبر است و هیچ قصه [illegible] اسب بسوی دشمن نگردد و آن مرد
بعقب برسد و باز شروع کرد بر کمیت تا آنگاه از هم دشمن نجات یافت ولیکن
چون این ایام کسی این وقت ها را از نگیرد [illegible] و کمیت شده و خوب و مرغوب و محبوب شد
کسبر رنگ و چهره شان [illegible] ولیکن چیزی و عیب دارند و خوب نیست نگاه داشتن
اعم از آنکه اسب [illegible] خرید و فروخت داشته باشد اول سینه چاک دوم بجه
در بیده سیم پنج [illegible] دارد از پنجم چپ ششم [illegible] سیاه هفتم [illegible] سه دلار
هشتم خال [illegible] چنانکه مذکور شد این عیوبات بد است ولیکن [illegible] از برای
قاطر و الاغ عیب نیست این است چنان رنگهای [illegible] ولیکن رنگ این [illegible] بسیار کم قدرت
بدانکه در میان اسبهای عربی آنچه تجربه شده است اسبهای عرب عنیزه بهترین
اسبهای عرب است و اسبیکه درست عیب [illegible] آید و هر کس این گونه اسبها داشته
باشد نخواهد فروخت خصوصا [illegible] دیگر مادیان که اگر قیمت شوند نخواهند فروخت
لیکن بعضی مشایخ بجهت تعارف حکام و امرای دیوان بخصوص ماربان ترکی
میگیرند

میگیرند نگاه میدارند و اسب عربی میکشند و کره اسب را شیر گاومیش پرورش میدهند و
تعارف میکنند چنانچه اسم عربیت و عجب اسم اتفاق می افتد و بعضی دیگر شغلشان [illegible]
این است در هر چند میان ایلات کره میگیرند نگاه میدارند و شیر میدهند و دو ساله
و سه ساله میکشند و میفروشند به اسم عربی و بعضی هم از آنها خوب اتفاق می افتد در میان
اعراب و ایلیات همچنین نیست هر کس مادیان با اسب [illegible] تمام عرب است [illegible] و چنانچه
عجب است و لیکن چنین نیست هر کس مادیان دارد باشد اعم از آنکه مادیان او خوب باشد
باید البته با اسب نجیب [illegible] کره او عجب [illegible] بلکه مشایخ با بزرگان [illegible]
[illegible] اسب نجیب [illegible] اول انشاسند هر گز مادیان [illegible]
و هر گز [illegible] پدر را حساب میکنند و از پشت مادر میشمارند و قباله دارند بعضی
کره میان اعراب میشود خریده [illegible] نجیب باشد که [illegible] مرد [illegible] گر سوار
غارت میکنند کره می آورند و پدر مادر او را نمیشناسند [illegible] هم نیستند
بمفت هم نمی فروشند چنانچه بسیار اتفاق افتاده است که [illegible]
[illegible] و بمفت [illegible] کره آورده اند و بمفت خریده اند و [illegible] میان [illegible]
که نظر [illegible] و بر عکس بسیار هم کره آورده اند چنانچه هم خریده اند بسیار هم
بالعرب [illegible] خوب شده است و این [illegible] جمله [illegible] که ما [illegible]

در شناختن
عیوبات اسب

بوده است هم چنین از اسب چپ و ادم و کرم بسیار است لیکن عربی که از جمیع عربیها نجیب تر و
بهتر است و بسیار پر هنر و درشت تر اتفاق می افتد الا که هر کور است در اسب عربی کور [?]
بشود حرف بیهوده است بعضی گویند که پدر و مادر شان معلوم نیست سبب و رند چندان
توجه نمی کنند کوچک می مانند بعضی هم با پدرشان کوچک بوده است یا
مادرشان کوچک بوده است هر کس نمیکند که جمیع [?] درشت است و اسبهای
عربی که در بغداد و غیره است از اسبهای ترکمانی بهتر میشوند و بزرگ تر و درشت تر میشوند
از آن جمله در شوشتر و دزفول و حویزه که معظم ترین شهرها اند اسبهای نجدی را دیده ام که
میدانند که این حرف بیهوده و لغو است اسب عربی کوچک می شود نیز چه
فصل در شناختن عیوبات اسب چنین معرفت این عیوبات ضروری است
مجملا در این باب ذکر می شود اول کری و کوری است اما کری به این طریق معلوم میشود
که اسب از صدا رمیده نشود و لعبه اگر دن متحرک نشود هر چند اوازهای مهیب
باشد مثل شیر [?] نشنود پس معلوم میشود آن اسب کر است و چاره پذیر نیست
و اما کوری اسب اگر شبکور باشد در شب چیزی را نمی بیند مثل کور و اگر یا چیزی
بزرگ در پیش او پیش باشد پس این عیب هم چاره پذیر نیست و یکی
دیگر گنگ بودن اسب است که صدا نکند و صدا کردن که علت دارد یکی

لگد

٢٢

لگد او را زده اند در سینه اش صدا نمی کند یکی انکه از زدن گنگ است اما انکه از زدن صدا
نمی کند و سه مرتبه [?] را دید اگر گنگ نزند صدا کرد گنگ نیست و اگر یک مرتبه
صدا نکند گنگ است و چاره ندارد لیکن چندان عیب نیست و دیگر از انواع بد یکی انکه
لقم گیر باشد یکی انکه که گیری نکند مثله در جا بایستد هر چند او را بزنند نرود و جفته
بیندازد یا سوار بخواهد تا زد سر [?] پا راست نشود یکی دیگر انکه میان سوار آرام نگیرد
و با اسب بپرد و لگد بیندازد یکی دیگر انکه هرزه باشد در سواری فی خلف [?] قلندی
میکوبند یکی دیگر گرش شده یکی انکه سکندری کند خواه در راه رفتن و خواه در راه
رفتن و این علت بر دو قسم است یکی انکه سست زانو است و رگی دارد در لب بالای
اسب میان هر دو دماغ او را مو باینه [?] می گویند باید آن رگ را قطع کنند کرد دیگر از
تکاسیئیست [?] در سته ابهم [?] و طبوق می زنند و هر کدام از این علت باشد
دارد در مقام حفظ ذکر خواهد شد یکی انکه در دو دیران به هر طرف میبایت خوش باشد
بد و عنان چشم را او در دست سوار نباشد و لب باشد در دهنه را به دندان گیرد
و بدر رهی کند یا سرکشی کند و یکی دیگر انکه لعد لغنا کند که گمه زرد لغنی بیست پای
او بزنند یکی دیگر به لجام لعبن که گمه زرد لجام بر سرش کنند و یکی دیگر حلق
زدن ست که حفظ کنیم حلق می زنند و باین واسطه هر گز فربه نشود بلکه گر اوست

در امراض چشم اسب و معالجهٔ آن

شود و هر یک در مقام خود نگارش خواهد شد فصل در بیان ناخوشیهای اسب و در آن
چند فصل است فصل اول در امراض چشم اسب اما ناخونه در پرده سفیدی است
بر اطراف چشم و از سبب هوا زده گی بروی حدقه می آید و میپوشاند و خون
از گوشه چشم ظاهر میشود قبل از آنکه بچرخد بر علاج باید کوشید و علاج اسب را در زمین
نرم بخوابانند و لقم صاحب وقوف سوزن زیر آن برده کرده با ابریشم بلند
نماید و با تیغ ببرند و آن موضع را بر زخم چرب کنند و دستمال بر چشم ببندند
یک دو روز تا محفوظ باشد و بعض بعد از بریدن نمک کوبیده بپاشند علاج
دیگر هم مقدم بر بریدن باشد زعفران و مشک و صبر و نبات و انزروت از هر یک
یکدانگ و پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع را نرم صلایه کرده با عسل مصفی
معجون سازند و مکرر با پر باید در چشم کشند و این معالجه اسب سفید و سیاه
را نیز دفع کند و اگر ناخونه سرخ رنگ باشد گزدم زرد خشک نموده
صلایه نمایند چون سرمه در چشم کشند و اگر از حرارت باشد یا از علق که
او را خون گویند شبیه بکما باشد خون جهیده باشد همه روزه با دوغ ترش یا ماست
بپاشند میان چشم و اگر سبب سرخی چشم از افتادن یا خون بیکار گشته
باشد باید از رگهای زیر چشم خون بگیرند و بعد از خون گرفتن آرد جو و تخم

مرغ

مرغ سرمه کشند و بر چشم ببندند و اگر آشفتگی چشم از گرمی هوا باشد
پوست هلیله زرد و کف دریا و زرد چوبه و نبات مساوی کوفته
و بیخته چون سرمه در چشم کشند اما علاج سفیدی که در چشم اسب
استخوان سر آدم را بسایند سه روز در چشم کشند علاج دیگر موی سر آدم را
در کوزهٔ سفالین سر کوزه را بگل محکم کرده یک شبانه روز در تنور
گرم یا تون حمام تا بسوزد آنگاه چون سرمه در چشم کشند علاج دیگر
پوست تخم شتر مرغ آبار از هر یک یک مثقال و استخوان گردران ذکر
و صدف سوخته و کف دریا از هر یک یک درم با یکدرم قند مصفی
نموده در چشم کشند علاج دیگر به فرنجک و آب کنند تا که تر باشد با بول
آدمی آمیخته در چشم کشند علاج دیگر صبر و زعفران و کف دریا همه را
ساییده کوفته صلایه کرده و قدری پنبه بجیب آلوده کرده دوا را بر آن
فتیله پاشند و در چشم کشند در معالجه جراحت آب سیاه پوست جو
بریان با روغن گاو بسرشند در خرقه مالیده بر چشم ببندند تا پنج روز
بگذارند بعد از آن زنجبیل و نبات و فانید از هر یک نیم مثقال
با یکدانگ زعفران و دو حبه مشک معجون ساخته پنج روز دیگر

بہ بندند و در این ایام گوش اسب را اسپرون واندرون آن را به روغن
گاو چرب کنند و اسب را در میان آب روان دارند اسب بیمار را
نافع است فصد و نیم در معالجه شبکوری خواه اسب را کور کنند و خون کبوتر و روغن
کنجد باهم آمیخته در حواله چشم مالند و در چشم چند قطره بچکانند اما امراض در
چند قسم است اول آنکه اگر خلط فاسد در دماغ اسب بهم رسد علامتش آنست
در بدن خشک بهم رسد و آب خوردن چندان رغبت نکند
و این هم از اثر منقوبی باشد که کله اسب سابقاً سرما خورده باشد
و ماده کرده و خلط فاسد شده است علاج آن زعفران و نشادر هر یک
درم کوفته با پنج درم شکر معجون ساخته به کلوش دهند و فوق
سیاه و [illegible] و نمک [illegible] از هر یک ده درم حل
کرده و در میان [illegible] کرده در بینی اسب کشند و سرش را بالا نگاه دارند
تا اثر دارو به دماغ و کله رسیده آب از چشمش [illegible] بعد از آن زرده
تخم مرغ با روغن تازه در کلوش ریزند اگر خلط سودا بهم رسد علامتش
آنست چون آدم و سودای سر پیچیده باشد و چشم تیره و تاریک شود
علاج آن شاه تره [illegible] و شکر سفید از هر یک ده درم مجموع

شبکوری در اسبان

را دردە

را در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند رطلی سی و شش درم بوزن
شاه است پس سه قسمت نموده هر روز یک قسمت در کلوش ریزند علاج
دیگر [illegible] روز هر روز چهار رطل شیر با یک رطل شکر آمیخته بدهند و اگر
و اگر بجهت دیوانگی رسیده باشد چوب دندان بگیرند و گلها را بمالند و هر روز شقیقه
اوراغن بگیرند و بیخ فرس را در شراب کهنه جوش دهند و خنک کنند و بینی
بز کوهی را با [illegible] و کافور و [illegible] آمیخته به کلوی اسب ریزند و تمر هندی
و پوست هلیله سیاه را در آب جوش دهند به کلوش ریزند و حقنه نافع است — نیز هم
و اگر همیشه چرک از دماغ آید و دندان قرحه درد دارد و بار او در زمین کشد
علاج آن قلیه سفید را با البان و در روغن جوش دهند قدری بگوشش و دهانش
ریزند تمام را [illegible] اعضایش بمالند و اگر به علت [illegible] چشم ورم [illegible] شده
باشد برگ نارنج و سرکه و روغن حنظل از هر یک یک رطل قدری [illegible] گل
گوسفند گرم [illegible] تمام بدن را بمالند و [illegible] شانه را به شکل
طبیب داغ کنند و اگر خون از بینی آید پنج درم [illegible] را بهم [illegible]
بابسند و چوب گزیده [illegible] و [illegible] در بینی ریزند
و زرده تخم مرغ با روغن آمیخته در کلوش ریزند و گاهی به سبب آب [illegible]

در امراض حلق و سینه و جزام

سرد باعث آن می شود که بر طرف لب زیر سوراخهای بینی و برآمده که مانند
استخوان جسم میریزد و نفس تنگ میزند و می خواهد اگر زود علاج نکنند هلاک
می شود باید آن موضع را بشکافند و برآمدگیها را بیرون آورند و با
نمک پر کنند فصل در امراض حلق و سینه و جزام و یکی از علامات
منقوم پاشده اما جزام علامتش آن است که زبان سیاه می شود و چشمها
بگودی افتد و آب از چشم او آید علاجش ده دانه سیر در سرکه در روغن
جوشانیده در حلقش ریزند و آب نیم گرم دهند و کمتر از عادت دهند و چند
بست پیاپی جو بکار کنند هم چاره دهند و اگر زبان مرغ و آماسیده باشد
سوزن دانه بیرون کرده و حلبه و تر سیر با زاج گشنیز بدهند و اگر هوا ارزده که
باعث باشد و سرفه کند و آب از بینی آید علاج هفت دانه تخم مرغ را در سرکه
گذارند تا پوست آن نرم شود در وقتیکه گرسنه باشد یک یک را در گلوی آب
اسب انداخته عوض تخم مرغ چند دانه پیاز هم در گلوی اسب اندازند :
مفیدست و چون تعفیف به سوزن دانه بیرون کرده بار از بانه و حلبه
و روغن [illegible] و شیرخشته معجون ساخته بدهند و اگر سبب سرفه حرارت
باشد در روز هوای گرم زیاد شود علاج سه رطل شیر و یک رطل شکر و [illegible]

ورم

ورم کبیرا با یکدیگر مخلوط نموده کفلیش ریزند و اگر باعث سرفه چیزی شده مانند پر مرغ یا
چیزی دیگر گلوی اسب باز کنند اگر ممکن باشد بیرون آورند و الا چند روز برگ بنگ
نی و علف تازه دهند تا رفع شود اگر هوا ارزده که باعث شده باشد و کهنه گردیده باشد
باید زود علاج کرد و الا هلاک می شود و این ناخوشی چهار قسم است اول کنند اگر رفع
نشد منقوم می شود و اگر رفع نشد سفوم می شود و اگر رفع نشد مشمشه می شود و اسب
هلاک می شود اما علاج کهنه سرو کبنه و گلو را با روغن چرب کنند و کاه را که
بسر اسب زنند تا ماده یا که شود یا سبب بیرون کند جو هم ابرا ندهند و آب کمتر از
عادت دهند و آب نیم گرم دهند و شیر گاو دهند و اسب گرم نگاه دارند
و گاه اسب غده بکشند و پنج گوشه ها سو بار بر گلوی اسب نمک داغ کنند با این قسم
قدری غده بیاورند و قدری نمک میان او بریزند و چوب نیشتر که غده را دور کنند را جمع
کنند بعد از چوب داغ کنند به چند با این ترکیب قدری روغن کتان داغ کنند
به چوب داغ شود و غده را میان روغن داغ بزنند پنج گوشه ها و زیر گلو و سر اسپ
رگهای پنج گوشه اول کردن است داغ کنند و این ناخوشی از بیمار سرما خوردن
و عرق دار جو دادن یا اگر در رفتن سرما اسب بشویند یا اگر اسب سیر و حرارت
آب بریزند عارض می شود علامتش آن است دهان کشیده و چشمها از جای خود
بدر رفته و پر آب دهن بسیار گرم دهن را نمی تواند باز کند چون این ناخوشی

شدت و ضعف دارد گاهی سرفه میکند و نفس میزند و تب باشد دست و پای ورم
کند و در اکثر نفس بسیار است و پا بهم بچسبد در آب خوردن چندان رغبت ندارد و تب باشد
که رگهای گلو هم برآمده باشد سر و کله هم ورم کند علاج آنکه اگر بطریق مذکور با نمد و
نمک و روغن کتان داغ کند سر و کله اسب گرم نگاه دارند و چون بند علف نرسیده
و اطراف دامنش را روشن کنند و بواسطه گرما خوب عرق کند و قدری روغن کنجد
میان گوشها بریزند قدری کهنه کبود آب بزنید و در گشنه میان توبره او
بر دماغ اسب برسد و دو دانه گرده با پوست با قدری سیر یکجا بهم کوفته نموده مخلوط
کرده در میان ظرف گشنه و آتش شد بر روی او بگذارند دود کند و دود او به دماغ اسب
برود بسیار مفید است و چوب گز بسیار مفید است خاصه دود کردن و نیز داغ کردن
و بیخ گوشها سلا و زیر گلو او چوب گشنه اگر بخواهند زیر گلو و بیخ گوشها بطریق
مذکور با نمد داغ نکنند بیاورند چوب بید تر بر روی آتش بگذارند تا خوب داغ شود
با چوب مذکور داغ کنند و بیخ گوشها و زیر گلو و سر رگهای بیخ گوش سلاح
ماده بر طرف شود قدری شنان کوبیده بر دماغ اسب بدمند و از جو و آب بسیار سرد
احتراز کنند و جای او بسیار گرم باشد تا اگر چاق شود و مبتلا منقو نشود و این ناخوش
مثل نزله و زکام است بعد از آنکه علاج نشد ماده علاج میشود و علاج او مشکل میشود
به جهت آنکه باید در معالجه بهیچ وجه دریغ ننمایند ماده بالا از طرف بیرون می زند

بالا زمیان

بالا زمیان کمتر اگر از طرف بیرون ظاهر شود باک نیست لیکن از میان کند اسب ناخوش
علاج آنکه اگر آب ان هست از قرار معالجات مذکور و اگر باد و قوی نه معالجه شد سقو
میشود و تشنه باعث هلاکت اسب است بعلت آنکه آب فاسد در کله اسب جمع شود اگر
بطریق مذکور علاج کرد آب فاسد در کله اسب جمع نمیشود و باعث ناخوشی میشود و علاج آن بطریق
مذکور که اسب شد باید علاج نمود و اگر دست و پا ورم کند با روغن گاو مدام چرب کنند اسب
باشد در گلو و حلق اسب خرسم شود از ورم ناخوشی تا جسم او شود نیند زخم را با الفاظ سیاه
آدم باشند زخم چاق شود هر چه سر و کله اسب گرم نگه دارند و جای او هم
گرم باشد بسیار مفید است و رفع آب فاسد را او کردند چوب گز و در
کهنه کبود آب بدمند و اگر سرفه باشد چند دانه تخم مرغ میان سرکه کند رشته تا پوست
او نرم شود و صبح یکی یکی به گلوی اسب بیندازند تا نرم شکنند و بشکند دو سه دانه
به گلوی اسب بیندازند مفید است و اگر چند روز شیر به دهند بسیار مفید است و روغن
رفع ناخوشی کنند خواهد شد و اگر ماده میان سر فرو کرد باید به ته روغن گنجه
روغن بر بندند اگر نرم شده فبها و الا دلاک ریشه کند و در آنها بندند ریشه ختمی
شاه و ریشه و بیخ قلم یا شیر گاو و جوشانیده بکند به بندند تا ماده را برساند
اگر خود بخود سر واکرد فبها و الا نیشتر بزنند ناخون نیشتر باید هم بیده

باشد و اگر ماده از بیرون ظاهر شده و اصل از اندرون است باید که بر پوست خیک روغن چوب
میش گرم کرده بسته بندند و از دواهای مذکور به دماغ او کشند و از معجونات در ذکر شد بدهند
و چون بسیار گرم است به جنبند و چند بسر و گلو بسته بشند و از شیر ماده آب سرد می قطرت
نمایند و بجای آب هیچ شیر گاو دهند و او را از جای خفیف حرکت ندهند تا ماده از زبان
برسد و از دماغ است جدا شود اگر ماده بگلو است بریزد و چنان باشد که نفس کشیدن
بر او دشوار شود و دایم نفس کشد به دشواری بلکه خور خور کند سقو می شود این فصل

در سقو گوید

به جنبند بگلو است هیچ قلمش هراج با شیر گاو و پشه به جنبند مگر و پیوست هم بکشند
دیگر زمانت هم بشند تا ماده از گلو کار دیگر سقو کند یا میل ماده به بیرون بروز کند
و مکرر با روغن دنبه و قرمسیاه هم چو به زیر گلو چرب کنند و جای بسیار باید
گرم باشد و باید پوست را مکرر به جنبند به گلو است و مکرر هم با روغن چرب کنند
تا ماده بیرون کند و آب نیم گرم کوفت دهند و کوفت شیر گاو دهند و اگر ماده
از بیرون ظاهر شد عیب ندارد و الا است هلاک می سازد اما شمشه علامتش آنست

در شمشه گوید

که بعد از آنکه منقوش شده و رفع ماده نشده و نکته هوا سرد و گرم ماده که از جفت کشته
نشده و از دماغ است بیرون آید باید ماده در کله است بیمار و کنده به نشیف و منقش
می شود و لیکن برای دماغ او آب و لیکن چاره ندارد و هم ندارد و این ناخوش
بعد از آنکه کم شود و منقوش شود و سقو شود آن وقت شمشه می شود و بعد علاج

نکردن

نکردن اولی است در کتب شده اگر کتب را بطریق مذکور علاج کرده رفع ماده می شود و الا منقوش
می شود باز هم اگر علاج کرده بطریق مذکور فبها و الا سقو میشود علاج سقو و شمشه
بسیار مشکل است سر بیمار پیچیده بود و این ناخوش سبب باشد و در وقت سبب شکم
تا آنکه مغز کله کنده پیدا شده است سبب هلاک میکند آنچه تجربه شده است از برای
این ناخوشی علاج و دواها بود در ذکر شد خصوص ندانسته بسیار داغ مفید است
و زیاد تجربه شده است در بعض اثر کتب یا منقوش یا خناق نه داغ مذکور در کرده

در بیان خناق

رفع شده فصل سیم در خناق و آن بادیست در یکدفعه بگلو است بگیرد و اگر زود
علاج نکنند هلاک میشود علاج باید همان ساعت بزغاله را میان گلوی اسب کشند
و خون گرم او را افزار اسب کو زده و قدری بگلوی اسب بمالند یا سرکه خند و پوست
بزغاله را بگلوی اسب بسته بندند علاج دیگر سرکه بسیار کهنه تند را با روغن
گاو و افرنجی موزه بگلوی اسب بریزند و سرکه بو با روغن بعد از ده کمان اریش از بیرون
بگلوی اسب بمالند علاج دیگر زبان اسب بیرون آورده رگ زیر زبان او بزنند
تا خون او را بخورد بسیار مفید است علاج دیگر خروس را بکشند و شکم او را پاک
کرده با پر بکوبند و بجوش دهند و آب آن را با بول آدم بگلوی اسب بریزند بسیار
مفید است علاج دیگر شیر را با عرق و سرکه بجوش دهند در گلوی اسب بریزند
نافع است علاج دیگر آب تره و عرق شاه تره و سرکه بجوش دهند در گلویش بریزند

در بیان قیقر
کردن
کوبه

فصل چهارم در قیقر کردن علامتش آن است که چشم کاسهٔ خون میشود خشکی و رگ‌کشی در
گوش و گردن و سینه میشود و سر را بر زمین نمی‌تواند رسانید و چشم و سر هم نمی‌تواند گذارد
و چشم و گوش جنبیدن دم ماهی دارد و بعضی گفته‌اند که علاجش آنکه سر و گوشها را با پشت کله
از هر دو طرف هشت جا الف داغ کنند و سر دوش و میان دو گوش و پشت و میان سینه
و سر دو استخوان دم را نیز داغ بترسانند و در خانهٔ گرم تاریک باید بست و سیر
در روغن جوشانیده تمام سر و بدن مالند و نمک هندی و حلتیت و زیرهٔ کرمانی
و کافور از هر یکی دو دانگ و هلیلهٔ سیاه پنج درم کوفته با موم که جشه بیا بزند [?]
و بخور دهند و چند روز عوض الف زرد که ریزه کرده بر هر زبان بریزند تا گردن
را دراز کرده بخورد و گاه باشد که در عرق آب دهنه باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم
و گوش کلب حفظ حرکت است اما چون چیز او را بگیرند و لطمه‌ها کشند نفس تنگ زنند [?]
و سرها بیهی جز زده بدن خشک شود چنانچه کجب و روایت کرده‌اند دشوار باشد [?]
علاجش آنکه و رگ میان کله است و شاخهای میان و رگ و ران است با نشتر
بزنند و بقدر دو رطل خون بگیرند و دو رگ دستهای است هم نیز بزنند و بسکل کوفته [?]
را با آب صاف کرده بگوش ننهند و تمام اعضای اسب بمالند و چهار رطل پیاز سوکوفته [?]
قدری آب بر آن بپوشند بعضی بنهند و اسبانگ کلفش بریزند و جو ندهند و اگر انجام از [?]
جو خوردن بسیار پوست بهم رسد علامتش آن است که دست سنگین میشود و اگر گوش
دهنه

دهنه فرو ماند و سکندری خورد و لیکن اگر هیچ بیمار بر زمین خورد و آب بینی خشمش آید علاجش
آنکه دو رگ در سینهٔ اسب بگشایند و دو رطل خون بگیرند و چهار رطل شیره با مخ [?]
را با یک رطل روغن کنجد کلفش بریزند و آب سرد بر تمام بدن بپاشند اگر در
این حالت جانی باشد و می‌تواند دست و پا را خم کنند و بر جهت تمام سرسام
بر زمین رساند و قدرت حرکت نداشته باشد و در سر گرفتن افکندن ناله کند
این بهترین امراض است علاجش آنکه بر بنای چیزی سوراخ کنند تا چند قطره خون
آید بعد از آن سمهای چهار دست و پا بتراشند تا که از آن خون ظاهر شود و چند
عدد آجر سال گرم کرده شیر تازه و سرکه کهنه بر آن آجر بپاشند و بر فرقه چند [?]
و بر بدن اسب کیف آرند و شیر و سرکه بر زمین ریخته بآتش گرم شده بپاشند و اسب
چهار سیخ که بر آرند تا بخار آن بر سم اسب برسد و سیب پاره بر پشت با اشک [?]
و این عمل سه مکرر کنند تا سه روز بعد از آن دو رگ که بالای سم دست
بگیرند خون بگیرند پس دستها پاها را خوب گستر گرم کنند تا خون بایستد [?]
زاج و مازو و قطران حبشه نیم گرم بر سمها بندند هر روز آن را تازه کنند
تا چرک آن قطع شود و این مدت علف ندهند فصل پنجم در قولنج و بسیار
بار با هم اکثر امراض از این مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی روده و خوردن
خاک و از منزل رسیدن و آب دادن و بعد از جو خوردن بلا فاصله آب دادن و شد

در بیان قولنج
اسب میگوید

می شود علامتش آن است که بسیار بخوابد و نفس زند ناله کند علاجش آنکه او را
بگردن و کمر رسن افکنند و ساعت بساعت تنگ بکشند که نفس به تندی بزند
و پیوسته حرکت دهند و فشار دهند زیر دم و شکم او زنند که بجهد و جفته اندازد
و دهان و سینه عرق کند و باد دفع شود و مقعد را چرب کنند با زیت یا
یا صابون یا چیز دیگر که تندی داشته باشد فتیله کنند و بعد از آن نی
یا چوب میان سوراخ مقعدش کرده که اگر نفخ باشد زایل گردد و اگر
آن نفخ باعث حبس سرگین باشد دست را چرب کرده باندرون مقعدش
کرده سرگین را بیرون آورند اگر میسر شود آب رازیانه و شیر خطمی نیم
گرم بحلقش ریزند با شراب خطمی نیم گرم حقنه کنند و شکم را بروغن و زهره
گاو چرب کنند و دو مثقال تخم حیوون را صلایه نموده با نی در سوراخ بینی
بدمند و با آب نیم گرم و نمک حقنه کنند علاج دیگر اسب را سوار شوند
و این قدر بگردانند و رگ کشند که عرق کند و فشار زیر دم و شکم بدهند
که بجهد و جفته اندازد و دهان و بواسطه سرگین اندازد و نگذارند اسب آب کم
باشد و بخوابد علاج دیگر نیم رطل حلبیه زرد را با نصف آن مویز و
قدری جو در ده رطل آب جوشانیده و صاف نموده بخوردش دهند
یا حقنه کنند اگر علامات سابق شکم بر آمده باشد و پیوسته نظر به پهلوی خود

کنند

کنند سه رطل شیر اسب کهنه با یک رطل روغن گوسفند و ده رطل آب و کشیقات حلبیت
در پنج رطل آب جوشانیده و صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال زهره گاو در آب
کشنیز حل نموده بحلقش بریزند و بگذارند علف نخورند علاج دیگر مویز را دانه بیرون
کرده بخوردش دهند و بادیان و سپستان و المجمع کوبیده با عسل معجون کرده بخوردش دهند
و اگر به خوک سواری نیز دارند نمایند مفید است و علاج این علت خوب بجو عرق کنند و بیرون
حرکت دهند و رطل [illegible] دیگر کاسه نیم رطل آب برگ ترب و نیم رطل آب خیار
مجموع را در ظرفی کرده نیم رطل [illegible] در آن افکنده و تخم رازیانه و حلبیت هر یک دو مثقال
اضافه نموده بجوش آیند و صاف نموده در حلقش ریزند و بعد از عرق رگ میان
پاها بکشند و با نمک در آب نیم گرم حقنه کنند و دست و پا و زیر شکم را چرب کنند
و اگر علامات قولنج از چشم و زیر دم و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد هر دو گوش
داغ کنند و رگ زیر زبان را بزنند و نیم رطل حب [illegible] کوبیده با یک
رطل روغن بحلقش ریزند علاج دیگر بادیان و شکر سرخ صلایه کرده
با گنجه روغن بخوردش دهند و گاهی قولنج از هوای سرد بهم میرسد علامتش
آن است که گوش و دهان سرد شود و موهای بدن راست شود و آب از چشم
او بر آید علاج آنکه [illegible] مثقال قسط با دانه سیر کوبیده با روغن
زیت جوشانیده بر تمام بدن مالند و اگر به سبب قولنج حبس البول باشد علامتش آن است

حبس البول

در بول اسب

در بیان افه

و هر روز پاسبانیک شب به اسب ... بول کند و بسیار عرق کند و بول کند و می‌فشد و درد برخیزد
علاج آن سه تا برنج خالص الوده کنند و در سوراخ ذکرش کنند و دست ... گرده
لحظه لحظه از سر ... اگر خدا بخواهد علاج دیگر سوار شوند و بگردانند ... و آب گرم
بر روی چهار ... بریزند و این طلسم را در زیر شکمش با انگشت بکشند
و اگر باز چنین شود دست ... کرم نمک و

١	٢	١٢	٥	١٢	۴٠	٢٠
١٢	١٢	۴	٦	٣	١	٥

نمک الوده با اندرون فرجش کنند و دست دیگر نیز ... اندرون مقعدش
کرده نافع است و اگر ... هم وضع ... باشد درست میشود و اگر قطره قطره
آید کار است ... فصد ... در افه اسب آنکه افه درست ...
حارث میشود و میان قاب پای اسب ... شده و طرف پردن اگر تازه باشد و
آثار ورم تازه ظاهر شده باشد علاج چند دانه تفنگ بر روی افه زده اگر ورم از آب ...
فبها والا باید به سیخ داغ کنند باین قسم ... میان کرباس ... چوب میان
کرباس ... باین ترکیب ... و ... بر روی کرباس چوب ... روغن گاو
خوب داغ کرده چوب ... و کرباس ... میان روغن داغ بزنند و بگذارند بر روی
افه ... از طرف میان و بیرون ... خوب داغ کنند و این علاج ...
میخواهد ... از طرف میان ... اگر ... داغ کنند رگ
داغ ... اسب ... علاج دیگر ... داغ کنند از طرف میان ...

روغن اوه

در بیان فروسک اسب گوید

در قرقوش

در سراطون ...

علف در رفت اودون

در پی برکوه اسب

و روغن اورا خوب ... کنند بعد دو که داغ کنند علاج دیگر رگ میان ران اسب ... از کمر
بار شده ... ببندند و از ... بار اسب ... بالا ... همان رگ است بقدر چهار ...
رطل خون بگیرند آن رگ ... قطع ... چاق میشود و لیکن از ... رگ باید
متوجه شوند ... اسب ... فطنت ... فصد ... در فروسک
... بر روی ... باید ... ورم ... داغ نموده باین ترکیب و آب نمک
بجای داغ بمالند فصد ... در قرقوش و آن چیزی است بقدر بادام ... اسب ...
و بعضی ... و بعضی ... علاج اگر نرم باشد و تازه باشد باید قلوه
... داغ نموده چند روز ببندند اگر رفع شد فبها والا علاج دیگر ...
... ببندند تا ... کنند و زخم ... شود بعد مرهم بگذارند تا زخم ...
شود فصد ... در سراطون ... مهره ... دست ... علاج
بغیر از داغ کردن نیست باید ... داغ کنند اطراف ... تا ...
چاق شود ... از ... باید ... دست ...
و ... روغن آوردن دست ... اسب
علاج ... نبز ورم ... سوراخ کنند و روغن ... تمام ...
بعد که داغ ... ورم بگذارند ... فصد در پی ... گردن اسب که ...
رزن ... ورم از زیر ... اسب ...

میکیرد وبعضی مو را میکیرد علاج اکر ورم تازه باشد وانکشت بروی ورم بکذارند
ورم فرو میرود باز پر میشود اکر زالو باشد بایستی [illegible] زالو بیندازند بان
قسم انداختن تیغ تمام روی ورم را تراشند که مو نداشته باشد بعد زالو
بیندازند بسیار مفیدست علاج دیکر نمک را با سیخ [illegible] بشویند وپیه را خورد
کنند بر روی ورم به بندند علاج دیکر خاکستر کرم ونمک را [illegible] به بندند دیکر [illegible]
کنند که خاکستر تنک نشود علاج دیکر [illegible] را کوبیده با [illegible] خمیر کنند
به بندند علاج دیکر آب [illegible] را بجوشانند تا قوام بیاید وبا پر [illegible] بزنند
ومدت [illegible] اکر باین معالجات ورم زایل نشد باید داغ کنند یا قازی داغی
بکشند یا کهنه داغ کنند طریقه کهنه داغ این است [illegible] باین ترکیب [illegible]

در طریق کهنه داغ ست

سازند داغی [illegible] سینه چوب [illegible] کهنه کبود بدوزند وروغن [illegible] داغ
کنند وسینه چوب را بزنند [illegible] داغ [illegible] قازی داغی [illegible]
کنند واین قسم قازی داغی بهتر است از قازی داغ [illegible] اکر [illegible]
کو [illegible] بروی [illegible] به بندند تا جراحت [illegible] ازو [illegible]
اوکرند بعد نفط سیاه بزنند تا جای داغ چاق شود طریقه قازی داغ [illegible]

در طریقه قازی داغ ست

قازی داغ میکنند باین طریق سر داغی [illegible] میان آتش کذارند
تا داغ خوب شود وقازی داغی بکشند بسیار نازک بترکیب [illegible]

واجب نیست

بر جراحت [illegible] بسبب آنکه جای داغها خوب شود بعد نفط سیاه
بزنند تا چاق کنند وباید وقت داغ کردن [illegible] بزنند [illegible] در خام باد [illegible]

در خام باد

[illegible] این ورم اسم علاج [illegible] ووقت [illegible] میشود وقت [illegible]
میشود [illegible] تجربه [illegible] بسیار [illegible] بزنند وبعد [illegible]
بزنند بسیار فایده [illegible] در سراجه وان ناخوش [illegible]

در سراجه

[illegible] سوراخ سوراخ میشود واین جوشش نیز قسمی از شقاق [illegible] علاج
آنکه اول [illegible] خاکستر در آب کرم [illegible] زخمهای او را خوب بشویند وهر روز [illegible]
مرهم زنکار وروغن زیت وموم بمالند طریقه ساختن مرهم زنکار [illegible]
[illegible] نموده با موم که [illegible] داغ نموده میان روغن زیت مرهم کنند
[illegible] بشویند [illegible] [illegible]
باشند [illegible] دهند علاج دیکر مردارسنک [illegible]
باروغن [illegible] بمالند علاج دیکر [illegible] قطع [illegible]
سفیدست واکر [illegible] جوشش ظاهر شود [illegible]
[illegible] ده روز [illegible]
[illegible] روغن زیت باهم مخلوط
نموده [illegible] بزنند فایده بخشد اما هر قسم جوشش [illegible] کوشت در حوالی او

ست در جوشش

خورده باشد و اصلی جوشش نکو در فشاره باشد چون دانهای ریزه چیزی در آن ظاهر باشد علاج آنکه ازرنج
سرخ و زرد و از هر یک ده درم و املج سنسه چهار درم مجموع صلابه کرده در سرکه تند
چهار مرتبه بخیسانند و هر مرتبه بقدر دو انگشت بالای دارو ها ایستاده باشد بعد از آن
خشک کرده بار دیگر صلابه کنند و بر آن جوشش بپاشند و در مرتبه زخم شود بار دیگر
تر کرده قدری از آن بپاشند و اگر مغز پنبه تخم صلابه کرده بر آنجا بپاشند نفع است

در شبرنگ اسب گوید

فصل سیزدهم در شبرنگ اسب و آن چنان است که تمام بدن اسب گر شود و موها
از بدن تمام بریزد و خون سو نام بگذارد علاج اول خون بگیرند و علف تازه بدهند
و شیره کسنیز بر موضع خارش بمالند آن مقدار که زخم شود پس قلفه دانه با نمک در شیشه
کوفته با روغن زیت بمالند علاج دیگر اسپند و نمک و گوگرد فارسی صلابه کرده با
روغن و شیره بمالند علاج دیگر زنگار سوده با مغز سر گوسفند بمالند و هر یک از این
دارو ها مالیده باشند باب صابون بشویند و اگر این مرض کهنه شده باشد پوست آن
بسوزانند و کسنیز [illegible] به خوردش دهند علاج دیگر تکرار
با یخ و برف بشویند و [illegible] بسیار ترش را بمالند و با سرکه بشویند و بعد با صابون
بشویند و روغن [illegible] بدهند اگر [illegible] نخورد [illegible] بدهند
[illegible] مفید است فصل چهاردهم
در امراض باطنی اسب [illegible] علامتش آن است هر دو سینه
چنان

در امراض باطنی اسب گوید

چنان که رفتگی بهم برسد و هرگاه [illegible] و راه رفتن بر او دشوار باشد و دست
و پا بهم در آید چون چند قدم براند آن علت بر طرف شود اما بگذارد علاج آنکه خون
بگیرند از رگهای اسب و نمک بر گوشت خوک پاشیده بر آتش نهند تا جوش بر آورد
آنگاه بسینه اسب بمالند و اگر عرق انگیز باشد [illegible] و باید چیزی نخورده باشد فصل
پانزدهم در تب کردن اسب علامتش آن است سر فرو افکند و تمام اعضایش
سست شود و چشم را خوابیده دارد و دست را اضطراب کند و بینی گاه
گرم و گاه سرد شود و علف کمتر خورد و [illegible] هیچ خوراک نکند و [illegible]
باشد علاج آنکه نعل از چهار دست و پای باز گیرند و نفط سفید و نمک بمالند
و خون از رگهای اسب بگیرند و یک روز آب ندهند آنگاه چهار رطل مویز و
پنج عدد خیار و نیم رطل کشنیز و نیم رطل [illegible] را در ده رطل آب
بجوشانند تا دو رطل شود پس صاف نموده کلقش ریزند اگر [illegible] غالب
گرده علامتش آن است که باریک و زرد شود و سینه [illegible] و بینی [illegible]
شود علاج آنکه یک شب از خوردش باز گیرند پس روغن کنجد و روغن
گاو از هر یک نیم رطل داخل نموده کلقش ریزند و موی سر [illegible] را سوخته
[illegible] بدهند و آرد گندم [illegible] خمیر کنند [illegible] و چند روز علف
تازه دهند و این ناخوشی نیز مهلک است اگر باین مداوا نشد علاج

آن تصدق کنند رفع می‌شود فصل تشنج اگر بسبب بسیار کم خوراک

در کم خوراک

کند دو کاغذ بر دماغش رسانند و روغن بگلویش ریزند و پنبه ورس
در شراب کهنه که حقنه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه مثقال
حلبیت یک مثقال ... زعفران و سپند دانه سرخ و زیره کرمانی و نانخواه و اسفند
از هر یک دو مثقال همه را کوفته با شراب کهنه بجوشانیده صاف نموده بحلقش
ریزند و این دوا را سه روز بکار برند اگر ناخوش اند رژود الله رفع خواهد شد
فصل ... در رگ باد است علامتش آن است که در خواب است در وقت

در رگ باد

برخاستن دستها و سر و سینه بالطف بدن از زمین برخیزد و دانه بر زمین
افتاده بر می‌خیزد ... و رخودی گرد و این مرض را
رگ باد گویند و اکثر از ضرب و ... بار از جا پریده است یا از ... افتاده است
بالیست بکمر می‌چسبد علاج چند روز علف بادیان بدهند و ... پیه را شکم پاره
کرده بر پشت و ... گاه او ببندند و یک شبانه روز بسته باشد اگر
علاج نشد انتفاع الطرف مهره پشت را ... از هر طرف سه ... را
چه بکر دگمه داغ کنند فصل ... اگر کرم در شکم اسب ...
علامتش آن است که پوست در بدن خشک و موها راست شود
و گردن بدبو ... و علف بسیار ... فایده آن ظاهر نشود

علاج

علاج آنکه یک رطل خرما و ... صبر را در شراب کهنه بجوشانند و صاف نموده نیم رطل عسل
اضافه نموده بگلویش بریزند و یک رطل حلبه و نیم رطل سپند با جو گندم در شراب
جوشیده و باید سه روز بدهند علاج دیگر یک رطل مویز را دانه بیرون کرده و یک رطل حلبه
گرم شسته خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان و گشنیز خشک و نانخواه و خردل از هر یک
پنج مثقال ... را کوفته با ده رطل آرد جو خمیر نموده بخوراندش دهند در وقت تشنگی
و آب ... کوسفند ... کوسفند ... دارو ... باشند سرد کرده بگلو ... بریزند
و اگر از هوای گرم بسیار از حرارت مزاج ضعیف شده باشد آرد جو و ریوند چینی را
با ... تازه ... دندان ... کنند و قدری کافور با گلاب ... کرده ... غش ... زنند
تا سه روز ... هر روز یک مثقال ریوند در آب کرده بگلویش ریزند تسکین حرارت
میکند اما اگر ریوند خرما ... باشد ... مثقال باید داد و ریوند ... بیست مثقال
داده ... پاکیزه شده باشد اصلا نقصان ندارد ... افلیج ... و چنین
ریوند در علاج آدمی ... حرارت است در مزاج اسب باعث برودت است
و اگر هوای سرد باعث ... اسب باشد در جای گرم ببندند و یکدو روز عسل
نیم گرم با آب ... بدهند ... علف سبز دهند علاج دیگر ...
اسفناج با روغن بجوشانیده صاف نموده بحلقش بریزند و ... نیز ...

و نوشادر از هر یک مثقال با پنج مثقال شکر معجون کرده صبح ناشتا در صبح
بخوردش بدهند و اگر سبب ضعیفی از دندان زیادی یا بلندی دندانست در بدن
سبب علف خوردن نتواند بخاید و هضم کند و هضم نشده از مقعد بیرون
آید علاج آنکه دندانها را بکشند و روغن گرم بمالند و چند روز از آب سرد و علف
احتراز نمایند فصل نوزدهم اگر اسب آنکه بول گربه خورده باشد علامتش آنکه
دندان زند و دست و پایش مضطرب گردد و از رفتار بماند علاج آنکه دو رگ
شقیقه را بگشایند خون بسیار بریزد و در ظرفی جمع شود آنقدر از خون بگیرند تا خون سرخ شود
و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده بحلقش بریزند و اگر آن رگها خالی شود
سر اسب را زیر آنچه بسترش بندند باعث ... فصل بیستم در علاج
ورم اما ورم چشم اگر از خوردن خر زهره یا علف دیگر در مزاج اسب سمیت دارد
حاصل شود علاج آنکه از دو رگ شقیقه یک رطل خون کم کنند و کاه را در کاسه
گل کهنه بمالش زنند و بیخ ... را در شراب جوشانیده بحلقش بریزند و آب
که در او تمر هندی جوشیده باشد سرد کرده بخوردش بدهند و اگر اندر فرج ورم
کرده باشد آن را جوشانیده با سماق و سرکه و نار دانه ترش خمیر کرده عوض جو بدهند
فصل بیست یکم در ورم خصیه علاج آنکه در میان آب سیار عمیق روز بیا ...

در خوردن بول گربه بجز گربه مشک باید

در ورم کردن اسب

در ورم گلوی اسب

و زیره و باقلا

و زیره و باقلای خشک را کوفته با مویز دانه بیرون کرده با عسل در روغن زیت معجون کرده
بدهند فصل بیست دوم در ورم دیگر علاج پیه بز را با روغن زیت بجوشانند
و بکرات بمالند و هر گاه روغن زیت میسر نشود روغن کنجد هم عیب ندارد فصل
بیست سیم در استسقا علامتش آنست که شکم و سایر اعضا آماس کند چنانچه انگشت بر آن
آماس نهند فرو رود علاج آنکه در آفتاب گرم ببندند و جلهای متعدد بپوشانند
چنانکه سرا پا عرق کند پس زیر ناف او مقدار دو انگشت سوراخ کرده بقدر یک قبضه
کنجاله شیر و ششته باشد تا زرد آب در آن سوراخ جمع شده باشد بیرون آید و بعد از
آن حرکت بسیار دهند و در تتمه ماده دفع شود آنگاه نفت سیاه در موضع
زخم بمالند و در آن ایام بعوض علف برگ ترب و برگ کرفس بدهند و اگر
یافت نشود نخود را در آب جوشانیده بعوض جو بدهند و آب نخود را سرد کرده
در وقت تشنگی بدهند فصل بیست چهارم در مار گزیده اگر اسب را مار گزیده باشد
ورم کند سیر را کوبیده با سرکه و آب لیمو بمالند و در روغن بحلقش بریزند و یک رطل
خون بگیرند و بخیه را باید از حوالی مار گزیده گرفت فرضاً اگر خصیه را مار گزیده است
باید از نزدیک ران و خصیه خون بگیرند با این قسم سیر و سرکه و خاک باران دیده بر
تمام اعضا بمالند فصل ٢٥ در سراطون در پشت پای اسب پیدا شود در ساق

در ورم دیگر

در مار گزیده

در سراطون

در سابقا ذکر شد چنین بیخ دوا که لازم بود باز نوشته شد بدانکه اگر سر الوان تازه باشد
و کهنه نشده باشد بدون داغ کردن رفع میشود اگرچه باز عود میکند لیکن بعد از آنکه
رفع شد آنوقت داغ نکنند بهتر خواهد بود و اسب چندان معیوب نمیشود مگر
بادست بالند و باندازه آن ورم سر اسب پهن که با آنجا بندند تا نرم شود اگر
رفع نشده حلقه بیار زرکش و یکدسته کرمان شتر بکوبند و در حسم بزنند پس حلقه
آهن درست کنند که دور ورم اسب فرا گیرد و حلقه را بدور ورم گذارند و از نرم اسب
میان حلقه گذاشته ببندند تا وقتی نرم شد آنگاه بشکافند و بفشرند و بانک
جای او اسب پر سازند فصل ۲۵ در جراحت پشت اسب و از نوار عادت میشود

در جراحت پشت

و جراحت سر دوش اکثره قابل علاج نیست اگر بعد تمام چاق کنند باز در روزهای
عود میکنند طریقه معالجه آنست که پای زخم را سوراخ کنند با سر سیخ نوک
که داغ کرده باشد تا ماده میل بطرف زیر کند و حب بالای زخم گذارند اما
اوّل باید چند روز جای چرک روغن بربندند تا ماده سخت آب شود
چند روز شیردان گوسفند ببندند و همه روزه با آب حمام بشویند تا آنکه ماده
خوب پخته باشد اگرچه ماده بسیار باشد باید زخم را سر شکاف کنند و الا جای
سوراخ کنند تا آنکه ماده بیاید بعد از آنکه خوا جمع شده که دیگر ماده

نهاد و آنوقت

نهند آنوقت مرهم گنجیده را و سه روز بگذارند تا چاق شود طریقه ساختن
مرهم گنجیده این است که بگیرند گنجیده و کوبند و زرده تخم مرغ و اهل نمک و قدری
نفت سیاه و مرهم سازند ولیکن قبل از این مرهم مرحم سقو چند روز بگذارند
بعد از مرحم سقو مرهم گنجیده بگذارند طریقه ساختن مرحم سقو این است که بگیرند
سقو نیلا با زرده تخم مرغ و اهل نمک اینقدر بزنند که سقو نیلا [illegible] حل شود بعد
قدری نفت سیاه و اهل نمک بگذارند تا پوست را محکم کند ولیکن بهتر آنست که از زخم
سر دوش و زخم ناحیهای اسب را داغ کنند که هرگز عود نکنند [illegible] باید
جراحات دیگر لازم داغ نیست و این مرهم مرقوم که نوشته بسیار مفید است اما
زخم در اطراف گوشت فاسد داشته باشد باید بزرگ پنجه خشک زنگار را صلایه
نموده با روغن گاو و مرهم نموده بگذارند یک شبانه روز که گوشت مرده اسب را زایل کند
و اگر سرگین اسب را خشک کرده بسوزانند و با روغن آمیخته بر زخم ببندند نیز مفید است
و اگر با اینها زایل نشد تخم پنبه دانه و مغز تخم هندوانه را گرفته ببندند علاج دیگر
چوب پنبه را با پوست خرزهره بسوزانند و خاکستر آن را با نمک بر زخم بپاشند
و نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان نیز میخورد تا گوشت فاسد را بخورد
و بعد از مرهم مذکور بگذارند تا باصلاح بیاید و اگر زخم اسب گرم بگیرد اول

در گرم افتادن زخم اسب

اول با آب تره کندنا باید شویند و در آهک آب ندیده و زاج را صلایه نموده
بپاشند علاج دیگر آب برگ خطمی را گرفته بر زخم بریزند علاج دیگر تخم علف مرغ
علفی است بسیار نرم و بترکیب علف اصل السوس است لیکن برگ و شاخ او میل
بسفیدی است و بیشتر کنار جویها و لات و نهرها میروید علف تلخه مشهور است
گل ان سفید است و تخم آنرا کرده خشک نموده در زخم بپاشند و این دوا خوب است اگر
اگر گوشت فاسد را بخورد و جراحت را پاک کند و زخم را با صلاح بیاورد و اگر
غرض رستن گوشت تازه باشد اول مراهم مذکوره مرهم ... و مرهم گنجینه باشد
بهترین مراهم است و دیگر تخم این علف مذکور و دیگر پوست هلیله و جفت انار شیرین ...
باریک کنند و مجموع را کوبیده و بیخته با تخم مرغ چاه مزید و یکشبانه روز بر زخم گذارند
بعد از آن گذشته ... و اگر ... بشویند و با دنبه و روغن و شیر خشت چرب نمایند و اگر زخم
میل بخارش کند قیر و موم گداخته در سرکه ... مرهم کنند و بگذارند اما زخمی که از سنگ
حاصل شود بهترین علاج آنکه روزی یک مرتبه با آب گرم بشویند و پلیته در روغن زیت چرب کرده
بمالند اما زخمی که از نیک باشد قرقره را بسوزند و بر آن زخم بندند مفید است
و بعد از دوای مذکور بگذارند و اگر بسبب فتادن از جائی و یا سرمه عضوی
زخم شود مقناطیس را با آب سایند و بر آن زخم بمالند و با دنبه چرب کنند و ...

در زخم سنگ

دوا زخم تیز

و اما زخم تیر و شمشیر ... حاصل شود علاج کرم زمین ... زمین بنا گشت و رنگ
آنها قرمز است بگیرند خشک نموده صلایه نموده بر آن زخم بپاشند و زراوند را صلایه نموده
با عسل بپا میزند و بمالند و این زخمها را از آب سرد دور نگاه دارند و خبر خوش ... پرهیز
دارند و ... چوب گز ... و سرکین ... و عنبر زخمدار ... مفید است
اگر پیکان در استخوان یا در میان گوشت مانده باشد جیرا با آب کاسه تر کرده بر
آن موضع گذارند و دهن زخم را با پیه خرس چرب کنند بعد از آن بیرون آید
جای آنرا باز زده تخم مرغ و نمک پر کنند اما در ضرب آلات حدیدی مقناطیس نافع است
و اما هر زخمی که بعد از جا ... جایش مو بر نیاید و ترشه سم ... باشد
را بسوزانند و صلایه نموده با روغن زیت بآن موضع مالند و اگر جائی از بدن ... علامت
ظاهر زخم شود و ... آید ... و گل ... سفید آمیخته بمالند اما
این گرفت هر چند علاج کنند بهتر است از این جهت که دفع اخلاط فاسد ... حفظ
از ... امراض میکنند اما ترکیدن سم ... و ... شقاق بهم رسد و علامت نیز
گویند علاج آنکه ... با نمک و نفت پر کنند و دنبه و قطران را گداخته
و جوش داده و روغن ... را داخل نموده بمالند علاج دیگر ... و روز چند ...
... با روغن بهم آمیخته ... بریزند ... درجه داده ...

در ترکیدن سم

مقداری از عادوت گرفته عوض آن کشنیز خشک داخل کنند و بپیلد در کرباس پیچیده
بر ساق اسب ببندند و از آنجا قطره قطره بیم بیاید باشد و صبر کنند و زاج و پوست
انار و مغز بادام تلخ را صلایه نموده با شیره عنب الثعلب با روغن آمیخته نیم گرم بر سم
و بجولوق بمالند و مرداسنگ صلایه با روغن گل سبز نافع است و اگر از بی‌کفشی سم
کوفته شده باشد قطران و نفت سفید را جوشانیده بر سم ریزند و آرد گندم را
با پیه گوسفند و آب تره خمیر کرده سه روز ببندند و زیر پای اسب سرگین خشک
بریزند فصل ۲ در معالجه جوشش خارش و لکه اگرچه ذکر شد لیکن بعضی
از معالجات آنها باقی ماند اما خارش زرد از البیت بقدر نخود با رنگ زرد در گون
اسب میشود و اگر بزودی علاج نکنند تمام بدن را فرو میگیرد و باعث هلاک اسب میشود
و اکثر از خوردن بسیار کرچک میشود و زیاد علف بالا باشد علاج آنکه آن را
بشکافند و آن دانه را بیرون آورده بجای او سیلاب برگ کنار کوفته پر کنند و اگر
در زیر دم جهنیدن دانها بیرون آید و اگر در بدن اسب سفید پیدا شود علاج آنکه بشکافند
و آن را از سیلاب بیرون آورده آب لیمو و نمک مکرر بمالند اما اگر جوششها تمام
بدن را گرفته باشد علاج یک رطل تخم بگیرند و هاون خوانده با لعاب خطمی سفید آمیخته بر
تمام بدن بمالند و اگر حرارت تمام جوشش بدن را زرد شده نمکسود با روغن آمیخته

بمالند و اگر

در جوشش

بمالند و اگر حرارت تمام جوشش بدن زرد شده نمکسود با روغن آمیخته بمالند و اگر در بدن
جوشش کشیده باشد و آب متعفن از او بیرون آید زنگار و نشادر و قلیا را
صلایه کرده بپاشند و مغز زرنیخ و گل ارمنی از هر یک و شاف با آرد جو آمیخته بخورد اسب
دهند علاج دیگر هم سیلاب را بسوزانند و خاکستر آنرا در آب نمک بجوشانند و دهند
و زنجار و گوگرد و زرنیخ از هر یک پنج درم نمک در یک رطل روغن کنجد حل کرده بر بدن اسب بمالند
و با صابون و آب نارنج بشویند و اگر جوشش بزرد در بدن اسب با بجولوق دست
یا حاصل شود این نیز قسمی است از شقاق علاج اول قدری کشنیز در آب گرم ریخته
ساق و دست پای اسب را بشویند و هر روز دو مرتبه مرهم زنگار و روغن زیتون و
موم بمالند و برگ سرکه بشویند و نگذارند دست پا را آب یا گل کند ارده و مشغال بر بند
در روغن که با پنج سرد کرده باشند ریخته بجوش دهند علاج دیگر مرداسنگ و
اندزروت را صلایه نموده با روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر خصیه جوشش ظاهر شود
مایل بسفیدی است و آنها را بموی دم اسب ببندند ده روز بگذارند آنگاه اندزروت
وجوز بقسمی که سابقا ذکر شد عمل نمایند اما چون شقاق قسم و الحمد لله
مکرر نوشته شد در معالجه فرو نمانند و اگر موی ساق اسب بریزد و این از اقسام
شقاق است بعد از آنکه مکرر با صابون شسته باشند مغز ساق گاو و روغن کرمان

در شقاق

شتر و پیه خوک را با یکدیگر داخل نموده نیم گرم چند روز بمالند و اگر این داروها
یافت نشود روغن پاچه نیز نافع است و اگر بجولوق اسب دست و پا خشکی [illegible]
مثل سرمای آدم کچل او نیز از قسم شقاق است اول با آب گرم [illegible] بشویند بجایی که
آنچه خشکی دارد ببرند بعد نفت سیاه و بول آدم را مخلوط نموده بمالند و سه روز
این معالجه را نموده در سه روز کمتر از عادت دهند بدانکه اگر شقاق از زیادی
و آب گل شوره زار حادث میشود و اگر زخم باشد و زخم او زیاد نباشد
اگر لابد نیست در مسافت چند روز اسب را ببندند و کمتر از عادت دهند و دیگر
با آب گرم و صابون بشویند و بعد از شستن آب انار ترش و باروت را داخل
نموده بمالند علاج دیگر آب نارنج و باروت و نفت سیاه و بول آدم ممزوج نموده
بمالند و باید زیاد [illegible] خشک باشد و با آب گل نزند و اگر لابد باید [illegible]
این معالجه را که مذکور شده نموده و کرباس مشمع نموده بر بجولوق بسته [illegible]
شقاق از [illegible] گل و گرد و خاک محفوظ ماند و بمنزل [illegible] بار لطایف (?)
عمل نمایند تا آنکه بصلاح آید بدانکه از برای اکثر شقاق به آنچه تجربه شده است اگر
اگرچه زیاد و هم مجروح باشد شستن با صابون همه روزه و مالیدن باروت و نفت سیاه
و بول آدم را ممزوج نموده بمالند تا نیز زیاده دواند فصل در تتمه امراض

در لنگیدن اسب

در پا

دست و پا انالنگیدن اسب اگر پیش آن باشد و از جا قطعه باشد یا در شانه‌ای او
رفتن دست یا پا بسوراخ رفته در سنگ آوردن رگی از جایش گردیده باید از
ساق تا او شرو کفل و دست و پا بهمه جا دست بمالند تا معلوم کنند در چه جا
درد میکند پس آن موضع را با روغن نیم گرم در پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر در آن
جوشیده باشد چرب کنند و اگر با آن زایل نشد زفت و موم که جوشیده بروی کرباس [illegible]
بر آن موضع ببندند و چند روز بگذارند اگر باز زایل نشد شکل شبکه داغ کنند آنها

در اورام دست و پا

در اورام دست و پا در جا درست میشود یا از ضرب [illegible] و یا [illegible]
علاج [illegible] عمل کرده چند روز پا را بمالند و بعد از آن زرده تخم مرغ با
سرکه خمیر کرده یکدو روز ببندند بعد از آن با آب گرم نرم کرده بردارند اگر هنوز
ورم باقی باشد [illegible] خشک را در سرکه جوشانیده و یا [illegible] چند روز دیگر
ببندند اگر با این تدبیرها زایل نشود رگی که در اطراف بجولوق است نزدیک مچ پا
عصب و یا آن رگ را بگشایند و خون از او بگیرند چنانکه نیشتر با عصب نخورد
و پا را ضایع نکند پس اسب را حرکت دهند تا آنچه ماده آنجا جمع شده است
دفع شود بعد از آن چند دانه [illegible] در قطران و روغن جوشانیده بر آن
اندازه بر آن موضع ببندند و هر روز با آب سرد بشویند تا ماده بالمره دفع شود

شود آن پاره گوشت که باشد در دهن زخم بر بندد و سبب حرارت جذب رطوبت کند و در آن
ایام نگذارند که دست و پا را بدندان بگیرد و بکند و یا در جای بمالد که باعث زیادتی
شود و اگر تازه است از چهار دست یا شخ رگ کنند و دو رگ زیر چشمها است
از آن دو رگ هم خون بگیرند و چند روز جو ندهند رفع میشود و اگر کهنه است علاج
ندارد فصل در ناخنک اسب و از زیر پرده دماغ اسب است مثل عصب است و
سفید است بهتر که به ناخن پلک از دو طرف باید چسبید را بگذارند و سرانجام
قطع سازند و پاک پرسازند فصل در ورم دست [illegible] اسب [illegible] و شلوار و
کمر اسب بدون علت ورم میکند و اگر این ناخوشی از خوردن جا نو در میان
علف یا کاه [illegible] حاصل میشود علاج باید اول با روغن بسیار [illegible] کنند بسیار
مالش دهند و او را بسیار گرم نگاه دارند و یکشب آب ندهند و جو هم ندهند
و بجای آب شیره دهند و پوست بز و پوست خیک روغن بر روی ورم ببندند از ند
و دست کار کنند اگر فایده بخشید فبها والله علاج دیگر بزغاله را بر روی
ورم بکشند و خون او را گرم گرم تمام ورم بمالند و بعد روغن بمالند و خوب مالش دهند
و جل سر کشند و [illegible] شده بگردانند مفید است فصل در کام کوفتن
اسب بدان علت جو را ترک کند و [illegible] نتواند جو بلع کند بلکه کاه خوردن هم [illegible]

در ناخنک

ورم دست

در کام کوفتن اسب

دشوار باشد

دشوار باشد و اگر این ناخوشی در وقتیکه جو میخورد حادث میشود اسب جو را [illegible] میکند
یا بعد از خوردن جو را به باب دیگر [illegible] کام میکند و [illegible]
[illegible] اسب چنین است و آن [illegible] تا بجهت دندان میاید بدان سبب
اسب [illegible] جو را [illegible] علاج باید در وقت خوردن جو [illegible]
اسب [illegible] و با در [illegible] بعد از چهار [illegible] دندان
است [illegible] در زخم [illegible] باید و قدری [illegible] خام
یا کشمش و [illegible] رفع میشود فصل در شپش که بر بدن اسب [illegible]
علاج [illegible] را با روغن زیت آمیخته بمالند و در آفتاب گرم بمالند و ببندند
تا [illegible] کند آنگاه با آب گرم بشویند [illegible] اسب [illegible]
شود و کنده شود [illegible] سفید باشد علاج صبر و [illegible] زهره گاو [illegible]
با روغن زیت [illegible] بمالند فایده [illegible] و اگر [illegible] اسب کوچک باشد [illegible]
در [illegible] شود لعاب [illegible] خطمی را [illegible] و [illegible] کوفته با [illegible] کرده [illegible] روز
به بندند و [illegible] هر روز [illegible] وقت [illegible] گرم بمالند [illegible]
بدهند فصل در ذکر اسب [illegible] آمده باشد [illegible]
و سرکه و روغن گاو بمالند فصل اگر مادیان آبستن شود [illegible]

در شپش افتادن اسب

در آبستن شدن مادیان

وحشی کرده چنانکه به بچه‌دان رسد و سرگشتی در آنجا بچه باشد هر قدر آورند و آب گرم
بر آن موضع ریزند و اندرون بچه‌دان را بشویند تا وقتی هیچ کثافتی نماند پس کیسه
کوچکی را از ریسمان رشته داری باشد پر از پشم کنند و کیسه بعد از پر کردن پشم بقدر
لیموئی بزرگتر باشد آنگاه یک مثقال و نیم کافور و یک دانگ زعفران و یک دانگ [illegible]
صلایه نموده با پنج مثقال عسل و ده مثقال گلاب ممزوج نموده آن کیسه را در آن
شربت مذکور بخیسانند هر قدر محکم باشد خوب باید پس در میان بچه‌دان گذارند
و سر رشته را از سر فرج بر دم مادیان ببندند تا به اندرون کشیده نشود و باید رشته
بسیار محکم باشد صبح تا عصری بعد اسب را حاضر رسانند آنگاه سر رشته را گرفته
بکشند تا کیسه بیرون آید و اسب را جدا رانند در آن لحظه آبستن میشود فصل در شهوت

در شهوت اسب

اسب هرگاه زیاد باشد و بدان سبب آرام نگیرد و به عادت نشود باید عدس و سرکه
سبز را جوشانیده و عدس نخود و یکجو کافور را نیز نمود و شکر بقوام بیاورند و با آب
گرم حل کرده بحلقش ریزند و از جمله ادویه در قطع شهوت را میکنند شاهدانه و گشنیز
و برگ بید و سرکه و انار ترش و شبط و زیره و شونیز و خرفه هر یک با طعام او
باشد بدهند و اگر علاج نشد باید او را اخته نماید آدم صاحب قوت او را در
هنگام بهار اخته نماید فصل در بد نعل کردن اسب اقلاً چند نفر اطراف اسب را

در بد نعل اسب

بگیرند با چوب

در کووه در رفتن

بگیرند با چوب و نعل بند مشغول شود در نعل نمودن تا آنکه اسب بنای بد نعلی را بگذارد
آن وقت از اطراف اسب را بسیار زنگ زنند بطوری که خوش باشد تا نعل کنند
و هر وقت باز بخواهد بد نعلی کند با چوب باو زنند و چوب را در مقابل چشمش نگاه
دارند ترک بد نعلی را خواهد کرد فصل در آنکه اسب از رسته کووه اش
از جای خود بیرون آید علامتش آنکه کفل بالا بلند و پائین کوتاه میشود علاج همان
موضع را بشکل دایره داغ کنند فصل در آنکه اسب در حرکت و راه رفتن
بسیار سنگین و تنبل و از نا خور باشد علاج مرغ را کباب نموده بخورانند و بسیار
فایده دارد فصل در سرکش کردن اسب هر سرکشد و عنان اختیار را از
دست سوار بگیرد این ناخوشی شدت و ضعف دارد اگر جابجا در سرکشی سر را
زیاد و بالا بگیرد و میکشد تعلیم درست بحلقه پشت لب جیدا زنند و دهنه سرکش
کنند هرگاه دهنه بسیار بلند باشد چاره نمیشود و اگر دهن باز میکند و سر میکشد
حلقه درست کنند از آهن هر او را اتصال بحلقه که میکنند باین ترکیب و
حلقه‌های او را به بندند به کلگی دهنه هر وقت کشیدن دهنه مانع شود و دهن را
باز کند و اما اگر سر بزیر میاندازد و سر را میکشد چاره ندارد مگر آنکه آنچه
بتجربه رسیده است قائمه بخصیه او به بندند و در رکاب بسته وقت کشیدن لجام

در گله گیری اسب

جلو رکاب را هم اطراف که اسب تشنه و از دو خصیه یا بسته و الّا این قسم
سر کشیدن چاره ندارد و اوّلا از برای اسب که گیری کند یعنی تا خوش هم
بسیار به است چاره ندارد دیگر اینکه قائمه بر بندند بخصیه اسب و روق حرکت
اگر بالیسته با سر و پا بلند شود که اسب بکشند از درد خصیه حرکت نکند آنچه گفته
شده است امّا در قالاجاق اسب یکمرتبه تا اسب به بندند بعد دست و پای
او را نعل کنند و میان کلوخ و زمین سخت بگردانند تا تخم ولیدن شود هرگاه
دانند او را تا تخم بیا و رفتن را عادت کنند و اگر بخواهد قالاجاق کند او را
بر نسازند رفع میشود امّا در بیان چاق شدن اسب اگر بخواهند بمدت قلیل اسب را
چاق فربه کنند باید چهار میخ آخور اطراف اسب درست کنند و اسب را یکه
میخ به بندند در سرش بهم آخور تا برسد و گاه اسب را جو قربال کنند و خاک
نداشته باشد و بریزند در یک آخور انگور هم با کاه داخل نموده در آخور دیگر بریزند
و ظرف آب هم در آخور دیگر دایم باشد و گاهی آرد جو را با آب داخل نموده بعوض
یکوقت آب بدهند و یک آخور هم خربزه خوب و گاه بریزند جو هم از ابتدای او
صبح و شام بخیسانند و در وقت معین بدهند و در مهار بسیار بلند باشد
که گوش کنند در مدت بیست روز چنان فربه شود در گوهر گفته اند بدانکه اگر

کی بخواهد

کی بخواهد اسبش دایم فربه باشد و ناخوشی اندرونی رفع شود و طراقی کند و استخوان اسب
محکم و درشت شود باید در فصل بهار اوّل شبدر بدهند و بعد از اربعین انگور و خربزه چهل
روز بدهند بعد کاه تازه و جو بخیسانند بدهند هر کس ناخوشی عارض او نخواهد شد انگور و
خربزه اسب را پاک میکند مثل اینکه آدم در فصل بهار فلوس بخورد بدانکه اگر اسب بد نگاهی
باشد یک اربعین آخور او را بسیار بلند باید زند و زیر دستهای او را تخته چوبی بیندازند
بسته باشد سالخوردها میشود همچنین هرگاه گردن اسب باریک و میانش کود باشد یک
اربعین بر روی زمین کاه و علف بخورد گردن را خوب میسازد بدانکه اگر اسب دوش
کج باشد باید همیشه در وقت نعل کردن طرف بلندش کم بکند و طرف پستش سم را زیاد تر از طرف
میان بلند باشد باندک زمانی اعتدال سم میگردد و درست میشود فصل در پرده دل

در پاره شدن پرده دل اسب

اسب اگر پاره شود از جستن جائی یا از زمین خوردن یا چیز دیگر علامتش باید بشکل داغ
داغ کنند علاج میشود بدانکه اسب پرده زیاد دارد و اگر پرده زیاد داشته باشد چیزی که
و میشه است و نمیتوانند تاخت و تاز کنند و از خواص اسب یکی آنکه اگر بسیار تشنه
باشد اگر آب صاف چند آب گل آلوده را نخورد و اگر گرسنه باشد کاه یا علف آلوده

خواص اسب

ببول اسب شده باشد یا بفضله اسب دیگر باشد نخورد و معروف بجلدت لعل بعد
اگر اثر قدم سگ را چند بترسد مگر شیر را ببیند بترسد و قدرت پیش

هیچ رفتن نداشته باشد بدانکه مادیان از اسب نر حرارتش بیشتر باشد و در وحشت
ناز و گرسنگی و تشنگی طاقتش بیشتر باشد با تجربه است صعوبت و دقت تاخت
و تاز بیشتر بر مادیان سوار شوند دار تجربه خواص او اگر دندان اسب را بر گردن
کودک به بندند بی‌مشقت دندان بر آید و اگر دندان اسب را بر کسیکه در خواب
خرخره کند کند از خرخر ترک کند خوردن گوشت اسب باد و ناسور از بدن راند
اگر عرق او بر زهار طفل مالند موی بر نیاورد و هم چنین بر زیر بغل مالند موی بر نیاورد
عرق او سم قاتل سباع دار است اگر تازیانه بر عرق اسب آلوده باشد و
بر مار زنند مار بمیرد اگر موی دم اسب را بر میان در اطاق کشند پشه از اندرون داخل
نشود ماوام که آن مو بدر کشیده باشد اگر زن سم اسب را پاشاهد هرگز آبستن نشود
و اگر خاکستر سم اسب را بر زیت مخلوط ساخته بر خوکک مالند شفا یابد
اگر زنی نداشته شیر اسب بخورد صحابه شوهر با و مباشرت کند حامله شود و اگر
شیر اسب را با جلی زنی بخورد از جماع لذت عظیم یابد و هرگاه پا زخفش را
سائیده بر دندان اسب مالند کاکیر نشود زم و خوش خلق گردد و سرگین اسب را
حک نمود بر جراحات پاشند ب نفع و اگر با او اکتحال کنند سیاهی چشم را
زایل کنند و اگر سرگین او را دود کنند زیر زن حامله بچه بیندازد و فایده

در تغییر دادن

در تغییر دادن موی است هرگاه آب سیار رزم را با آب بریزد موی او را ببرد
آنگاه آن موی سفید بیرون اید بر خلاف رنگ موی اول است اگر مردار سنگ و نوره و
مازو و زاج و اشنا کنند و انجیر با آنچه اجزا را بکوبند و با آب گرم خمیر نموده بر آب
مالند و با خرقه بپیچند یک شبانه روز بعد بشویند موی او سیاه شود و اگر بعضی بدان
مالند و بعضی نمالند ابلق شود و اگر خواهند اسب سیاه ابرش کنند چوقان اشنان
با برگ دفلی بجوشانند و صاف نموده با قیه و مغز کدو بجوشانند بعد از آنکه اسب را
چند مرتبه بشویند بر او بمالند یک شبانه روز بگذارند سیاه ابرش شود و اگر خواهند
در اشهب را سیاه کنند یعنی سفید را سیاه کنند پوست گردو تازه با مازو و براده
آهن بجوشانند بعد از آنکه اسب را پاک بشویند بمالند و یک شبانه روز بگذارند سیاه
شود و اما شنا رنگ او باقی میماند فصل اگر خواهند جای از اسب را زخم کنند و
را بگشایند و یک شبانه روز را آن موضع به بندند زخم میشود فصل اگر کج از
اسب خوکک داشته باشد اگر در موضعی است در روی رگ نیست و اذیت و ضرر
با اسب نرسانند لازم علاج نیست و الا علاج باید آن موضع را بشکافند و سر او را
و جای او را با مرهم کنجیده مذکور در چاق خانه اگر آن بیرون علت اجه بخورد و جای
نشود چند دانه پشه در میان خمیر جو کرده به بند باب بخورد فربه شود اگر آب

اسب گرما شده و خیره و ترسناک باشد و در شب تنها اسب را سوار شده بگردانند
خوش راه میشود و رفع خیره‌گی و ترس او میشود اگر اسب در راه رفتن یا تاختن دم را بلند
نکند ترکه او را بزنند بعضی بقدر دو سه انگشت از دم اسب را قطع میزنند خیال میکنند
بلکه کفل را هم میپوشد و این متعارف است در نجد و ... که اسب را از کره‌گی قطع میکنند
و بجدی مشهور است در راه رفتن و تاختن دم را بلند و برق نگاه میدارد اما اسبیکه
دم خود را در سواری میدزدد و از هم عیب میشود یا آنکه در کره‌گی زیر و قتقان زیر دمش
انداخته اند و تازیانه زیاد زده اند دم او ترسیده است وقت دویدن یا راه رفتن
دم را پایین میکند علاج باید در وقت سواری ابدا تازیانه بکفل او نرسد تا باید
بهر طور ایام این عادت را ترک کند اسبیکه در ساوقت از لاغری یا کرسنگی بیاید کفل
افتادن بکلی او بیندازند و سه فرسخ راه سواری کند فصل در نتاج گرفتن اسب
بدانکه این عهد جاوید مدت در ایران اسب عربی بسیار زنند و مادیان اسبهای
نجد بسیار زنند و اسب قره باغی هم و اکثر آنها عربی بوده اند و حالا دور گشته اند
مع عربها و ترکها بهم انداخته اند و فراوان میباشند و نتاج آنها در ولایات ایران بسیار
خوب و مرغوب بهم میرسد خاصه اسبهائی در میان ایلیات و اهل کوه
پایه بهم میرسند تا دم خوب و پر هنر و شکیل و موزون و خوش ترکیب و در

سرما و گرما

سرما و گرما تحملشان بسیار و طاقت دار میباشند و بعضی هم مادیانها از سمت خراسان و
ترکمان تحصیل نموده اند و اسبان عربی با آنها جور کرده آبان مادیانها انداخته اند
نتاج آنها هم بعضی بسیار خوب میشوند و بسیار پر هنر اتفاق میافتد فصل
در تحصیل اسب و مادیانهای خوب اول از سمت عربستان و کربلای معلی و بغداد
دوم از سمت کرمانشاهان و ایلهای اطراف آنجا سیم از سمت لرستان
و بروجرد و ایلات اطراف آنجا بعد از سمت شوشتر و دزفول و چعب و ...
خالص عرب میباشند و از سمت ایلات بختیاری هم هفت لنگ و چهار لنگ
اسب بسیار در قلعه‌ها میآیند بعد از سمت فارس اگر چنانچه کسی اسب
و مادیانهای خوب داشته باشند باید نتاج از آنها بعمل بیاورد و از برای آدم مادیان
بهترین دولت است چونکه سالی یکدفعه نتاج میدهد و کره را در ایران شیر گاو
دادن بهتر از شیر گاومیش و شتر گوسفند است و شیر گاو دادن یکبار
الی سه ساله و بعد انگور و خربزه بدهند بلکه صبحها شیر بدهند و میان ظهر انگور بدهند
یک اربعین هم خوردن انگور فارغ شد یک اربعین خربزه بدهند که چاق و فربه
و استخوان او بسیار قوی و محکم میگردد خاصه شیر که در کره‌گی پایه و گوشت
علف بخورند و بهترین اسب و مادیانهای خوب عربها حالا در این عهد جاوید

جاوید مدت در دار الخلافه طهران از همه ولایات بیشتر میباشند و بعضی در دست
آدمهای ناشی و بی سلیقه مبالغه بهیچ و به قدر آنها را میرانند اگر چنانچه آدم
با وقوف باشد در دار الخلافه طهران اسب و مادیان میتواند تحصیل کند که عوض ش
هزار امان قلاّه بگیرد و بچند قسم اسب در طهران ضایع میشوند که آنها را یا حرف
میکنند یا بدست و فقرا میدهند و بعضی هم چرچی در میشوند علاجی ندارند دیگر
اسب خوب در دارند مصرف میکنند بد آنکه اسبان در آنجا ضایع میشوند و ناخوش میشوند
علامتش آنست در دایم بسته اند و همیشه چاق و فربه و منتهای سیر آنها از منزل
خودشان تا عمارت و میدان ارک سلطانی است و یا از طهران است تا ییلاقات
اطراف در شمیرانات باشد اگر بخواهند در منزل بیچاره را برونند اسب به آن تبه بکشد
یا خام میباشند یا جگرش بزرگ است ناخوشی اندوفی عارض اسب میشود یا اسب جنب
اورا بزور بمصرف میکنند یا بدست و فقرا میبخشند و بعضی از اشخاص که ادعای
بیطاری میکنند از ناخوشی اسب میکنند تا با مرور بزرگ تو بعد آنها با بیز جلو در اسب [illegible]
و یا سفری میکنند دیگر فربه یا در منزل یکا برود یا سفری برود البته ناخوش میشود و
انعلیه در بکار ناخوش او بیاید نخواهد بود با بچه اسب ضایع میشود علت دیگر اینکه
چون اسب عربی با داغش بلند است اشخاص بی وقوف سوار آنها را از رفتار خو

رفتار و حرکات

رفتار و حرکات دیگر عادت میدهند و لازم اسب افتاده است در قالاب و مهره
شو مصاحب این عادت بیشود در اسب حرکتی میکند بمصرف میرسانند بعضی دیگر
آنست که اسب خام است او را بروی مادیان میکشند و اسب خام را از روی
مادیان کشیده خراب میشود و تنگ نفس میگیرد و درگهای سینه او خشک میشود یا بسا
در جگرش جا میکند و صاحبش لا علاج بمصرف میرسانند و اگر کسی اینگونه اسبها
در دار الخلافه طهران تحصیل نماید و مرض آنها را علاج کند متمول و متعارف هستند اینگونه
اسبها چونکه در هر ولایتی از ولایات ایران هر چیزی خوب و تحفه باشد بدار الخلافه
آورند خاصه اسب و مادیان خوب یا رسم پیشکش یا تعارف به طهران و اولاد [illegible]
باب نمیشود اسب و مادیان خوب تحصیل نمود خاصه اول قوس و میان زمستان و
تابستان تحصیل اینگونه اسبها میتوان نمود چنانچه بسیار اشخاص صاحب وقوف
اسب و مادیان بسیار خوب بمفت و مشقت تحصیل کرده اند و قدر آنها را ندانسته
و بعضی اسبها و مادیانها در دست بعضی اشخاص میباشند قدر آنها را هرگز ندیده
و اگر وقتی سوار شوند اسب بهوای ذات خودش شد میکند مبالغی دست میدهند
در اسب یا بمصرف کمینه یا معاوضه کنند و یا بعها بسیار بزرگ خوش آیند میکنند
پس هر طالب اسب خوب و نجیب باشد در دار الخلافه طهران میتواند تحصیل کند

نجیبه کسانیکه با ولایتهای ایران ولایت سردکه رفاه داشته باشند و جزایر پل تا تابار
بدو اسب و مادیان بسیار نجیب از برای خود تحصیل مینمایند و از آن تمام میکنند
بدان هرگاه کسی سوار باشد یا سپاهی باشد در مقابله دشمن اسب نگاهداری کند یا
عشق بازی خجب داشته باشد یا دایم سفر و در تاخت و تاز دشمن مشغول
باشد اگر فرزندش را بکشند اسب و مادیان خوب را از خود جدا نخواهد کرد مگر آنکه
لابد باشد و اگر اسب نجیب خود را بکشش باتفاق رفیق کشته کار او بدست [illegible] میشود
لابد ول از دست برسد از و کسان دیگر در و رسته یات در این ولایت مینماند و [illegible]
آنها از همه طرف شده و میشود علاجی بغیر از فروختن اسب یا مادیان ندارند لابد اسب خود را
مصرف میکنند ولیکن باختیار آن کسیکه اسب نجیب در کار دارد و خواهد و لو
و از این سبب است و اسب و مادیان بسیار نجیب در دار الخلافه طهران بیشتر از
ولایات دیگر میباشد و در دست همه کس پیدا میشود کسیکه قدرت دارد باشند نگاهداری
میکنند و کسانیکه قدرت نداشته باشند زود بمصرف میرسانند و تحصیل کردن اسب خوب
اسب در دار الخلافه آسان است تمت فصل در ذکر محجل و سایر علامات
و از اختلاف الوان پیدا میشود هر اسبیکه یکرنگ و بی نشان باشد آنرا بهیم
گویند و صمت نیز گویند و سفیدی در سر پیشانی یا لب بالا باشد آنرا [illegible]

واسب را ادهم

واسب را ادهم گویند و سفیدی در پیشانی بقدر درهم یا کوچکتر باشد آنرا قرحه و اسب را
اقرح گویند و اگر بزرگتر باشد غره میباشد گویند و سفیدی که بر چهار دست و
پا و یا دو دست و یا یک پا باشد آنرا تحجیل و اسب را محجل گویند چنین ذکر یافت
از علامات در احادیث وارد شده مناسب چنان است که اولا به ذکر آنها مشغول
و بعد از آن اقوال علامات سلف مذکور گردد در کتاب من لا یحضره الفقیه که ثابت
منقول است که الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة والمنفق
علیها فی سبیل الله کالباسط یده فی الصدقة لا یقبضها فاذا
عددت شیئا منها فاعده اقرح ثم محجل الثلاثة مطلق الیمین کمیت
اغر نکر و نعم یعنی خیر و برکت در کاکلهای اسبان بسته است تا روز قیامت
و هر کس نفقه دهد در راه خدا اسبان را و آنانند که دست تصدق دلکشاده اند
و هرگز دست از آن نه بندند پس هرگاه خواهی از برای خود مهیا کنی آماده ساز آنچه
اقرح است ثم محجل الثلاثة مطلق الیمین کمیت باشد یعنی اسبی که سفیدی در پیشانی و دو پا
و دست چپ آن سفید باشد و دست راستش همرنگ اصل بدنش باشد و رنگ
اصل بدن کمیت باشد یعنی اسبیکه چهار دست و سر پیشانی سفید باشد بعد از بیان علامات
میفرماید که ثم اقرح بعد از این مرتبه اسبی است که غره داشته باشد با زمینه [illegible]

در سلّم و تعمّم یعنی اگر با این اوصاف و علامات اسبی داشته باشد سالم خواهد بود
غنیمت خواهد برد و نیز در کتاب مذکور از حضرت شیر سند خلافت یعنی امیرالمؤمنان ع
روایت شده است که فرمودند اهدی امیرالمؤمنین ع اربعة افراس من الیمن
فاتاه فقال یا رسول الله هدیه آورده ام از برای شما چهار اسب آنحضرت
فرمودند که در میان آنها اسب اوضح هست یعنی آنچه سفیدی بدست و پا داشته
باشد امیرمؤمنان ع در جواب عرض کردند که یکی از آنها اشقر اوضح است آنحضرت
فرمودند که آنرا جهة من نگاهدار امیرمؤمنان ع عرض کردند که کمیت اوضح است آنحضرت
فرمودند آنها را بفرزندان خود امام حسن ع و امام حسین ع بده پس عرض کرد چهارم ادهم
بهم است یعنی سیاه پر رنگ آنحضرت فرمود که آنرا بفروش و پول اورا از بیب [illegible] خرج او
نفقه به جهة اهل و عیال خود بگیر بدرستیکه میمنت و مبارکی است پس آنحضرت
در آنها اوضح است و کرده است بلکه ناخوشتر زده ما آنچه بارنگ باشد از چهار پایان
مگر الادغ اسب اشقر ناخوش دارم سفیدی در شانه الادغ را و اسب اشقر را اگر سفیدی اسب اشقر تا
سر و داغ رسیده باشد اگر نه خواهان آن نیستم ایضا در کتاب مذکور از امام
مظلوم معصوم ع مرویست که به جهت اسب اشقر صاحب قرحه باغره و اگر غره
سایله داشته باشد بهتر و سفیدی در دست و پای او باشد دوست میدارم اورا

و داخل خانه

و داخل خانه او نمیشود و فقر و احتیاج تا آن اسب در خانه او باشد و تا مالک آن اسب باشد
ظلم در خانه او داخل نشود و در این حدیث اگر چه خال سیاه داشته باشد آنرا غره گویند یا قرحه
شهبا گویند و همچنین اگر بعوض غره خط سفید از چشم تا چشم دیگر کشیده باشد تا در
سفیدی غره خطی سیاه باشد صراه بدون نداشته باشد این هر سه قسم را بد میدانند و
اسب کبود خصوصا که یک چشم کبود باشد آنرا اخنف گویند و لیسار بد است و بد
میدانند و همچنین اسپیکه کریز یابش خصوص چند سیاه باشد اندرون دهن یا بر جبینه مو سیاه
سیاه داشته باشد بد است و از آنها مذکور شد عناب بهتر است و بعضی گویند اگر ادهم
اگر [illegible] سفید باشد بد نیست و اما دو عیب ندارد و بدانکه اسبان عرب خالص را عتیق گویند
و در دویدن از همه اسبان بیشتر است و در اقسام جنگ و بازی محتاج [illegible]
مختلف باشد اطاعت و فرمان برداری بیشتر از سایر مراکب مینمایند و شکل و هیکل
آنها در نظر خلایق جلوه گر است و در طلب هر گونه خواهش زیرکی و [illegible] مرده
و سایر مراکب بگردش نرسند اما چون نازک اندام میباشند اگر در صحرای هموار بدو
نما یافته اند در زمینهای نرم گردیده اند از این جهة در جنگها و سختیها صبر ندارند و در
در این صحراهای سخت و سنگلاخ عاجز باشند بر خلاف اسبان ترکمان که در صحرا محفوظ
شده اند و بزرگ گشته اند اما چون اصل خلقتشان کوتاه و فربه و گردن کوتاه

گوشت استخوان چسپیده در مالش وشدت وپیچ وخم وحرکت با اسب جزو بی نیز رسند تا
تاب بالفت وصبر وزحمت بیشتر دارند وچیز نیز تو ومنشا و مولد اسب اگر کوه
هستند وزمینها سخت وصلب است از آغاز تولد دست وپای آنها بسنگ خو کرده
واستخوان ایشان کمال صلابت دارد وبعضی همین معنی را باعث آن میدانند که در اسب
ترکی وعربی کم بالیست از این جهت وفصل بادیا در وقت ازدواج اگر کوه وکوه دشت
وبیشه وآب وسبزه واین قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نطفه نیز
الوان مختلف صورت می بندد واگر همین یک رنگ روان با هموار هموار یکسان در نظر
است نطفه یک صورت بسته میشود وگفته اند اگر میل با اسب ابلق یا ملمع داشته
باشد باید در وقت ازدواج جل یا چیزی رنگارنگ بهیاتی که اسب ابلق یا ملمع بدان
الخ باشد بنظر در آورد در نظر اسب بدارند این معنی باعث وسیله اختلاف
الوان میشود ودر کتاب کافی از ابن طیفور روایت شده است که گفت مولای من
حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که بر چه سواری عرض کردم بر الاغی فرمود که بچند خریدی
عرض کردم بسیزده دینار مراد از دینار یکمثقال از طلا است پس فرمود که الاغی بسیزده
دینار بخرد واسب بخرد پس عرض کردم که خرج اسب از الاغ بیشتر است فرمود
در هر کس خرج الاغ میدهد خرج اسب نیز میدهد مگر ندانسته که هر کس چهارپایی

به بندد و در انتظار

به بندد و در انتظار آن توقع اعانت در معامله تیغ جهاد دو در رکاب امام زمان داشته باشد
وخشگین سازد بسبب آن دشمن را اکثر از ما وشیعیان ما است هر آینه
میرساند خدا تعالی بپای روزی او را وگشاده میگرداند سینه ودل او را او میرساند
با وانچه میخواهد وبد ولیست چهار پا بجهت بر آمدن حاجات فصل در ذکر مادیان
واوصاف وصفات ذمیمه انچه قبل از این مذکور شد در شکل واندام وعلامات
مشترک میان هر دو قسم است مگر بلندی وکوتاهی کفل چنانچه اینجا با آن نیز واقع
شد وهم کوتاهی کردن در مادیان عیب آنقدر در اسب عیب نیست ومیان جوان
هر چند تنگ باشد بهتر است واگر فراخ باشد پا بر پشت خلاف بود ودیگر بسیار
خفتن در مادیان عیب است واگر اسب بسیار بخواند ونالد کند پسندیده است وهمچنین
در علف خوردن وگاه خوردن مادیان باید آهسته آهسته بخورد ووحشت آبست بر
بر داشته باشد تا توقف نماید ودر صحیح باد از این دو قسم از هر طرف سخنها گفته اند ومادیان
هر چند گردن بلند باشد بهتر است وگردن هر چند کشیده باشد وفرجش بر جسته وبرکن
گشاده وبزرگ وبجولوق جمع در حرارت وطاقت وتشنگی وصبر از اسب بهتر آن
بطاق عامه واز حضرت رسالت پناه ترغیب بر داشتن مادیان روایت شده است
از این جهت در هر منفعت سواری حاصل میشود وهم کره می آورد ونتاج او فراوان میشود



میشود از تجربات عرب نقل کرده اند هرگاه که اسب زر نوار نمیشد سبب آن از او پرسیدند
گفت اسب زرد و نجیب بول را بحضور صاحب نمیکند تا بیابد در این سبب نیز که بر خلاف مادیان
در هر کجا ضرورت شد بول میکند و باز از تجربات عرب منقول است که در غارت و شبیخون
و سایر مواضعی که خفا است و پنهان مطلب باشد هیچ مادیان کم شیهه کند بهتر است و در جنگ
صف و فوج کبیری اسب نر مناسب است از این جهت در قوت زور و جهنده تر است فصل در باب
اسبی که خون دماغ شود و نیز بطریق حقیقی از دماغش خون آید از برای حبسش نگاه داشتن او جایز است
یا صرف کند یا با ولد او یا برادرش ببخشد که مالکیت خویش سپردن ره عیب ندارد
فصل در خدمت کردن و قواعد آن اگرچه مجملی ذکر شد لیکن هیچ در خدمت و تربیت اسب
آنچه بر لسیم بالرمز است مجدداً همچنان ذکر شده و بازمینه گور میشود از جمله آداب در تربیت
اسب ضرور است پاکیزه کی جا و مکان و موضع اسب و تختار هیچ وقت نم نباید در وقت
پا خشک و نرم و هموار باشد یعنی موضع پا بلند تر از موضع دست نباید تا بجای سیل و اخلاط
بدن اسب برود بسته باشد و هر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر گرد و دوری داشته
باشد زایل کرده و در ضابطه آب و علف اهتمام نمایند و دو ساعت پیش از جو دادن آب
و جو علف و کاه ندهند هرچند از رغبت تمام بخورد و هوای مختلف عادت باید داد تا
از سرما و گرما باک نداشته باشد و در زمستان هرچند روز یکنوبت در دو جیب کرمی



در اصطبل

در اصطبل باید برخت چنانچه دودش به دماغ چهارپایان برسد نفع عظیم دارد و از جمله
قواعد مجربات در باب اسب آنست که هرگاه اراده دوانیدن اسب نمایند باید که بطریق
گرو روزی را معین سبب زنند و چهل روز پیشتر یکدیگر را اعلام نمایند شروع در تربیت
اسبان میکنند بانیطریق که در جای گرم می بندند و جلهای متعدد میپوشانند و جو کم میکنند
و تنچه خشک و جو خشک میدهند و اصلاً علف تازه نمیدهند و هر دو سه روز یکمرتبه دوال
میکنند و هر مرتبه در قدر سواری میافزایند و اگر در مسابقه از برای تجربه این کار معین شده
سواری کنند بهتر است و این قسم تربیت تضمیر و ایام را مضمار گویند و نیز موضع
اسب را در آن مدت مضمار گویند و باید در عرق فرمودن کمال سعی بجا آورد
تا حدیکه تمام زیر جل فرو ریزد نباید مضطرب شود و نفس بلند نکرداند و چون
از تربیت بکمال برسد در روز وعده به سر میدان آمده پیاده شده و یک دو کف
آب بسر و دهن و دماغ اسب زنند و لجام را بدست گرفته چند قدم باید کشید آنگاه
باد باید در قبل از این مذکور شد سوار شوند و بتازند و در آن روز لجام اسب را آلات
سبک باید کرد و نمد زین میان پرپا ندوز پشت اسب بدان عادت کرده باشد و پایه
روز فیی در سوار شوند زیر نیشه و همیشه باو زده شده نمد زین تازه و تنگ تازه
آن روز اسب را مرتب نسازند و زرد و خسته میشود و اگر سوار سبک باشد و با سر رشته باشد

باشد چو گنهکاری ناخوش میکند و باین سبب حرمت با اسب میرسد سوار هرچند سبک باشد
و اسباب و آلات زین هرچند سبک باشد از برای آن روز بهترین است بلکه در همه وقت
هرچه زین و اسباب و آلات او سبکتر باشد بهتر است خاصه دهنه و اسباب سبک
باشد و دهنه حفیظ خوب سبک زینت میکند چهار حلقه و دو ضلعی مختلف اسب را بیشتر
ضایع میکند و در گرو بستن حیله میکند و دیر بکار بردن خوب نیست لب باشد در مسابقه
ف و نزاع طرفین میشود چنانچه بعضی از اوقات میان دو نفر مشایخ خوب درباشی
تا زگرو بسته شد یکی از مشایخ آدمی را معین نمود چند مرتبه نان خشک و سیر و لقمه
بود و بآن سبب شیخ دیگر دربابواسطه آن شیخ مطلع شده خصومت و جدال میانه
واقع شده و منجر بنزاع گردید اما در مسابقه و القاطلی در آن مقام مذکور میشود و سبقه
در لغت پیشی گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح این علم دوانیدن اسبهاست به
قصد اینکه معلوم شود که کدام یک برنده تر اند و سبق بسکون حرف با و گرو بستن
و بفتح بالیست که بدان گرو بسته اند اما در شرایط مسابقه چون مقتضای اینکه
سابقا مذکور شد سابقه نیست از عقد و شرع و موقوف بشرطی چند و آنچه از
کتب فقها مفهوم میشود و اکثر فقها بر آن اتفاق کرده اند دوازده شرط است و اگر یکی
از آنها انتقاص پذیرد و باطل میدانند اول مسافت معین باشد موضعی که اسب میدوانند

معلوم باشد

معلوم باشد و قیاس تقدم و تاخر از انتهای مسافت باید پس اگر در انتهای راه یکی از اسبان
پیش افتد یا پس افتد اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که مجموع سوار است باید برابر بایستند و
بعد از آن شروع کنند در دوانیدن اما اکثر فقها را اعتقاد آن است که اسبان
بعضی پیش و بعضی پس موقوف برضای ایشان است دوم مسافت مرتبه باشد چهارپایان
قطع آن توانند نمایند نه آنکه اکثر مردم حکم بضایع شدن آنها کنند سیم معین باشد
اول میدان تا آخر میدان چهارم آنکه وجه گروبستن معین محقق باشد پنجم آنکه وجه گرو
حاضر باشد ششم آنکه قرار بدهند اسب مثلا یکسر و گردن پیش باشد یا همه اسب
پیش باید هفتم آنکه صیغه بخوانند هشتم آنکه آن وجه حلال باشد نهم آنکه هیچ یکی را
فریب ندهند دهم آنکه در وقت دوانیدن همه یکدفعه حرکت بدهند اسبها را یازدهم
آنکه ثالثی از اسبان قرار بدهند دوازدهم آنکه تخلف از قرار و ثالث نکنند فصل
در بیان اسبی که از جای بلند مثلا زانوی اسب بر زمین خورده و صدمه رسیده باشد
و زخم مجروح شده و التیام یافته باشد آدم صاحب وقوف چادر ... ملاحظه
کند که استخوان زانو سالم عیب نکرده باشد باک نیست و اسب بر زمین خورده است و
و زانویش مجروح شده است ولکن استخوان زانویش عیب نکرده است و معالجه نموده
اند و معالجه ببکار راه برآید نکرده اند تا اینکه یکماه و دو ماه طول کشیده آنوقت معلوم میشود زانو

در زمین خوردن است

در زانو هم تا نشود و استخوانش عیب کرده است و چهار [illegible] دارد علاج اگر فهمیدند
استخوان عیب کرده است اگر خورده او از جا بجا و بیرون رفته است باید باز
قرار اول جابجا کنند و تخته ببندند تا اینکه استخوانش بکار خود قرار گیرد و اگر
استخوان ترکیده باشد یا شکسته باشد اگر فهمیدند در علاج نباشد و اگر نفهمیدند مجروح
نشده است باید پوست را مجروح سازند تا اینکه استخوان و رگ او ظاهر شود
و علاج نمایند و همه روزه دست آب را مالا کنند تا مشخص شود در استخوان چیزی
باقی است یا اینکه عیب کهنه است هر وقت اسب معیوب شود بداند که هر جای اسب
در استخوان او قفل بند باشد در وقت سرمه خوردن اول باید ملاحظه کرد در سم پنهان
قفل بند باشد اگر هیچ نکرده است معالجه اسب شد او را بکنند و الا اول معالجه قفل بند
استخوان را باید بکنند

در تفنگ خوردن

فصل در تفنگ خوردن اسب اگر گلوله باستخوان خورده و بیرون
رفته است باید مرهم زفت بگذارند و آنچه خورده استخوان دارد میان زخم برود بیرون
بیاورند و اگر باستخوان عیب نکرده است و گلوله بیرون رفته است باکی ندارد
فتیله درست کنند با مرهم بگذارند تا چاق شود و اگر گلوله بیرون نرفته است و محل
خطر باشد باید آن موضع را سر شکاف کنند تا گلوله را بیرون بیاورند و در زخم
تفنگ اسب یکوقت آب بدهند آب نیم گرم باشد و یکوقت بعوض آب شیر

بدهند بسیار مفید است

در ناخوشیهای متفرقه

بدهند بسیار مفید است فصل در ناخوشیهای متفرقه اگر اسب تازه و در منزل
رسید و زود جو دادند و آب دادند باید همان ساعت خیال اسب را بگردانند
و تا صبح چیزی باو ندهند در ناخوشی دلدرد عارض او خواهد شد و اگر ناخوشی
دلدرد در اسب عارض شده باید اول از آسمان دهن اسب قدری خون بگیرند
در اسب اگر خون را بخورد مثلاً درفش یا جوالدوز میزنند و رگ زیر زبان او را
میزنند و خون خود را بخورد و آب گرم و روغن قدری و کمی نمک اسب را بآن
حقنه کنند و سوار شوند اسب را آنقدر بگردانند در تمامی دبول چند انداخته و شب
تا الی صبح خوراکش ندهند و صبح کمتر تیره بدهد و قدری کاه یا علف بدهند و بلکه جو
و میان منزل آب دهند و شب جو کمتر از عادت دهند در باب اسبیکه
در سفر سرما بخورد علاج باید او را زیاد گرم نگاه دارند و شب جو ندهند و آب
نیم گرم بعد از ۲ چهار ساعت بدهند و اطراف او را آتش بسوزانند و گوش
و دماغ اسب را خوب مالش دهند در باب اسبی که در سرفه عارض شود اگر
سرفه تازه است چند دانه پیاز بگیرند اسب بخورانند و قدری روغن گاو
بریزند و اگر علاج نشد پنج کرشها داغ کنند بطوریکه در ناخوشی کهنه
مذکور شد و اگر سبب آن را بداند علاجش آنست در مخرج از دهن او بیاید

مرآید شستش آن هم در جاهای آب کم باشد دوزاول آب بدهند علاج این اسب
یکی بیند و چهار دست و پا ببندند تا ممکن است زانو را بیرون بیاورند و اگر با دست ممکن نیست
با اسباب یا شتر نشاش یا اسباب دیگر زانو را بیرون بیاورند و اگر ممکن نباشد سرکه
بسیار تند بگلوی اسب بریزند و قدری هم نمک داخل کنند زانو را بکشد علاج دیگر
شراب کهنه بگلوی اسب بریزند بسیار مفید است در رفع زانو خوابیدن علاج دیگر اسب
خون زنگی بدهند زانو با بین اسب بالا آمده نزدیک میشود قدری تنگ باد بیاشند و با
دست گرفته بیرون بیاورند در باب طوق اسب اگر باعث تنگی سینه است در جلو
دستهای اسب پلاس زبری بدوزند و سم را از طرف بیرون تیز تراشند و نعل کنند
و اگر سبب لاغری اسب است در خشکی پلاس فایده دارد در باب سم زدن
اسب وقت راه رفتن از دو سبب میشود یکی آنکه در وقت جو دادن بی وقت و کم و زیاد
جو میدهند باید جو را بقاعده وقت بدهند و جو را بقرار معین بدهند اگر کم یا زیاد شود
و اگر از بلندی سم است باید نعل او را بکنند و سم او را تیز تراشند و نعل کنند رفع
میشود اگر در فصل زمستان در میان برف سفر و منزل رسیده و شب باید در بیابان
باشند و پوشش اسب محافظت سرما را نکند اولا اگر همراه دارد دو باقوره بر
اسب بزنند چنانکه دماغ و دهن اسب از میان توبره بیرون نباشد و بواسطه خوردن کاه

ازسرما

از سرما سالم میماند و اگر کاه نباشد قدری کتان افیون بجوش چند از دهند و بهتر این
است در اسطبل نگاه دارند و گردانند در سرما نخوابد و اگر ممکن نشد اسطبل گرد کند
و توبره هم همراه ندارند با یک چیزی سر و صورت اسب را بپوشانند و محکم کنند تا
نفس اسب گرم بماند بسیار مفید است در بیان اسب در از دو سینه تیر رسد در هنگامیکه
بجولان میدهند و سینه اسب بر زنند سر را بالا کنند و نگذارند علاج باید او را از سرش نند
تقسیم در بدتر شود باید کم کم و آرام و سینه را اسب را بشسته کنند و سینه را با نمک آلوده کنند
یا با عسل آلوده کنند تا آنکه این عادت از سر او زایل در باب اسبیکه رکاب بزند
بسوار او را باید اول شیر تر دادن عادت کنند در واسطه خوردن شیر این عادت
از او زایل شود و اگر علاج نشد علاج اینست که او را الک بزنند تا رفع شود در باب
درد سفر پشت او مجروح میشود علاج باید ته پهار رفتد را علیحده بزیر زین بگذارند و جای
زخم را بقدری که باید از آن نمد سوراخ کنند و تکه را هم بگو بند و نخ نرم کنند و
سوار بکه قرار میان زین دو شسته باشد و منزل را میرسند زخم را با آب گرم بشویند و قیطران
بمالند صبح هم از این قرار عمل نمایند تا آنکه زخم زیر زین چاق شود و اگر زخم ماده نداشته
در معالجه قره قوش است
باشد بهترین مرهم در روغن آب سرد است در بسیار مفید است لیکن در فصل بهار
نه در فصل زمستان در معالجه قره قوش زنند اگر را بیرون آورده کوبیده بر روی قره قوش

قدری قورش ببندند و مرهم با آب گرم بر دم او ریخته زهرآب بگیرند در میان اطراف چشم اسب
در ریشه زخم میکند کتان چرب کنند و مگس را از اسب دور کنند تا دیگر اینها اذیت نکنند
بدانکه اسب چراغ سم است خوب است و معنی چراغ سم آنست که سم دست یا
بزرگ باشد این قسم سم در دویدن خاره در سنگلاخ و زمین سنگ بود هیچ ضرر
ندارد و سم اسب اگر سست و کاو باشد آنهم بد است و بسیار عیب است از برای اسب
بلندی بخولوق از برای ماریان عیب علیت و زود چلاق میشود بدانکه اسب عرب
و نجیب بسیار نجیب است که او را نقل کنند او یورقه نشود از برای بوادی اگر اسب بخواهند که هم
یابو بهم میرسد آنها را از نیمی میگویند کوچک و بسیار کلفت و قوی با ... و دم
میشوند ذات آنها یورقه میشوند و بسیار رم میکند ... ق میشود اسب عرب را اگر خوش
یورقه شود هیچ ندارد و اگر بخواهند دستی یورقه کنند ضایع میشود بدانکه اسب
بعد از آنکه یکسال چاق و لاغر شده و بسته شد دیگر نمیخواهد که بلکه ضایع میشود
لامحاله اسب در یکسال سه مرتبه باید به چاق و لاغر شود و در زمستان نیفتد اگر کسی
اسب عرب یا نجیب داشته باشد باید وصیت کند ... سر گور او را دفن کنند چنانکه عرب
نخواهد که بعد از مردن اسب و مادیان را جانور بخورد و کله او را دفن میکنند و لاش او را
در میان آب در میان ... از جمله مراکب یکی الاغ است در نگاه داشتن

او بعث روش کار انسان است و باید جمیع محتاج آن الاغ به روش بکشد اگرچه لعنت
و خواری مشهور است اما در آیه کریمه در قبل از این مشروح گشت مذکور شده و انبیا
سوار میشدند چنانکه حضرت عیسی که شهرت دارد و از این جهت او را راکب الحمار
میگویند و در کتاب کافی از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که حضرت ختمی پناه الاغی
بود عفیر نام با آنحضرت بسخن درآمده عرض کرد که پدرم از جدم شنیده که با نوح
در کشتی بوده نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر کفلش مالید از نسل آن
الاغی بیرون آمد که خاتم پیغمبران را سوار خواهد شد پس عفیر شکر خدا را نمود
در این سعادت مرا روزی شده و نیز در کتاب مذکور منقول است که روزی که حضرت رسالت
از دنیا رحلت فرمود عفیر از غصه خود را کشیده بر سر چاهی آمد و خود را در چاه افکند و نیز
از امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق ترغیب در نگاه داشتن الاغ شده است
و بهترین اقسام الاغ مصری است و بدترین اقسام الاغ زنگی دیزه است و الاغهای
حبشی اگرچه رنگ و هیأت خوب دارند اما قابل ترغیب نمیکنند و از جمله خواص
الاغ از جگر گرم او در شراب داخل کنند بکسی بنوشانند بخواب نرود و ...
شود و ... در وقت جستن ... از دم او زهر کشیده بروغن زیتون
حل کنند و قوت باه را زیاد کند و شهوت را بحرکت آورد اگر سرگین او را با سرگین

سرگین اسب مخلوط ساخته بر خون روان ریزند خون را باز دارد و اگر سرگین او را بر کرم
باشند و در بینی ریزند رعاف را باز دارد اگر عقرب گزیده را وارونه بر الاغ سوار
کنند صحت یابد اگر عقرب گزیده در گوش الاغ بگوید در دم مرا عقرب فلان جای
گزیده است آزار او برود و بر الاغ تاثیر کند اگر مغز ساق او را با روغن زیت
مخلوط ساخته بر سر طلا کنند موی را آگر شیر او را بر قضیب مالند نعوظ آورد و اگر جگر او را
بریان کرده بخورد و بر سر کرم نشیند صرع را دفع کند اگر پوست پیشانی او را بر کودکان
آویزند از فزع و خوف ایمن گردد و اگر مقعد او را با روغن چرب کنند فریاد کند
اگر گوشت او مطبوخ شود کسیکه مرض کزاز دارد در آب او نشیند مرض زایل گردد
و مرض کزاز از شدت برودت و سرما بهم رسد انگشتر از سم او سازند کسیکه
صرع دارد در انگشت کند شفا یابد سرگین او را با سرکه خمیر کرده خون را باز دارد و از جمله
مراکب استر است و پدرش الاغ است و مادرش مادیان و میگویند در باعث قطع نسل
او آنست در وقتیکه نمرود ملعون حکم نمود در هیزم جمع کنند در حضرت خلیل علیه السلام را
باتش بسوزانند استر بجلدی و چالاکی راه میرفت حضرت خلیل نفرین نمود قطع نسل
شد و باید پدرش شیر مادیان را بخورد در قاطر سخن نمود و آنچه آنست در گله الاغ
عادت میدهند در شیر مادیان را بخورد و بچه او بسیار خوب میشود بدانکه هر الاغ

بیشتر

بیشتر شیر مادیان بخورد و بزرگ و درشت باشد قاطرش بهتر میشود و اگر اسب را با ماده
الاغ بزرگ بکشند قاطر عمل میآید و از عوض یک پدر به دو دارد و بسیار بارور
و محکم میشود و قاطری که درست بجنس باری عمل میآید از همه جا بهتر میباشد و قاطر ماده
مرغوب تر از قاطر نر است و هر چه سرش بزرگتر و گوش بزرگ بلند و سم بزرگ
باشد بهتر است و از جمله خواص قاطر اگر دل او را خشک نموده از تراشه او زنی
بخورد هرگز بار حمل نگیرد چرک گوش او نیز این خاصیت دارد هرگاه زن بخورد
بردارد و بار نگیرد و اگر چرک گوش او را در پشم او پیچیده زن با خود نگاه دارد تا
با خود دارد بار نگیرد خاکستر سم او را اصلاً نموده با روغن گل خمیر کرده بر سر اقرع
و جائیکه مو نداشته باشد طلا کنند موی برآورد اگر سم او را با خود او در آستانه
در کنند موش داخل آنخانه نشود اگر سم استر را در خانه دود کنند موش
و سایر هوام از خانه فرار کنند یا ببرند سرگین تر او را صاحب زکام بو کند زکام
زایل گردد در خواص شتر گویند لفظ شتر در استاره سهیل فتند در حال

خواص شتر

اگر موی تفتنیک او را بسوزانند در جراحتیکه خون از او جاری باشد بپاشند خون را
باز دارد و اگر پشم او را در آستین عاشق گذارند عشق او زایل گردد و اگر مست از
بول شتر بخورد و شتر باشد در حال مستی از او زایل گردد و اگر گوشت او با

باه را زیاد کند و نعوظ آورد و وقت جماع و بعد از جماع کردن شتر اگر بول کند بول
او نافع است مجرب است ق شتر زیرا هرگاه زن در میان پنبه بالشم سه روز متوالی
بردارد و دو شوهر با او مباشرت کند بار گیرد اگر چه زن زاینده نباشد در بیان
زرد آب داشتن اسب علاجش آنست در اسب روز بروز هر چه بخورد ضعیف تر شود
و چاق و فربه نخواهد شد زرد آب داده عوض باید شکم اسب را سوراخ نمود چنانکه
آلت اندرونه اسب را ضایع نسازد و یک بند انگشت زیر ناف اسب را سوراخ
میکنند و تا سوراخ کرده میکنند از زرد و بخیه میکنند و اسب را به بند میبندند و میخوابانند بخوابد
تا آنکه آنچه زرد آب در شکم اسب است از سوراخ نی دفع میشود بعد از آنکه زرد آب
تمام شد فوراً اسب را بیرون چادر ببرند و بخیه زنند و لفت سیاه بمالند زخم چاق میشود در
ذکر بعض از صفات اسبها و بیان عربها و ترتیب کردن کره چنین معلوم و بیان
شده بدانکه یکی از نجابت اسب عربها آنست در بهار خود مقاربت نخواهد کرد بلکه
میکوبید با خواهر هم نخواهد کرد لیکن با مادر را تجربه نشده است در روی بهارش نیز چو
دیگر آنکه در شب تار رفتن راه رفتن ملتفت اطراف خود است اگر جائیکه جانوری
از دور ببیند صاحب را آگاه میکند و وقت بصر او زیاده است شاید در شب اسب را
تا زیر که بخزیده شباع را به ببیند اگر در شب تار شخص جاده را از دست بدهد عنان اختیار را

بگردن اسب

بگردن اسب چند انداخته جاده را پیدا خواهد کرد و اگر بخواهند به هر قسم و هر چه را ترتیب کنند
قبول ترتیب میکنند چنانچه بعض سواران اسب را ترتیب میکنند در حرب تفنگ و کلاه و چیزی را
از زمین بر میدارد و بصاحبش هر سوار است میدهد و دیگر از ترتیب آنست که چنان
ترتیب میکنند در وقت جنگ اسب سم لگد میزند و هم سوار را بدندان میگیرد
و از سر زین فرود میکند و ایشان را دیده و شنیده ام و اگر اسب عرب را در میدان
جنگ صاحبش بیفتد زمین یا آنکه زخم بخورد و بر زمین بیفتد اسب چند قدم میرود باز
مراجعت میکند بالای سر صاحب خود و اطراف او دور میکند اگر چه بازی قسم
هم ترتیب میکنند و لیکن اصل نجابت خود شرح این است دیگر آنکه اسب را ترتیب
میکنند در عقب سر صاحب خود میرود بهر طرف در شخص میرود اسب هم میرود
بیرون آنکه جلو او را نگاه دارند دیگر آنکه بعضی اسبها عرب را دیده ام در وقتیکه سر آخور
بسته اند و در شب جنبانید و نگوید اسبها هرگز خام نمیشوند دیگر آنکه بعضی از اسبان
ترتیب میکنند در غیر از آن کسیکه خدمت او را میکند دیگر کسیکه سوار او میشود دیگر
نمیگذارد که دیگر نزدیک او برود و لیکن ترتیب را بیشتر اعراب میکنند در
در شب یا روز اسب او را البرق نمیزنند دیگر در ترتیب کره از وقت که بچه تازه متولد
بزرگ و متولد میشد آنکه عرب کره را ده روز شیر شتر میدهند بعد از ده روز

همه مادرش را بارکشیده و کره میگیرد و از شیر گاومیش پرورش میدهند و علف
زرشت و جو روزنامه کرم کلاه بر دو کره میکشند و میان چادر میبندند و صبح و شام
شیر گاومیش میدهند تا یکماه تمام و بعد از آن وقت جو میدهند شب اول یک سیر میدهند
و بتدریج زیاد میکنند تا یک من میرسد بلکه آخر کره را سیر میدهند در سه خرمن جو تا هر چه
بخواهد بخورد لیکن اهل ایران این عادت را هرگز ندارند و نمیتوانند کره را القصه عرب
تربیت میکنند و آب و هوای ولایت ایران کره را تربیت نمود با قسم هر لا محاله تا شش
ماه تمام شیر مادرش را بخورد و در این مدت باید هر ماه کره را بشیر دست عادت بدهند
هر لا محاله روزی دو سه بار شیر صبح و شام بخورد و در روز نیم علف بخورد و اگر در صحرا
با هم باشد هر کره با مادرش همین جو علف بخورند بهتر و اگر صحرا و زمین صلب و سنگلاخ
باشد خیلی بهتر است هر کره دست و پایش محکم و سم او سخت میشود و بعد از سه ماه
هر کره را از عقب مادرش میگیرند باید بجو عادت بدهند هر جو هم بخورد تا مدت یکسال
لا محاله شیر بدهند و اگر ممکن باشد هر تا دو سال که سه سال شیر بدهند بسیار خوب است
و باعث ترقی کره است و تا مدت یکسال هر سال هر چه کره بسیار و گرما عادت دهند
و سرما و گرما کردیدن کوهستان و زمین سنگلاخ و سخت بخورد بهتر است بعد
در هنگام سواری که آن است با آن قسم هر نه کورش در اقدام کتاب باید سواری که

و آدم صاحب

و آدم صاحب وقوف باید سواری کند و کسیکه کره تعلیم میدهد باید صاحب ده خواص
باشد اول بسیار صاحب وقوف و از آداب سواری کامل باشد دوم آنکه بسیار با حوصله
باشد در عمل تربیت کردن کره سیم باید سنگین و باهوش و جاهل و خفیف نباشد در هوای
نفس خود تربیت کره را نکند چهارم آنکه اول سواری او نباشد لا محاله در عمل سواری
و تربیت کره کامل شده باشد پنجم آنکه همیشه در سواری بسیار کامل است در جنگ
باز از صحیح آداب سواری مطلع است لیکن در تربیت کردن کره دخلی بسواری
سوار ندارد کسیکه کره سواری میکند باید کامل باشد چابک باشد و با حوصله و با جرات
باشد و عمل او مخصوص باشد با این عمل و عرب او را القصه ششم باید بسیار با جرات
باشد هر در شب تنها سوار است باید در بیابان کره را کردش بدهد از خوش ترسد
ششم باید شب و روز مراقب و مواظب کره باشد خصوص در سواری هر کره کم
و علف و جو بدهند و فلان کار و که کیر نشود هفتم باید در وقت پیاده شدن کره را
تنها نشود و دست و پای او ورم نکند و پشت او نترسد هشتم آنکه همیشه در روز
خشک در اقدم طرح صحیح باشد باید سوار کره شود نهم آنکه میزان سلاح بدون کره تا چه
حد و تا چه قدر را باید در دست داشته باشد دهم آنکه در تعلیم و تربیت بسیار با جرات
و کامل و آرام باشد در رفع آنچه شد سوار باشد سواری شود و هر کره در اقدام سواری آنچه از تربیت

تربیت شده و حالا اقدام بکنند و بعد باید مدارا نمایند چند اورا باز تربیت کرد اما کره مادیان
بهر قسم در درکه کاری تربیتش محالست و امکان ندارد و در بعد تربیت دیگر بر دارد
مگر مدارا نماید چند و در کلاری و تربیت کره مادیان باید بسیار دقت نمود در باب
سواری و تربیت جاهلی ضایع نشود اما کره نر باز میشود در بعضی از تربیتها که مردم بجه
وقوف کرده است تغییر بدهند لیکن اسباب کره پنج چیز است اول دهنه بسیار سبک
در کار حفیظ باشد و همیشه آن دهنه برش باشد در تغییر بدهند در تغییر دادن دهنه
باعث ضایع شدن کره است دوم اسباب آلات زین یراق ها بسیار سبک باشد
سیم باید قلاق قبضه باشد در پشت کره را نترساند چهارم تنگ باید بسیار نرم
و نرم باشد در پشت کره را زخم نکند پنجم باید زین یراق را تغییر بدهند و مهار دری
یکدست زین علیحده نزنند اما قاعده سواری کره چند چیز لازم است اول آنکه از زمین
کوه نترسد دوم آنکه از دهنه نترسد در وقت دهنه بسر کره میکنند چنان باشد که کره
اضطراب نکند در وقت دهنه سیم آنکه زیر دم او را در قشقان باشد تا یکبار فشار ندهند
در باعث ترسیدن دم کره میشود چهارم آنکه پا را با رکاب باید از پهلوی کره دور
نگاه داشت در ابتدا پا به رکاب به پهلوی کره نخورد پنجم آنکه جلوی کره را خیلی بلند
نگاه ندارند و خیلی کوتاه هم نگاه ندارند و جلو کره را یکنواخت نگاه بدارند دست را با جلو

[illegible]

سر شانه کره بگذارد ششم آنکه در نهر آب چپ و راست در برابر کره را بدون آنکه تربیت
کند نهیب کنند در جستن کند و عادت کند هفتم آنکه از هر چیزی که کره بترسد باید جلوی
کند با چشم ببیند او را نگذارند در ترسیدن کند و خوب کند و بد چشمی کند در باعث که کبر زیر میشود
هشتم آنکه در وقتیکه کره براه میرود اگر سوار بر خورد یا به پیاده برخورد بخواهد
تعارف کند کره را نزد او نگاه دارد از او نگذرانند و بعد نگاه بدارد در باعث
که کبر کره میشود نهم آنکه از جاده و پاکی رجاده اگر تپه یا سنگ باشد در کره از او
بترسد و پس زند و به هر قسم است او را بگذرانند در آن هم باعث جره گی کره میشود
دهم آنکه چوب در دست سوار باشد در جناب آن چوب بریده باشد و بگردن کره
بزنند در جیب صدا کند در گوش کره از صدا بترسد یازدهم آنکه در نگاه داشتن کره
یکدفعه جلو را گشاده در دهنه یکدفعه بدهن کره نخورد دهن کره را نترساند دوازدهم آنکه
جلو را چنان میزان نگاه دارد سر کره بهیچ طرف میل نکند سیزدهم آنکه در جلو دادن
کره را باید و نباید همواره عقب بر تنه و ترست بیکسو بدواند و نگذارد دور جلو دادن
کره با ستیزه یا در دو بند سستی نکند چهاردهم آنکه در گردش بطرف چپ و راست
جلو را با چپ و گردن کره میزنند بگرداند و ان سوار هم با آن طرف میل کند بدون
آنکه رکاب به پهلوی کره بزند و چنان عادت بدهد در بعضی شره جلو دادن سوار کره

کره بطرف چپ یا راست گردش بکند گردش شد و تیز باز زده هم آنکه در وقت
تاختن میدان کره را نباید دکند بلکه در هر بیست قدم بیشتر نباشد هنگام
نگاه داشتن چنان جلو را بکشد هر کره میزان باسینه و نگاه بدارد تا کره بغل
بکاب بپا بدنشان زده هم کره را نباید جاده صاف باید تاخت و متوجه شوند
هر راست و میزان بدو تا راست دویدن عادت کند هفدهم آنکه
اگر عقب سوار میدوانند باید کره را از سوار گذرانید و نگاه داشت هیجدهم در وقت
سرگین انداختن کره را نگاه ندارند و باید چنان عادت بکند هر در دویدن هم
سرگین بیندازد و اما در آب انداختن باید نگاه داشت نوزدهم باید لاعلاج تا نشسته
کره را نتازند تا خوب بشتر آب ندوید و بیستم آداب سواری بخت کامل شود
بیستم آنکه گردن کره را چنان نرم کنند هر در وقت دویدن همواره در ثبات
از طرف چپ و راست هر از چرخ بگوید و باید آنکسیکه اول کره را سوار میکند
عوض و بدل نشود همان کس سوار بکند تا تحت از علم سواری و تربیت کامل شود
باید در سه سالگی و چهار سالگی کره را شبها بگردانند و بتدریج منزل را دور تر
قرار بدهند تا سه فرسخ و چهار فرسخ و پنج فرسخ رسد در وقت مراجعت لا علاج
ثلث آن رفتار کره باید بدون همواره در ثبات باشد باید مراجعت کند بلکه

انصف صاف

نصف صاف تا آنکه چنان علامت دهند هر در پنج فرسخ شب رفت در مراجعت جا
فرسخ آنرا به ترتیبه و ثبات چا و رندو قدری مانده بمنزل براه بپا و رند در وقت
او خشک شود و آرام شود این نسخه عمده کره عمل آوردن هر کس بخواهد کره خوبیا
خوب قابل را از اسب بسواری رسید باید قسم عمل بیاورد و کره را تا آنکه اسب کامل
بکار رسد بیشتر از میان بیرون جا بیاید هیچ ضرر از تربیت و آداب ادب در وقت
در تاختن تا زند شسته باید این نسخه عمده تربیت اسب و اما کره ها و بیابان در وقت
کشیدن از اسب باید در چهار سالگی یکدست با آن کشیده خواه آبستن شود و خواه
نشود و در سال پنج باید آبستن شود اگر در سال سه یا دو آبستن شود کره کوچک میماند
و چهنه آب در سواری عقب بار نداند بدانکه در تا خوشبهای اسب و الاغ هم معالجه شبهای
اسب تفاوت ندارد و بدانکه اگر پشت یا پهلوی اسب از علت زین یا پالان
در سواری و مسافرت و درم بکند اول باید متصل آب سرد بریزند و نگذارند عرقش
خشک شود و بعد از تکیه با آب سرد نگذارند تا ورم از طرف کند و هیچ شود زین
یا پالان را درست کنند در وقت سواری بیاید تا آن ورم نزنند تا رفع ورم شود
و اگر زخم شد از قرار زخم کوفتن عمل نمایند در کتاب اسباب و اقسام اسب و ترکیب
شکل داغ کردن هر یکی از اینقرار است داغ ننمایند و کمک بجهت کمتر و منفور

در تنا
خوش
بیت

داغ چوبانه کهنه بچه قاری داغ کشیدن در هر دو پا بند از چوب سازند قاری داغ

کشیدن دست اسب منعقد و بادیه [illegible] ترکیب بچه کلاغی بچه بچه اسب ترکیب

قاری داغ تمام دست اسب ترکیب داغ سراطون دست و

پا ترکیب داغ کون خروسک پا است در پای اسب ترکیب داغ

سک باد کمر اسب ترکیب داغ کون زیر دو دل اسب [illegible]

اگر در سر زانوی اسب ورم کند آن ورم [illegible] باشد علاج اول دوا [illegible]

قره قوش و سراطون مذکور شد بندند علاج دیگر آن ورم را داغ کنند [illegible] ورم بگذارند و

هر روز سرش را که بزنند میان ورم را با نشتر [illegible] تا تمام شود بعد [illegible] کشید نفت

بزنند تا چاق شود و این ورم را بغیر از این علاج [illegible] معالجه دیگر [illegible] اگر

بد و از رفع ورم شود بار دیگر [illegible] و اما در خاتمه کتاب لازم است [illegible] اسمها از قدیم [illegible]

از برای اسب [illegible] مشخص کرده اند بنویسیم بدانکه [illegible] را از مادر [illegible] مشخص میکنند

از طرف مادر رسیده اند و سکوبنده [illegible] حکم تقیه دارد [illegible] بگذارند [illegible]

و اگر [illegible] بگذارند [illegible] برسیدارند و در حقیقت درست هم [illegible]

اش [illegible] شود پس اسمها چنان [illegible] اول [illegible]

وزنه خراسانی سکوبنده و هر کدام از پدر یا در پدر تا ده پشت وزنه باشد [illegible]

بکوبند در بهترین

در سکندری

سکوبنده در بهترین و نجیب ترین جمیع اسبهاست دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] پنجم

دغیه ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] کهلان دهم [illegible] یازدهم [illegible]

دوازدهم [illegible] سیزدهم [illegible] چهاردهم [illegible] پانزدهم [illegible] شانزدهم کحال [illegible] هفدهم

رشیده هجدهم خراسان نوزدهم ترک بیستم [illegible] بیست یکم [illegible] بیست دوم [illegible]

لقمان بیست سیم [illegible] بیست چهارم [illegible] بیست پنجم [illegible] بیست ششم [illegible] و [illegible]

اسمها بسیار است و لیکن فصل در سکندری خوردن اسب اگر علت سکندری اسب

از سستی زانو ها است و این حالت را اگر دارد و معلوم میشود که [illegible] دارد و آن رگی است [illegible]

داغ [illegible] کشیده است [illegible] زیر چشم و دیگری زیر آن چشم و [illegible]

است تا زیر لب بالا از طرف [illegible] باشد که [illegible] باعث [illegible]

میشود [illegible] زیر لب ظاهر شود علاج تا بد روی اسب را [illegible]

شود و [illegible] زیر رگ [illegible] کشیده شده از دو طرف قطع کند و [illegible]

بسازند تا چاق شود و رفع سکندری خوردن اسب میشود و اگر سکندری خوردن از سستی [illegible]

و داشتن بوریا [illegible] گاهی اسب [illegible] در وقت سکندری خوردن

او را [illegible] زنند و [illegible] تا آنکه رفع شود فصل در زنگ شدن اسب آن [illegible]

که قفل بند [illegible] اسب از جای خود در میرود و علاجش این است که دست اسب [illegible]

از دست دیگر پس میشود در وقت راه رفتن دست را میکشد و لب سم زمین کشیده میشود
علاج باید آدم با دو قوت بزرگ او را به بندند و دو قسم می بندند قسم اول آنکه زیر سر
و پرشو را تا بعد چهار انگشت فاصله از چوب با این ترکیب //// زیر پوست میدوانند
و دو سه چوب را با آن همه فاصله دو انگشت زیر پوست کشیده بعد با قائمه چوبها را نزدیک
هم کرده میکشند و قائمه را بدو ریسمان می بندند اسب را در جایی بسته ریسمان سر کراسب می بندند
به سقف طویله می بندند چهار پنج روز نتواند بخوابد تا اینکه محکم شود علاج دیگر در این باب
باین قسم باشد هر گاه در پاشش است آن رگ را میکشند و بعد [illegible] پنج
گوش اسب را سوراخ میکنند و چوب را باین ترکیب سر پنج گوش اسب میدوانند با قائمه
موی دم خوش شده و در چوب محکم به بندند باید به هر پنج گوش چپ گذارند و اگر آدم وقت
باشد باین قسم ترک نبش بهتر است فصل در اسبی که زالو برده باشد از دهن اسب
خون میآید و دهن اسب را بکشایند زالو را به هر چه بیاورند اگر دست نرسد با منقاش
بکشد بیرون بیاورند اگر ممکن نشد هر رسه که تند تیز بزنند تا بکشند فصل در جراحت جگر
سم کشیده باشد بالا آفتاب یا از سرما یا از آب علاج اول اینکه سفیدی جگر [illegible] را
بروی آتش بگذارند تا تف بزند بر دارند بر روی زخم بگذارند بسیار مفید است علاج
دیگر قدری روغن بروی آتش داغ کنند قدری [illegible] داخل روغن [illegible] جوش [illegible] بریزند از روی

آتش برداره

آتش بردارند قدری [illegible] و میان آن بریزند و خمیر کنند قدری خشک کرده بروی زخم
به بندند یک روز یک شب فردا به آب حمام بشویند و بعد روز پوست زیر به بندند
بعد مرهم گنجیده بگذارند تا صلاح آید و اگر زخم دست یا پای [illegible] شود و ورم باقی مانده
قدری [illegible] گرم کنند [illegible] مرتبه به بندند رفع ورم میشود فصل در قانی شدن

در قانی شدن

اسب علامتش آنکه یکبار اسب سم را زمین میگذارند و راه میرود و فی الحال هم
حادث میشود علاج قاب [illegible] بجولوق اسب میگذارند و دو و دو [illegible] را
میگیرند و در و [illegible] میکنند به واسطه قاب که میان بجولوق اسب است قاب آب
بجار [illegible] بعد قدری [illegible] میان آب نمک بمالند و به بندند باطراف بجولوق
اسب تا پنج شش روز نگاه باز کند فصل در خام شدن اسب بدانکه اگر

در خام شدن اسب

اسب چند وقت [illegible] باشد که بسته باشد و لا مد اماند [illegible] شوند باید اول چادر
با آب پر کرده زیر [illegible] بند از [illegible] عرق [illegible] آب پر کنند و [illegible]
[illegible] کردش دهند و آب [illegible] علاج قدری آب [illegible] باز
عرق [illegible] از کرده اسب را سوار شوند و [illegible] نزل آب و [illegible]
باین قسم با و مدارا کنند تا اینکه از خام [illegible] افتادن فارغ شود اگر اسب خام افتاد
علامتش [illegible] از دست دراز [illegible] راه نمیرود و دست پایش [illegible]

پیش نمیرود علاج آنست که اول انگشتان خود جا اوست و پاو شقیقه و رگهای زیر
چشم بقدر درمش فصد بگیرند و با روغن تمام عفاری اسپ را چرب کنند و مالش دهند
خاصه رگهای پستان سینه و گوش اسب و جل بر کشش کنند و جای گرم ببندند و جو
بر سینه و آب نیم گرم دهند تا پنج شش روز دیگر با روغن چهار درم ده مرتبه مالش دهند
تا چاق شود فصل در آنکه دانش اسب علامتش آنست که جاهای صعید
زیر زخم و دهن و زیر غبغبه و پستانش تواتر در تندم اسب میزند و اگر تا خوش باشد
و ماده یا مصه و گره فی زیر دم علاج آنکه خوف را بکشند و با آلات اندرون
در کوزه گلی و سرکوزه را به جل بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد آنگاه خاکستر آنرا
با روغن زرد از بیان چکیده باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند و سیاه تخم را کوفته با روغن
زیتون مالیدن نفع دارد علاج دیگر آنکه ذکر اسب را بیرون بیاورند کله ذکر
گلوله دارد و گرد آن گوشت زیادی دارد که بدبوست باید در فشی زیر رگ کنند و گوشت
رگ را قطع سازند و در ترک اسب از طرف میان رگهای که بسیار رگ دارد
آنچه درشت که بوست باشیتر گره‌های را قطع سازند رفع آن رگها شود و اگر ملازمت
باشد میان وحش و دهانها بقدر نخودی و سفیدست بخیه یا سوزن رشته
میان آن دهانها کنند همه را قطع سازند فصل در خارش دم اسب اول آنست

درالله دانش

خوارش دم

خارش بودن دم میزند

خارش بودن دم میزند علاج اینکه در رگ پهلوی بیخ دم اسب از دو طرف آدم صاحب
وقوف باید اگر تو سال قطع کند و آهنه محکم بربندند و جای شانه‌ها با نمک بسایند
فصل در جوهای کرفتن اگر اسب جو گیر شود و بدان سبب از آنست بیگه علاج اگر
تازه است از چارده صت پابان در کمر و کفل اسب بگیرد علاج اینکه آدم
صاحب وقوف خون او را بگیرد و از جو بار گیرند و ببندند و اطراف اسب را باتش
بسوزانند و اسب را بغب گرم نگاه دارند و سه کرد گل ارمنی بمالند و با روغن خوب
بمالند تا ماده بیاید اطراف مجهو با مخرمجهو و اگر زیر شکم با دست و پا یا کون ورم
در ورم میکند علاج آنکه باهان باشد بمالند و سه ورم باشد از هر جا نشود مثل جاها
درات و حرکت میکند از زیر دست آدم بیرون میرود آنقدر بمالند سر ورم آب
شود و کشته شود آن وقت با روغن خوب مالش دهند و خیال اسب را نگاه دارند درم
بر طرف میشود باید گلاب با روغن گل ارمنی و سرکه خلی بکشند و ورم گلوی آن
زمین خفه میکند هم خفه اسب را با این طریق چرب کنند و سپید در کفه ریزند و این پرهیز
عملات است و اگر ورم با باز با این مصالحه نگر دیده شود باید چرب خشک و روغن
لب تا ماده مصحف شود آن وقت اگر خود بش بر آورده شد فبها و الا نشتر رسید تا
چرک چکیده شود و مرهم بگذارند تا خوب شود فصل اگر بدن ذگیل بیرون باورد

پا و رند دکیل و برلنگ پا است و نیز دو قسم است خونا و چگونه انگه خوب است

وایم از خمن خار است و بزرگ میشود و اذیت میکرده و بعضی خشک است که علت

چندان اذیت ندارد و علاج باید از ابریشم بدور او محکم ببندند تا انکه خوب

بشود هر گاه بسیار بزرگ زیاد است در آوردن ده است بعد در جای او با مرهم گنجیده و اگر

شد زخم را چاق کند علاج دیگر قدری تخم [illegible] است در بول انسان طعم را

ور زنند بروی زمین

١	١٢	٥	٧	٤	٣	٢
٣	٣	٢٦	٢	٢		٥

سم انار بگیرند بدور او بمالند

تا او را بخود بعد با مرهم مذکور چاق کند و اگر سم اسب در وقت نعلبندی میخ بخورد

اگر بهمان ساعت مطلع شوند روغن داغ بریزند جای آن میخ را بکشند تا علت

و نعل نمیکند و اگر نشده باشد اسب میخ خورد بعد از چند روز زمین آب کشند

معلوم شد علاج او نعل از دست او بکشند و جای میخ را تخلیه کنند در کدام

یک از منجاست پس [illegible] باکارد گود کنند تا برسد بجراحت و آب چرک جراحت

و آب او را بگیرند بعد بته آن را پر از باروت بریزند میان گودی و آتش بزنند تا چرک

و اطراف جمع شده دور و دیگر اثر از آب با جراحت باقی نیست قدری [illegible] بگذارند میان

آن گودی و آتش بر او بگذارند تا انکه [illegible] بعد قدری [illegible] پنهان [illegible]

او فارجی میکوبند بگذارند و نعل [illegible] اگر [illegible] باکیتی [illegible] روز

اسب بگذارند

اسب بگذارند تا خوب شود و اگر سم اسب خشک شود باید دو سم را ترشانند با چاق

در جراحت تا پایان شود و [illegible] را نخ بگیرند و عاشق الطریق مذکور بگذارند و

قدری آرد و با روغن کتان خمیر کرده بر سم ببندند و قدری نفت سفید بریزند و

سم که خشک زیر سم بریزند و چند روز با طریق معالجه کنند و باید

پاک و [illegible] خوش [illegible] زیر سم خشک باشد تا آنکه چاق شود فصل

در سینه گرفتن اسب که بگیرد است اسب میشود که هر دو دست و باعث این آزار است

در آمد عرق و اسب از راه آوردند و عرق دار بشد عرق خشک شود سینه

او گرفته میشود علاج آنکه اگر تازه است سینه او را بسیار گرم نگاه دارد و روغن

دنبه گرم میان دست اسب است او را بکشند چهار رطل خرما بگیرند اگر دو دست [illegible] از دست

چند روز است سوزنند و اگر آفتاب گرم باشد در فصل زمستان باشد جل بسیار

اندازند تا در آفتاب گرم باشد در فصل زمستان عرق کند و روغن مذکور بمالند بسینه اسب

و رگ گردن اسب را [illegible] رفع شود اگر [illegible] است آرد دیگر گرفته مالیده خرما گرفته اسب

لیکن حمام گرم ببرند یک ساعت دارند تا خیس عرق بکند و اگر [illegible] مالش بدهند و جای

حمام بر جل سرکش کنند تا عرق کنند خوب گرم شود [illegible] سوار شوند قدری راه ببرند

و جای بسیار گرم ببندند و اگر سینه کهنه شده علاج او [illegible] رگها [illegible] بگیرند [illegible]

خون از رگهای مذکور بگیرند بعد یک رطل روغن گاو [illegible] بکشند تا آنکه [illegible] میان روغن [illegible]

[illegible]

مجرا شود و قدری برگ اصل السوس را بجوش و داخل روغن نموده که برگ اصل السوس در آن ساده
باشد بعد سینه و رگهای اسب را با روغن مسطور بمالند و جلش بپوشند و در آفتاب [illegible] بسته
و رگهای گردن عرق کشند و جو را هم با کاه را ریخته میان توبره با سبلا بسته اسب
بندند و رگها گرم و نرم شود و تا سه روز با این قسم عمل کنند رفع بسته گی اسب شود

در رگ برگ شدن اسب

فصل در رگ برگ شدن اسب است آن چنانست که اسب در وقت راه رفتن
شانه اسب برآمده شود و رگ دیگر باعث لنگیدن است علاج آنست که اسب را
در جایی به بندند و مگر روغن و پنبه بگیرند از سر دوش اسب با روغن چرب کنند تا
شش روز اگر علاج شد فبها و الا اگر تفاوت کرد علاج دیگر سر دوشش اسب را سوراخ
کنند پوست او را دمی بگذارند میان چشم و پاک کنند باد و بریده است بر [illegible] اما چندان
پاک کند هر باد برود به قلم دست اسب بعد قدری نفت سفید را میان سوراخ زخم بریزند
هر علتی که از حرارت میشود علاج دیگر از موضع را داغ کند چنانچه [illegible] رسید پوست
بر کنند و طریق داغ کند بعد از آن پیه خوک را با روغن در یک آمیخته چند روز بر جای
داغ به بندند هر روز تا اسب سر دل شود اگر این مرض باشد علاج کنند آن ورم سخت شود
و اسب [illegible] ضایع و معلق کند و اگر دست یا پای اسب از ستاره ورم کند از [illegible]
بگیرند و سبوس گندم با جو با شیر بجوشانند به آن موضع بندند اگر باعث لنگیدن اسب
عرق تنها باشد آن را که [illegible] دارد در اندرون ران که از [illegible] لاغر او ظاهر میشود

بوتش را دو

علامتش هر از دور راه سر زمین نمیتواند بگذارد و پنجه دست را آرنگ کند از [illegible]
چیاب شود علاج آنکه در جای را زانکه میرفته آرنگ شده با این قدر گوشت
داغ کنند و ریسمان همان موضع بقدر یک [illegible] بگیرند [illegible] محکم کرباس بان ببندند
تا خوب شود اگر سم اسب آب آورده باشد علامتش آنست هر از در برزمین [illegible]

آب آوردن سم اسب

که از ده پنجه دست را بگذارند که [illegible] شود علاج آنکه نعل را بگیرند و رگ
شد بریزند و از [illegible] یا وضیکه چرک آید پس سیر یا گرده با سپس آرد جو و
روغن بجوشانند با کرباس چهار پنج مرتبه اصل سم به بندند و نفت سفید [illegible] کمال
منفعت دارد فصل در ناخوشی [illegible] اگر از سر یا دنبه [illegible]
علامتش آنست ورم میکند و ران ورم شد

و منفعت دارد حرره العبد الفقیر
محمد حسین بن محمد القزوینی
۱۳۰۱
سنه





